



عکس از آصف یوسفی

# هزاره صلح جنگ

با نوشته‌های از:  
علی امیری  
امان مطهری  
اسد بودا  
خالق ابراهیمی  
داوود توانا  
غلام سخی حلامس  
رضالعلی  
انور رحیمی  
محمد احمدی

هزاره‌ها؛ قربانیان دایمی جنگ و صلح  
فروپاشی کلیشه استثنا؛ جنگ هزاره‌جات  
نقش سمبولیک هزاره‌ها در روند گفتگوهای صلح  
آتش زیرخاکستر؛ روایت جنگ ارزگان  
اصابت اولین بیم؛ مالستان را تکان داد  
جنگ طالبان در دایکندی؛ تنها ۸۰ خانواده از ولسوالی پاتو آواره شدند  
فرماندهان محلی؛ تکثیر قلمرو جنگ  
گفتگو با حکیم شجاعی فرمانده محلی در ارزگان خاص  
گفتگو با داکتر سیماسمر رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر



## هزاره‌ها؛ قربانیان دایمی جنگ و صلح

کتاب امان مطهری، استاد دانشگاه و کارشناس مسایل سیاسی



«چیزی که در جایی نباشد، وجود ندارد»  
ارسطو

جنگ بمعنای خشونت جمعی سازمان یافته، همانند صلح پدیده ارادی و هدفمند است که صد البته از آگاهی انسان به تاملین و حفظ هویت و منافع جمعی سرچشمه می‌گیرد. فراوانی و مکانیزه شدن جنگ در عصر ناسیولیسم و دولت-ملت را بدون تردید باید در این زمینه جستجو کرد. جنگ را چه ادامه سیاست و یا پایان آن بدانیم، چه اعتقاد داشته باشیم که ریشه آن در طبیعت و نهاد آدمی و یا در ساختارهای اجتماعی است، این پدیده از عناصری مانند اراده، آگاهی و منافع جدایی ناپذیر است. وقتی عناصر پیش گفته موجود باشد، هسته تفکر و سیاست استراتژیک که جنگ ناگزیر جزئی از آن است، متولد شده، رشد و نمو می‌کند. جنگ مستلزم آماده‌گی برای حفظ بقا و تاملین منافع است و مشارکت فعال در فرایند صلح و مصالحه را نیز در پی دارد. به این معنا، جنگ تنها به زمان تحقق عملی خود وابسته نیست. از دیرزمان تاکنون، جوامع و اقوام گوناگون حتی در زمان صلح و ثبات نیز آمادگی خود را برای اعمال خشونت سازمان یافته جهت تاملین منافع شان حفظ و تقویت می‌کنند. بودجه‌های نظامی، آموزش و یادگیری جدیدترین تفکرات و تئوری‌های استراتژیک و بروزرسانی سازوکار جنگی و ساختارهای دفاعی نمونه‌های روشن در این زمینه است. با توجه به این امر، مرز میان جنگ و صلح را باید همواره رقیق و درهم تنیده درک کرد. براین اساس، صلح و پیامدهای آن همواره توسط گروه‌های پیروز و درگیر در جنگ رقم می‌خورد و صلح دربرگیرنده تقسیم غنایم مادی و معنوی جنگ است. تمام قراردادهای و معاهدات صلح حاوی نوعی تقسیم داری و محدودیت آزادی شکست خورده گان و حاشیه نشینان جنگ بوده است.

این برداشت از جنگ و صلح، کلید فهم انفعال، حاشیه بودگی و قرار گرفتن هزاره‌ها در وضعیت قربانیان دایمی جنگ و صلح است. موضع هزاره‌ها در وضعیت جنگ دایمی حاکم بر کشور، یا واکنشی از سر استیصال و ناچاری در قبال اعمال خشونت جمعی سازمان یافته برآنان بوده و یا انزوا گرایی توأم با نگرانی، که آنان را در حاشیه مناسبات جنگ و صلح قرار داده است. هردو مواضع پیش گفته، در نهایت هزاره‌ها را با هزینه‌های گزاف در جایگاه قربانیان تمام عیار سناریوی‌های جنگ و صلح نشانده است.

باید این واقعیت دردناک را بپذیریم که در کشوری زندگی می‌کنیم که روابط متقابل میان ساختارهای منازعه خیز و کارگزاران بحران آفرین، همواره پتانسیل کشمکش و جنگ را در نهایی‌ترین، و آستانه تحمل و مدارای اجتماعی را در پایین‌ترین سطح مناسبات اجتماعی نگه می‌دارد. پذیرش حداقلی این واقعیت ایجاب می‌کند تا هزاره‌ها در مورد سازوکارهای خشونت و حداقل، آماده‌گی برای مقابله موثر و دفاع از جان، داری و آزادی شان تامل جدی نمایند. جنگ همانند صلح یک واقعیت اجتماعی و در برخی شرایط ضرورت اجتماعی است و نیازمند است تا در مواجهه با آن برخورد واقع‌بینانه و متناسب با شرایط داشت.

برغم تجارب تلخ از منازعات بی پایان و مداوم در کشور، با دریغ و درد باید اذعان کنیم که هزاره‌ها تاکنون جایگاه جنگ در مناسبات سیاسی را جدی نگرفته‌اند تا بدین ترتیب از منافع صلح نیز برخوردار شوند. با توجه به ماهیت جنگ‌های بی پایان موجود در کشور، دلیل این امر را می‌توان در شکل نگرقتن هویت جمعی و آگاهی از منافع، که مبنای هرگونه اراده و اقدام را شکل می‌دهد، جستجو کرد. جنگ در راستای اهداف مشخص آغاز و پایان می‌یابد. مردمی که تصور درست از هویت مشترک و منافع خود ندارند چگونه می‌توانند حول اهداف تعریف شده و عبور ناپذیر بسیج شده و در صورت لزوم با تدابیر مبتنی بر خشونت سازمان یافته از آن‌ها حراست و پاسداری نمایند. هویت چهل تکه، در گام اول توانایی هزاره‌ها را در مورد تصور از منافع و اهداف مشترک کاهش داده و در گام فراتر، بجای بسیج بر محور اهداف مشترک، آن‌ها را وارد جهنم کشمکش‌ها و منازعات فرساینده، بیپرده و پرهزینه درونی نموده است.

براستی ریشه عدم شکل گیری آگاهی از هویت و منافع را که مبنای اراده برای حراست از آن را بوجود می‌آورد، در چه چیزی باید جستجو کرد؟ بنظر می‌رسد در یک نگاه کلی، ریشه اصلی این امر را باید در عدم توجه به «سیاست سرزمینی» در میان هزاره‌ها جستجو کرد. مراد از سرزمین در اینجا تنها به مفهوم ساده جغرافیایی آن نیست. مراد از سرزمین بمعنای وطن و زیست بوم حیات انسانی است که اولین تجربه بودگی و هویت انسان را شکل داده و علاوه بر دربرداشتن منابع و امکانات زیستی، تا حدودی تعیین کننده روابط و مناسبات جمعی است. ژئوپلیتیک به مثابه مهم‌ترین رویکرد سیاست، زاده پیوند انکارناپذیر سرزمین و سیاست است. آنچه در تجزیه و تحلیل رویدادهای سیاسی بویژه در قرون نوزدهم و بیستم پیش از همه جلب توجه می‌کند همانا سرزمینی شدن هویت‌ها و اهمیت روزافزون آن به مثابه زیربنای کشمکش‌های سیاسی جهان است که توجه بدان اجتناب ناپذیر می‌نماید. این گفته ارسطو که «چیزی که در جایی

نباشد، وجود ندارد» از اهمیت دیرین سرزمین در «هستی مندی» و هویت دهی پدیده‌ها حکایت دارد و نشان می‌دهد که سیاست نیز خود را تنها در فضای سرزمینی واقعیت می‌بخشد. اینکه «رقابت» که مولد سیاست و «قدرت» که موضوع سیاست است، هردو تنها در فضای سرزمینی و معطوف به سرزمین تحقق عملی می‌یابد، نقش بنیادی سرزمین را در واقعیت بخشی به سیاست به نمایش می‌گذارد. با آنکه منازعات و کشمکش‌ها در افغانستان ریشه‌های هویتی داشته و از نگاه معطوف به سرزمین نشات می‌گیرد، فقدان جایگاه سرزمین و وطن در سیاست هزاره‌ها، سبب شکل نگرقتن آگاهی از هویت و منافع شده و این امر به نوبه خود امتناع سیاست استراتژیک و هدفمند را که تامل جدی به جنگ و صلح را در پی دارد، شده است. روشن است تازمانی که درک سرزمینی از سیاست در میان هزاره‌ها شکل نگیرد، نه آگاهی به هویت جمعی و منافع بوجود می‌آید، به تبع آن، به نقش و اهمیت سازوکارهای جنگ و صلح نیز توجه نخواهد شد. نتیجه و پیامد ناگزیر این وضعیت بدون شک، همانند گذشته، حاشیه بودگی، سردرگمی و در ماندگی است که در نهایت از دست رفتن جمعیت، سرزمین، و ایجاد محدودیت برای زندگی و آزادی هزاره‌ها را در پی خواهد داشت.

# آتش زیرخاکستر؛ روایت جنگ ارزگان



در تلویزیون دیدیم که جنگ در خاص ارزگان جریان دارد. دوباره به مسیر مان رفتیم، نزدیک به ساعت سه بعد از ظهر وارد مالستان شدیم. در بازار خاکریزک اندکی منتظر ماندیم، از آنجا برای عصمت سروش قریه گرگک را نشان دادم. جایی که آبی میرزا زندگی می‌کرد، در جوانی آنجا آواز خواند، بلند هم خواند به سبک زنان هزاره. از آنجا «فرار ملک مالستان» شد، به زنجیر و زولانه بسته شد، دوباره برگشت تا آخر عمر بی صدا زندگی کرد، در همان جا خاک و پاک شد.

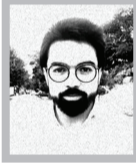
### ارزگان خاص

وقتی در موردش جستجو می‌کنم، غیر از اخبار جنگ در کل ارزگان یا این ولسوالی، اطلاعات دیگری به چشم نمی‌خورد. نفوس آن را ۸۰ هزار نفر تا ۹۰ هزار گفته‌اند. ترکیب جمعیتی آن را از دو قوم هزاره و پشتون تشکیل می‌دهد. دو قوم بزرگ افغانستان که سال‌ها در ارزگان و بخش‌های از افغانستان باهم جنگیده‌اند. منازعات جدی و تاریخی در بین خود داشته‌اند. برای هزاره‌های افغانستان، ارزگان سرزمین اجدادی است که توسط حکام پشتون به زور گرفته شده و به پشتون‌ها سپرده شده است. البته که به آسانی نبوده، عبدالرحمن از حاکمان مستبد افغانستان که برای تشکیل دولت مرکزی باید اول هزاره‌ها را «مطیع و منقاد» می‌کرد، هزاره‌های ارزگان به روایت کتاب‌های تاریخ ۸ سال در برابر او جنگیده‌اند. در این جنگ شکست خورده‌اند، زمین‌های شان غصب شده و به آوارگی و بردگی کشیده شده‌اند. برای پشتون‌ها، ارزگان سرزمین حاصل خیزی است که هر چه زودتر از هزاره‌ها تخلیه شود، برای آنان مفید خواهد بود. شاید چشم به پاره‌ای سبز افغانستان دوخته باشند. شاید هم در ترس از دست دادن زمین‌های «خدادادی» این گونه می‌جنگند. بعد از دوره عبدالرحمن و تصرف ارزگان آخرین جنگ خونین در ارزگان در سال ۱۳۶۹ اتفاق افتاده است. آن هم مشهور به جنگ ارزگان است. وقتی دولت مرکزی کمونیستی در حال از دست دادن قلمروهای خود هستند، این که ارزگان در کنترل چه کسی باشد، مساله جدی آن روز می‌شود. تبدیل به نزاع میان دو قوم پشتون و هزاره می‌شود. جان‌محمد فکوری برادر بزرگ هادی فکوری نیز در آن جنگ کشته می‌شود. بعد از آن جنگ مناطق هزاره‌نشین ارزگان در کنترل حزب وحدت قرار می‌گیرد و مناطق پشتون‌نشین آن تا ظهور گروه طالبان در اختیار احزاب پشتون قرار می‌گیرد. با ظهور و زوال طالبان ارزگان به صورت کامل در کنترل آنان بوده و از ۲۰۰۱ به بعد هم نه به صورت یکدست اما در کنترل دولت مرکزی قرار می‌گیرد.

بعد از خروج نیروهای خارجی از ارزگان دولت مرکزی کم کم تسلط خود را بر بخش‌های از ارزگان از دست می‌دهد. حتا مناطق هزاره‌نشین ارزگان کم کم از دسترسی دولت مرکزی خارج شده و تحت تسلط طالبان است. مناطق چون باغچار و پالان و شش‌پر. باغچار در همین حال از سکنه هزاره تخلیه شده است. حاجی سالاری از هزاره‌های بانفوذ ارزگان چنین ادعای را مطرح کرد. در شرایط کنونی ۸۰ فیصد ارزگان خاص در تسلط طالبان است و تنها ۲۰ درصد آن در کنترل دولت مرکزی افغانستان قرار دارد. آن ۲۰ درصد نیز مربوط به مناطق هزاره نشین چون گنداب، سپاه‌بغل، پیک، اوله و خودروشنی، کندلان و حسینی می‌شود. طالبان هر دو مسیر آمدورفت هزاره‌ها به مرکز ولسوالی خاص ارزگان را قطع کرده‌اند و به قول مردم محل منطقه حایل ایجاد کرده که هزاره‌ها بعد از خروج حکیم شجاعی و نیروهایش از این منطقه حسینی به مرکز ولسوالی دست‌رسی پیدا کنند. مسیری که از منطقه حسینی به سمت مرکز ولسوالی می‌رود در منطقه کاریز توسط طالبان مسدود شده و راه دوم که از منطقه پیک به سمت ناهه شالی می‌رود نیز توسط این گروه برای عبور و مرور هزاره‌ها مسدود گردیده است. هزاره‌های خاص ارزگان که تا حال به طالبان تسلیم نشده‌اند، برای حل کردن مسایل اداری خود باید یک سفر طولانی انجام دهند. از راه ولسوالی مالستان ولایت غزنی وارد جاغوری می‌شوند، از آنجا به سمت قندهار و از قندهار به ترینکوت مرکز ولایت ارزگان می‌روند. آنان مجبور می‌شوند برای انجام یک کار اداری و رفت و برگشت به مرکز ولایت یا ولسوالی ارزگان خاص، یک هفته وقت بگذارند.

در سال‌های اخیر نام حکیم شجاعی به ارزگان خاص گره خورده است. یک گروه کور و مستحکم، من بیشتر نام ارزگان خاص را با نام حکیم شجاعی یکجا

### کتاب خالق ابراهیمی سفر پر مخاطره



دوشنبه ۱۴ عقرب، ساعت پنج صبح به وقت کابل، با سراسیمگی از خواب بیدار شدیم. راننده پشت دروازه منتظر ما بود. ما یک سفر پر مخاطره در پیش داشتیم. رفتن و برگشتن ما را هیچ کسی تضمین نکرده بود و خود ما هم اطمینان چندانی از این که سالم و بدون کدام اتفاق ناگوار به کابل برگردیم، نداشتیم. از این روی پر مخاطره بود که هر اتفاقی ممکن بود بیفتد و قابل پیش‌بینی نبود. یک سفری غیرمترقبه به مقصد ارزگان خاص، بدون داشتن هیچ پیش‌زمینه‌ای ذهنی از منطقه، فقط برای پوشش اوضاع و اخبار جنگ به آنجا می‌رفتیم. برای پوشش خسارات انسانی جنگ، یافتن سرخ جنگ و روایت آوارگان جنگ! فقط می‌دانستیم آنجا جنگی سختی در جریان است.

من و اصف یوسفی از یکجای حرکت کردیم، رفتیم عصمت سروش را برداشتیم. در تاریکی صبح کابل که چندان تفاوتی از شب نداشت، به پس کوچه‌ها برچی پیچیدیم. دو خانم به جمع مسافرین پیوست. با دیدن خانم‌ها اندکی از اضطراب سفر کاسته شد. دامن هوا که روشن شد، ما از جاده‌های خاکی آخر برچی به شاهراه کابل قندهار رسیده بودیم. شاهراه خطر و خاطره. غیر از حوادث ترافیکی سنگین، ناامنی آن مهم‌ترین خطر محسوب می‌شود. رنگ رای دادن در انتخابات هنوز روی انگشت اشاره دست چپم باقی‌ست. بارها اتفاق افتاده که طالبان کسانی را به جرم اشتراک در انتخابات، در همین مسیر یا مسیرهای دیگر انگشت بریده‌اند. شب عمدا نخوابیده بودم. می‌دانستم از میدان شهر مرکز ولایت وردگ که عبور کنیم، بیشتر در قلمرو تحت تسلط طالبان خواهیم بود و کمتر در پوشش دولت. با خود فکر کرده بودم که مناطق خطر را به جای حرص خوردن و اضطراب، می‌توانم بخوابم که نتوانستم. بدون اتفاق خاصی به شهر غزنی رسیدیم. جایی که دو ماه قبل در اواخر ماه اسد مورد هجوم طالبان قرار گرفت و تا مرز سقوط پیش‌رفت. پیش از آن در ولسوالی قره‌باغ جنگ سختی درگرفته بود و قبل تر از آن هم ولسوالی خواجه عمری این ولایت به صورت کامل به دست طالبان سقوط کرد که علی دوست شمس ولسوال آن‌جا با همراهانش کشته شدند. شمس از دوستان خوب من بود. در ولسوالی جغتوی این ولایت در طول یک سال گذشته سه فرماند پولیس آن کشته شده‌اند. همین حالا از ۱۸ ولسوالی ولایت غزنی فقط ولسوالی‌های هزاره‌نشین آن در کنترل دولت باقی مانده، دیگر ولسوالی‌های یکی پس از دیگری به دست طالبان افتاده است. در شهر غزنی در اده قندهار، در مسافر خانه‌ای پیاده شدیم. یکی از آن دو خانم همراه ما مرا شناخت. او از زادگاهم بود و شاید بعد از ده سال می‌دیدم. ما نتوانستیم شهر غزنی پس از جنگ را خوب ببینیم یا با مردمان آنجا صحبت کنیم. زود حرکت کردیم، از راه‌های منتهی به وسط شهر که بیشترین جنگ در آنجا صورت گرفته بود، نرفتیم. از یک گوشه‌ای شهر بیرون شدیم و مسیر دره قباغ را پیمویدیم. از شهر غزنی که بیرون شدیم، راننده صلواتی گفت. مسیر دره بعد از چند متری حرفه‌های داشت. طالبان جاده نوساز را پاره کرده بودند. هرچه به سمت دره می‌رفتیم فضا ترسناک می‌شد. همه ساکت بودیم. راننده به ما گفته بود در آنجا یک ایست‌بازرسی طالبان است. باز به دنبالش گفته بود که نترسید، هیچ کاری به کار کس ندارند. فقط از موتورهای باربری پنج هزار افغانی مالیات می‌گیرند. ما که به ایست بازرسی طالبان رسیدیم دو موتر باربری آنجا ایستاد بود. طالبان با ردیف کردن سنگ‌های بزرگ روی جاده، مانع امنیتی ایجاد کرده بودند. طوری سنگ‌ها را روی جاده قرار داده بودند که تمام موترها مجبور بودند با سرعت خیلی کم حرکت کنند. پشت سرک ۶ تا طالب ایستاد بود و یکی آمد به سمت ما، نگران شدیم. او فقط نگاه می‌به داخل موتر انداخت و هیچ نگفت. اجازه عبور داد. از آنجا که رخصت شدیم، انگار بسته با ریسمان بودیم، ریسمان را پاره کرده باشیم. نقل و قصه و خاطره تعریف کردن شروع شد. خانمی که مرا شناخته بود از زندگی خودش و بچه‌ها و نواسه‌هایش تعریف کرد و از زندگی من و برادران و خواهرانم پرسید. در منطقه سراسیاب دشت ناهور، در هوئلی که به اندازه کافی گرم بود، خستگی رفع کردیم.



شنبیده‌ام. در آخرین جنگی که از چهارم عقرب شروع شد، نیز پای حکیم شجاعی در میان است. بلافاصله بعد از آغاز جنگ ارزگان نام شجاعی به زبان‌ها افتاد. آن روزها شبکه‌های اجتماعی پر بود از مطالب برعلیه او و یا در حمایتش، به گونه‌ای که دیگر جنبه‌های جنگ ارزگان تقریباً فراموش شده بود و نزاع در رسانه‌ها بر سر او بود. عبیدالله بارکزی نماینده مردم ارزگان در پارلمان شجاعی را قاتل و خون‌خوار می‌خواند، حکیم شجاعی در مصاحبه‌اش با صدای آمریکا گفت که قاتل طالبان است و بعد از این هم با طالبان مبارزه جدی خواهد کرد. همه‌ای این حرف و حدیث‌ها بود.

**«دیوانه از قفس برپد؛ زندگی حکیم شجاعی**

وقتی از خودش پرسیدم، حکیم شجاعی کیست؟ اندکی فکر کرد و یک جمله گفت: «مهجور، ناتوان و مدافع مردم». مردم محل چه از ارزگان و چه از مناطق مرزی مالستان او را «سردار» می‌گفتند. سربازانش با ادبیات دولتی او را قمندان صاحب خطاب می‌کردند. ارباب‌زاده‌ی از منطقه‌ای پشی ولسوالی مالستان ولایت غزنی، بیشتر از آن که فرصت درس و تحصیل داشته باشد، جنگیده‌است. از سربازی در حزب اسلامی آغاز کرده، سه سالی را از پشت فرماندهان محلی حزب اسلامی راه رفته است. در سال ۱۳۷۰ وارد تشکیلات حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری عبدالعلی مزاری شده و تا حال وفادار به داعیه قومی-مذهبی این حزب است. هرچند حزب وحدت فعلی را ناکارآمد توصیف می‌کند و رقابت‌های حزبی را در قلمرو تحت نفوذش بر نمی‌تابد.

در قالب حزب وحدت از زادگاهش شروع کرده، در جنگ‌های جاغوری، ارزگان، غزنی و غرب کابل یکی از چریک‌های جنگی بوده، وقتی وضعیت غزنی رو به وخامت می‌گذارد، او با جمعی از نیروهای حزب وحدت به سمت دره قیاغ فرستاده می‌شوند. به قول خودش: «طالبان در بولدک سلام کردند، در قندهار علیک و در غزنی مانده‌نباشی گفتند». در یک چشم به هم زدن از مرز سپین بولدک به غزنی رسیدند. او به زادگاهش بر می‌گردد و تا سقوط کامل هزارستان به دست طالبان، در آنجا می‌ماند. البته که در آنجا بیگار نبوده، یکی از نیروهای فعال حزب وحدت در مناطق هزاره‌نشین ارزگان و مالستان بوده، در دوره طالبان ۴۰روز مخفی بوده تا راه فرار پیدا می‌شود.

بعد از ۱۱سپتامبر اولین موشکی که به قندهار اصابت می‌کند، او چرخ خیاطی‌اش را در دنیای آوارگی رها می‌کند و عازم کشور می‌شود. در همان زمان، موتر حامل کسی به نام شفق‌سیاه رییس استخبارات طالبان در ولسوالی مالستان نیز مورد هدف راکت واقع می‌شود. شفق با یارانش کشته می‌شوند. شفق از زادگاه حکیم شجاعی بود، به لحاظ حزبی وفادار به حزب سپاه به رهبری محمداکبری بود. حزب سپاه تنها جریان از جریان‌های هرازگی بود که با طالبان وارد گفت‌وگو شدند، افراد و فرماندهان این حزب نه تنها از خوف طالبان در امان بودند بلکه قدرت محلی خود را در هزاره‌جات از جمله مالستان حفظ کردند. شفق سپاه، معاون او اسدالله شجاعی که فعالا قمندان امنیه جغتوی غزنی است، چون امارت اسلامی را پایدار می‌دیدند در خدمت این گروه درآمد، بسیار از منتقدین، علما و فعالین احزاب در مالستان را زندانی و شکنجه کردند. شفق سپاه در سال ۲۰۰۱ بعد از حمله آمریکا به افغانستان، شامگاهی در کوتل پشی مورد حمله قرار گرفت و با ۸ تن از یاران خود جان باختند. در جمع جان باختگان ابراهیم نام، برادر بزرگ ضامن هدایت ولسوال فعلی مالستان نیز بود. به همین دلیل وابستگی حزبی آقای هدایت به حزب سپاه او از سوی مردم متهم به همکاری با طالبان است. اسدالله شجاعی ماند و به قول مردم تا الحال روابط خود را هم با دولت و هم با طالبان حفظ کرده است.

شفق سپاه کشته شد. طالبان شبانگاه از مالستان به سمت ولسوالی اجرستان و ولایت ارزگان فراری شدند. درست در همین موقع که معلوم نبود بعد از طالبان چه کسی حاکم می‌شود و چه کسی محکوم، حکیم شجاعی از راه می‌رسد. در آن زمان تشکیل ولسوالی به نمایندگی از دولت مرکزی وجود نداشت، یک قرارگاه منطقه‌ای ایجاد می‌شود، حکیم شجاعی برای شش‌ماه مسولیت اداره این قرارگاه را داشته است. با تشکیل لوای اسپین بولدک، او به عنوان قمندان کندک چهارم این لوا تعیین موفق می‌شود. در آنجا دیر دوام نمی‌آورد، بدون دلیل خاصی از وظیفه کنار گذاشته می‌شود. یک سال بعدش در کنار نیروهای خارجی در ولسوالی دایچوپان ولایت زابل به حیث مسئول تدارکات قمندانی امنیه تعیین می‌شود. دو سال در آنجا انجام وظیفه کرده و ظاهراً ارتباطات او با نیروهای خارجی از همین جاشکل می‌گیرد. از سال ۱۳۸۹ با کمک خارجی‌ها وارد ارزگان می‌شود.

**آتش زیر خاکستر؛ روایت اول**

تا حال چند روایت از جنگ ارزگان وجود دارد. در روایت اول می‌گویند که پای یک زن در میان است. دختری فقیرشاه، مادر یک کودک از خانه شوهر دومش به دلیل مشکلات خانوادگی که داشته‌اند فرار می‌کند. به اولین موتری که از راه می‌رسد، سوار می‌شود. راننده یک پسر پشتون بوده و خانم فراری را به مقصد نامعلومی انتقال می‌دهد. مشخص نشده که این کار از روی تصادف بوده یا این که میان راننده و خانم فراری قرارومدارهای و یا روابط پنهان وجود داشته است.

چون مردم محل راننده را شناخته بوده، چند روز بعدش او را از بازار گیر می‌آورند. ادعای راننده چنین بوده که گویا خانم با میل خودش با او رفته است. بعد از فشارها و تحقیقات راننده محل اختفای آن خانم را نشان می‌دهد. خانه ملا عبدالرازق. وقتی مردم به آنجا می‌روند با مولوی از گروه طالبان رو به رو می‌شوند که گویا خانم فراری به او پناه برده است. طالبان خانواده پدر و خانواده خسرخیل خانم فراری را می‌خواهند، کودک جامانده از مادر را نیز می‌خواهند تا تشخیص دهند خانمی را که دنبالش می‌گردند، همین آدم است یا خیر.

در چند روز که رفت‌وآمد برای برگرداندن آن خانم به خانه‌اش با طالبان انجام می‌شود، این احوال به حکیم شجاعی می‌رسد. از آنجایی که شوهر اولی آن خانم از سربازان محلی و از دوستان حکیم شجاعی بوده و در ارزگان خاص توسط طالبان کشته شده، او این کار را تصادف نمی‌داند و به حساب دسیسه جدید طالبان علیه افراد گروهش یا بستگانش می‌شمارد. به روش خودش اقدام می‌کند که مساله ناموسی میان دو قوم را حل کند. او از راه تهدید و زور و ارباب تلاش می‌کند که طالبان را وادار کند تا آن خانم را به خانه‌اش برگردانند. حاجی رضایی از بزرگان منطقه شیرداغ مالستان ادعا داشت که حکیم شجاعی تک‌تازی کرده، یک مساله کوچک را تبدیل به یک منازعه بین دو قوم کرده است. او هم چنان می‌گفت که حکیم شجاعی توسط یک نامه‌ای که برای پشتون‌های محل فرستاده، در آن نامه آنان را تهدید به مرگ کرده و نام چند نفر را در آن نامه نوشته که به سزای اعمال‌شان می‌رساند. شجاعی در آن نامه به افرادی که سوظن داشته التیماتوم می‌دهد که تا روز سوم عقرب اگر آن خانم را با افرادی که نامش در نامه یادداشت شده، تحویل ندهند، برای یک نبرد سنگین آمادگی بگیرند. گویا شجاعی برای انتقام‌گیری از ربایندگان آن خانم به منطقه کندلان رفته و طالبان از حضور او آگاه شده، بر خانه‌ای که او در آنجا بوده حمله می‌کنند. شجاعی که از آن جا موفق به فرار می‌شود، او را تا مرز شیرداغ و ارزگان خاص دنبال می‌کنند.

این خبر که به منطقه پشی و شیرداغ می‌رسد، مردانی از دو منطقه به کمک حکیم شجاعی می‌روند. حاجی رضایی به گفته‌ای خودش، اولین کسی بوده که خودش را سرکوتل مرز میان شیرداغ مالستان و کندلان ارزگان می‌رساند. او در آن جا با یک صحنه غیرقابل انتظار رو به رو می‌شود. حکیم شجاعی با پای زخمی‌اش معاون خود عبدالهادی فکوری را نیمه‌جان تا سرکوتل آورده، چند نفر فکوری را می‌گیرند که به سمت کلینیک شیرداغ ببرند، او نارسیده به کلینیک جان می‌دهد اما شجاعی بر سرکوتل می‌ماند و مردمی که به کمکش رفته بودند را به چند گروه کوچک تقسیم می‌کند و دوباره روی اوضاع مسلط می‌شود. در اینجا دو مساله دیگر و غیرقابل کنترل در جریان می‌افتد. یکی گیر ماندن افراد شجاعی در جنگ است که تنها خود شجاعی توانسته از مخمصه نجات پیدا کند، چه از ارزگان و چه از همراهان شجاعی در این سفر برخطاطره، ۳۰ نفر در آن پایین کوتل با طالبان درگیراند. می‌جنگند. تنها نیروی که در برابر تهاجم طالبان در منطقه کندلان مقاومت می‌کرده‌اند، مردان جنگی شجاعی بوده‌اند. تلفن‌هایشان خاموش و خطوط مخابرات هم قطع، شجاعی در آن لحظه بی‌خبر از مرگ و زندگی افرادش به فکر ایجاد خط دفاعی در برابر طالبان است. خادم گم است، خانعلی وقتی می‌فهمد توطیه‌ای در کار است، پیام داده که خودت را از صحنه بکش و ما می‌جنگیم، هیچ خبری از عبدالخالق نیست. این‌ها سرگروه‌های جنگی او بوده‌اند. مشکل دوم، آوارگانی است که در تاریکی شب با پای پیاده به سمت شیرداغ در حرکت‌اند. از یک طرف بی‌پناهی آنان و از طرفی تشخیص دوست و دشمن دشوار شده است.

**آوارگان غریب**

قربان علی اخلاصی را در خانه‌ای متروکه‌ای در منطقه دنبایبگ شیرداغ پیدا کردیم. او از مردان منتفذ ارزگان خاص است. مرد روحانی که چندین مسجد و مدرسه در منطقه ایجاد کرده، از جمله مسجد و مدرسه دینی در کندلان. او در شب چهارم عقرب در مدرسه‌اش بوده که جنگ آغاز می‌شود. به دنبال برادرانش قاصد می‌فرستد. قاصدش به مقصد نمی‌رسد و در پشت مدرسه تیرباران می‌شود. یکی از برادران او که در این جنگ کشته شده، به نام عبدالخالق یکی از سرگروه‌های جنگی حکیم شجاعی بوده، او به اخلاصی خبر می‌دهد که مدرسه را ترک کند و خانواده را با خود بردارد و ببرد به سمت شیرداغ. طالبان قبل از حمله گسترده آن شب، چندبار او را اخطار داده‌اند. به مدرسه‌اش آمده‌اند. کتاب‌هایش را جستجو کرده‌اند. بر او و شاگردانش فشار آورده‌اند که توبه کنند. از نگاه طالبان شیعیان کافراند و اخلاصی مردیست که در ارزگان به ترویج افکار کفری ادامه می‌دهد. در منطقه جنگی مثل ارزگان خاص که بیشتر در کنترل طالبان است تا دولت، این جرم کمی نیست. محکم‌ترین سند در برابر زندگی و مرگ اخلاصی باورها و اعتقادات اوست. یک روحانی شیعه در قلمرو طالبان.

اخلاصی در آن خانه‌ای متروکه و بند از بند جدا شده، تنها نبود. ۲۷نفر از اعضای فامیلش نیز آنجا بودند. به جزو دو برادرش که در جنگ کشته شده بودند. او بسیار کم در مورد داشته‌ها و نداشته‌هایش حرف می‌زد. بیشتر درگیر آوارگان و جنگ و صلح ارزگان بود. وقتی هیات دولت می‌رسید او باید از طرف مردم ارزگان صحبت

**در منطقه سر آسیاب دشت ناهور ،**

**در هوتلی که به اندازه کافی**

**گرم بود، خستگی رفع کردیم.**

**در تلویزیون دیدیم که جنگ**

**در خاص ارزگان جریان دارد.**

**دوباره به مسیر مان رفتیم، نزدیک**

**به ساعت سه بعد از ظهر وارد**

**مالستان شدیم. در بازار خاکریزک**

**اندکی منتظر ماندیم، از آنجا برای**

**عصمت سروش قریه گرگک را**

**نشان دادم. جایی که آبی میرزا**

**زندگی می‌کرد. در جوانی آنجا**

**آواز خواند، بلند هم خواند به**

**سبک زنان هزاره. از آنجا «فرار**

**ملک مالستان» شد. به زنجیر و**

**زولانه بسته شد، دوباره برگشت تا**

**آخر عمر بی‌صدا زندگی کرد. در**

**همان جا خاک و پاک شد.**

می‌کرد. گفت‌وگوهای محلی صلح را دنبال می‌کرد. از وضعیت جنگ و خسارات جنگ گزارش می‌گرفت. همانقدر که پای حکیم شجاعی در جنگ اخیر ارزگان گیر است، به همان اندازه پای اخلاصی هم در جنگ گیر بود. دوست و رفیق شجاعی، برادرش سرگروه جنگی شجاعی و به روایتی در شب اول جنگ ارزگان شجاعی مهمان خانه اخلاصی بوده، شاید تاوان همه‌ای جنگ را اخلاصی به تنهایی می‌پرداخت.

شجاعی اگر برای حل دعوای ناموسی رفته باشد، در خانه اخلاصی بوده، اگر برای حل دعوای زمین و نل آب به ارزگان رفته باشد نیز در خانه اخلاصی رفته. چون دعوای اخلاصی بوده. شجاعی اگر برای جلسه امنیتی به ارزگان خاص دعوت شده باشد هم در خانه‌ای اخلاصی رفته است. از هر سو که گزویل می‌شد اخلاصی در کنار شجاعی متهم درجه یک این جنگ بود. او تا حال بسیار از دست داده بود. مردی زمین‌دار ارزگان که سه تراکتور روی زمین‌هایش کار می‌کرده است، یک چوپان شخصی برای رمه بزگوسفندش داشته است، مدرسه و مسجد و دکان و موتورسیکلت و موتر شخصی‌اش جامانده بود. مرد ثروتمند کندلان حالا تنها و فقیر با ۲۷ نفر از عیال‌های خود و برادرانش در خانه‌ای متروکه زندگی می‌کرد. نمی‌گفت چه دارد و چه ندارد اما وقتی در مسجد دنبایبگ در خط هیات دولت سخنرانی می‌کرد، می‌گفت: «مردم ارزگان مظلوم واقع شده‌اند. حمایت دولت را ندارند. این جنگ بر آنان تحمیل شده است. ما خواهان سرکوب طالبان و گرفتن تاوان جنگ از طالبان هستیم. ما از دولت مرکزی می‌خواهیم که برای هزاره‌های ارزگان خاص یک اداره موقت تشکیل دهند. ما به مرکز ولسوالی خود دسترسی نداریم.»

**سفر برخطاطره ۲**

سه شنبه پانزدهم عقرب چیزی مانده به ظهر ما به مرکز ولسوالی مالستان رسیدیم. روز گذشته هیات حقیقت‌یاب ریاست جمهوری به سرکردگی اسدالله فلاح نیز به آنجا رسیده بودند. همه جا شلوغ به نظر می‌رسید. ماموران قمندانی و ولسوالی با سراسیمگی کار می‌کردند. امر و نهی می‌کردند. تشر می‌زدند. داد می‌کشیدند. محوطه اداره ولسوالی در جوش خروش، سربازان و ماموران و منتقدین مردمی که به دیدار هیات آمده بودند، گم بود. در چنین احوالی آمر و مامور معلوم نبود، همه تلاش می‌کردند در پیش چشم هیات خود را خوب جلوه دهد. از دفتردار ولسوال پرسیدم که ولسوال کجاست؟ جواب داد، ولسوال در خط مقدم جبهه است. از غلام حضرت عسکریار قمندان امنیه مالستان در مورد وضعیت جنگ و جبهه و آوارگان و تلفات پرسیدم، او نیز ادای وطن‌پرستی که خاص پولیس است در آورد و به ما اطمینان داد که در جنگ ارزگان دولت دست بالا دارد. در آخرش اضافه کرد که نمی‌تواند صحبت کند باید آمادگی بردن هیات به شیرداغ را بگیرد. محمدنعیم توحیدی نماینده مردم مالستان در شورای ولایتی غزنی نیز آنجا بود. بر خلاف عسکریار او از وضعیت جنگ و جبهه ناامید بود. او گفت آمار تلفات نظامی و ملکی هر روز بالا می‌رود، اگر دولت قاطع عمل نکند شکست می‌خورد. کوتل شیرداغ و پایین‌تر از آن به سمت ارزگان منطقه «اوجی» میدان رزم و خشم جنگجویان مردمی و دولت با طالبان بود. جنگ از ارزگان بیرون شده بود و طالبان در حال پیش‌روی به سمت شیرداغ مالستان بودند. ۱۲ و چند دقیقه ما هم به عنوان خبرنگار با کاروان هیات ریاست جمهوری به سمت شیرداغ حرکت کردیم. کوه و کوتل و برف و آن‌سوی دره پشی، پای‌جلگه، جاکه و ریگ‌جوی و ناوه پشی، دادی و زینگر را پشت‌سر گذاشتیم و بعد از ۲ ساعت کوبیدن در جاده خاکی وارد شیرداغ شدیم. بازار شیرداغ، مسجد دنبایبگ.

در دهم عقرب رئیس جمهور اشرف غنی طی دو فرمان جداگانه این هیات را توظیف کرده بود که به بررسی وضعیت جنگ ارزگان بپردازند. در فرمان اول دلیل تشکیل هیات را «حل منازعه میان اقوام ولایت ارزگان» عنوان کرده بود که با انتقادات شدید از سوی مردم در شبکه‌های اجتماعی روبه‌رو شد. منتقدین جنگ ارزگان را قومی نمی‌دانستند بلکه جنگ دولت و طالبان عنوان می‌کردند. رئیس جمهور در فرمان دوم با تعدیلات اندک تشکیل و اعزام این هیات را برای «بررسی حادثه اخیر ولایت ارزگان» خوانده بود. در فرمان دوم نام محمداکبری نیز از جمع هیات برداشته شده بود.

مردم شیرداغ و آوارگان ارزگان برای استقبال از هیات ریاست‌جمهوری در جلوی مسجد دنبایبگ صف کشیده بودند. ضامن هدایت ولسوال مالستان در اول صف ایستاده بود. با شوخی به او گفتم، شما را می‌گفتند که در خط مقدم جنگ حضور دارید. به دماغش خوش نخورد؛ روی برگرداند. چون او تا قبل از اعزام هیات در کابل بود و مورد انتقادات شدید قرار داشت. وارد مسجد که شدیم او گرداننده جلسه هیات با مردم شد. نیمه اول مسجد پربود از سربازان که به نام کماندو اما با تجهیزات اولیه از قول اردوی ۲۰۵اتل قندهار به مالستان فرستاده شده بودند. نصف دیگر مردم و هیات نشسته بودند. مسجد به اندازه کافی بزرگ بود، برای همه جا داشت. مرکز جنگ و صلح ارزگان شده بود. میرزا مهربان به نمایندگی از مردم شیرداغ سخنرانی کرد. او می‌گفت که مردم شیرداغ تاوان یک جنگ کور را پرداخت می‌کنند، به آوارگان رسیدگی می‌کنند، به جبهه جنگ نیرو اعزام می‌کنند، برای سربازان دولت نان‌وآب تهیه می‌کنند و چند شبانه‌روز می‌شود که نخوابیده‌اند. او به نمایندگی از مردم شیرداغ از هیات خواست که به این جنگ پایان دهند. «مردم شیرداغ از دولت درصفت‌ها


<sup>[1]</sup> در میان راننده و خانم فراری قرارومدارهای و یا روابط پنهان وجود داشته است



و هیات اعزامی آن جدا می‌خواهد در خاک شیرداغ جنگ نکنند. نه یک مرمی از اینجا شلیک شود و نه یک مرمی از سوی دشمن به خاک شیرداغ اصابت کند». او گفت که مردم شیرداغ در این جنگ ۲۰نفر تلفات داده‌اند. وقتی ما دنبال آمار قربانیان راه افتادیم فقط نوانستیم نام ۱۱ قربانی را پیدا کنیم که مورد تایید متنفذین مردمی بود.

قربانعلی اخلاصی از طرف مردم ارزگان دعوت به سخنرانی شد. با شب‌کلاهی برسرو و لباس کهنه‌ای که به تن داشت گفت شبانگاه همین‌گونه از مدرسه‌اش در کندلان، به سمت شیرداغ فرار کرده است. او گفت آنهایی که ماننده به رگبار بسته شدند. در میان قربانیان از کودک پنج ساله گرفته تا پیر مرد ۷۰ساله کشته شده‌اند. تنها تلفات ملکی مردم کندلان ۲۰ نفر است و ۴نفر زخمی داریم. طالبان او را به عنوان مدرس مدرسه دینی بارها تحت فشار گرفته‌اند که فتوای سریچی مردم از دولت را صادر کند. او با بغض در گلو، در لباس ژنده و اندام نحیف و لرزانش برای هیات گزارش می‌داد. طالبان عشر می‌خواهند. او از هیات خواست که تا نیروی اطمینانی محلی برای حفاظت از مردم هزاره ارزگان تشکیل نشود، آنان نمی‌توانند به خانه‌های خود برگردند.

سخنرانان یکی به دنبال دیگری منبر رفتند و سخنرانی کردند. نوبت به اسدالله فلاح رسید. او برای حل منازعات قومی مشاور رئیس جمهور گماشته شده است اما از قومی خواندن جنگ ارزگان توسط رئیس جمهور از مردم معذرت خواست. او گفت «برای رئیس جمهور گزارش درست ن داده بودند، ما آمدیم تا اوضاع را دقیق بررسی کرده و گزارش بی طرفانه ارائه کنیم». به آوارگان رسیدگی می‌شود، خسارات جنگ پرداخت می‌شود و مواد غذایی به زودترین وقت می‌رسد. در راستای تامین امنیت ارزگان خاص هم اقدامات جدی و جدید روی دست خواهند گرفت. او از مردم خواست که به طالبان تسلیم نشوند و ایستادگی کنند، دولت مرکزی حامی و پشتیبان آنان است. جلسه که به پایان رسید، هیات پیش و مردم به دنبالش، هرکس و هرگروه به سویی رفتند و ما نیز به دنبال آوارگان راه افتادیم. جنگ و صلح در مسجد دنیاپیک ادامه داشت.

**ارزگان خاص ۲**

در آنجا مردم جدا از هم زندگی نمی‌کنند. هزاره و پشتون، مناسبات اجتماعی خاص خودشان را دارند. درهم تنیده. پیچیده. کارگر و کار فرما، ارباب پشتون و دهقان هزاره، پشتون سنی و هزاره شیعه، دروازه به دروازه، نان و نمک شریک اما در وضعیت‌های خاص هر دو بی‌پناه. یکی به طالبان متوسل می‌شود و دیگری چون دولت در دسترس نیست، حکیم شجاعی را با خود دارند. با همکاری و حمایت از هم در برابر طالبان مقاومت می‌کنند. تاوان می‌پردازند. قربانی می‌دهند که مکتب‌های‌شان باز باشد، مکتب‌های را که خود بنا نهاده‌اند، مدرسه و مسجدشان فعال باشد، زمینی برای زراعت داشته باشند، خانه‌ای برای نشستن، هیچ کدام هیچ‌کاره دولت هم نیست با آن هم زیرفشار طالبان خورد می‌شوند. به همسایه بدبین می‌شوند. به ارباب، به دکاندار و به موتروان. نجیب الله ۲۸ ساله که برادر بزرگش را در این جنگ از دست داده بود، با حزم و احتیاط می‌گفت: «همسایه‌های در به دیوار پشتون ما که سال‌ها باهم به خوبی زندگی کرده بودیم، به طالبان پیوسته بودند. در شب حمله، از خانه‌های آنان رگبار شروع شد.»

جنگ ارزگان از اینجا آغاز نشده بود. گرّه کار از جای دیگر محکم شده بود. در سال ۱۳۸۸ وقتی حامدکرزی برای بار دوم بر کرسی ریاست‌جمهوری افغانستان

<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>		<div><div><span><span> </span> <span> </span></span></div><div><span></span></div></div>
	<b>بعد از خروج نیروهای خارجی از ارزگان دولت مرکزی کم کم تسلط خود را بر بخش‌های از ارزگان از دست می‌دهد. حتا مناطق هزاره‌نشین ارزگان کم کم از دسترسی دولت مرکزی خارج شده و تحت تسلط طالبان است. مناطق چون باغچار و پالان و شش پر. باغچار در همین حال از سکنه هزاره تخلیه شده است. حاجی سالاری از هزاره‌های بانفوذ ارزگان چنین ادعای را مطرح کرد. در شرایط کنونی ۸۰ فیصد ارزگان خاص در تسلط طالبان است و تنها ۲۰درصد آن در کنترل دولت مرکزی افغانستان قرار دارد. آن ۲۰درصد نیز مربوط به مناطق هزاره نشین چون گندآب، سیاه‌بغل، پیک، اوله و خودروشنی، کندلان و حسینی می‌شود. طالبان هر دو مسیر آم‌دورفت هزاره‌ها به مرکز ولسوالی خاص ارزگان را قطع کرده‌اند و به قول مردم محل منطقه حایل ایجاد کرده که هزاره‌ها بعد از خروج حکیم شجاعی و نیروهایش از این مناطق، نتوانسته‌اند به مرکز ولسوالی دست‌رسی پیدا کنند. مسیری که از منطقه حسینی به سمت مرکز ولسوالی می‌رود در منطقه کاریز توسط طالبان مسدود شده و راه دوم که از منطقه پیک به سمت ناوه شالی می‌رود نیز توسط این گروه برای عبور و مرور هزاره‌ها مسدود گردیده است. هزاره‌های خاص ارزگان که تا حال به طالبان تسلیم نشده‌اند، برای حل کردن مسایل اداری خود باید یک سفر طولانی انجام دهند. از راه ولسوالی مالستان ولایت غزنی وارد جاغوری می‌شوند، از آنجا به سمت قندهار و از قندهار به ترینکوت مرکز ولایت ارزگان می‌روند. آنان مجبور می‌شوند برای انجام یک کار اداری و رفت و برگشت به مرکز ولایت یا ولسوالی ارزگان خاص، یک هفته وقت بگذارند.</b>	

## حزبه برشید هزاره جنگ صلح



لنگر انداخت، در ارزگان خاص، در کمپ آناگاندا، اتفاقات جدید رخ می‌داد که نیاز بیشتر به نیروهای مطمئن محلی احساس می‌شد. طالبان با گذشت هر روز قدرت بیشتر می‌گرفتند. حملات این گروه بر نیروهای خارجی بیشتر می‌شد. افراد مسلح بیشتر به گروه طالبان می‌پیوستند. روز به روز حلقه محاصره طالبان به دور نیروهای خارجی و حکومت محلی افزایش می‌یافت. در کابل بحث انتقال امنیت از نیروهای خارجی به نیروهای افغان روی میزهای طرف گفت‌وگو جاگرفت. «گزینه‌صفر» به عنوان استراتژی حضور نظامیان خار چی در افغانستان روی دست گرفته شد که مطابق با آن حضور نیروهای خارجی در افغانستان تا سال ۲۰۱۴ باید به صفر می‌رسید. در همین گیرودار «پولیس محلی افغان» شکل گرفت. در ارزگان در کمپ آناگاندا به دنبال فرماندهان ضدطالب می‌گشتند. یک اتفاق دیگر هم افتاده بود. طالبان دختر عبدالعزیز را از خانه‌اش ربوده بودند. ربایندگان دختر عبدالعزیز را در بدل دختر پشتونی می‌خواستند که مدتی پیش با پسرهزاره به سمت جاغوری فرار کرده بود. این دو اتفاق در جای مثل ارزگان زود وجهه قومی می‌گیرد و تبدیل به دعوای قومی می‌شود. نیروهای خارجی از این دعوا ترس بر می‌دارند که تبدیل به جنجال خونین دیگر نشود. حکیم شجاعی که از محافظین محلی در آن کمپ بوده، در این قضیه مداخله می‌کند.

یک جرگه قومی از هر دو طرف دعوا با حضور نیروهای خارجی ترتیب می‌دهد. در این جرگه دختر هزاره و پسر پشتون، دختر پشتون و پسر هزاره نیز آورده شده‌اند. دختر پشتون اقرار می‌کند که به دل خواه خودش شوهر گرفته است و هیچ جبری در کار نبوده است. دختر هزاره اما ادعا می‌کند که ربوده شده و این کار به دلخواهش نبوده است. به خانواده پدر خود می‌پیوندد. دعوا دیگر فیصله شده‌است. شریعت طالبان به اجرا در نمی‌آید. جنجال بدون جنگ و خشونت به پایان می‌رسد. یک ماه بعد وقتی تشکیل پولیس محلی افغان روی دست گرفته می‌شود، شجاعی اولین کسی است که فرماندهی آن در ارزگان خاص برایش پیشنهاد می‌شود. او از فرماندهان ضدطالب است که به بدرفتاری با طالبان شهرت یافته است. همین دو ویژگی او را به فرماندهی می‌رساند: چهره ضدطالبان و نفوذ محلی. ارزگان بعد از قندهار پایتخت دوم طالبان است. حامدکرزی جنگ با طالبان را از ارزگان شروع کرده بود و حالا طالبان دوباره قدرت می‌گرفتند.

«دیوانه از قفس پرید»؛ زندگی حکیم شجاعی ۲

۲۲سال جنگیده است. به قول خودش: «مرز و بومی نمانده که در آن در دفاع از مردم خود جنگیده باشم». در یک سال در ارزگان ۶۳ حمله تهاجمی طالبان بر نیروهای خارجی و دولتی را دفاع کرده است. چندبار کمین‌های مرگباری خورده است اما هربار با کمترین تلفات یا بر طالبان پیروز شده است و با جان سالم از معرکه بیرون کشیده است. چندبار نیروهای خارجی را از محاصره طالبان بیرون کشیده‌اند. آن‌ها از طرف مأمورین خارجی در کمپ آناگاندا امدال شجاعت دریافت کرده‌اند. عبدالهادی فکوری معاون او مفتخر به دریافت پنج مدال شجاعت و ۷ تا سرتیفیکت از سوی فرماندهان نیروهای خارجی می‌شود. عبدالهادی فکوری سومین فرد از یک خانواده است که در جنگ‌های ارزگان کشته شده‌اند. برادر بزرگ او، جان محمد فکوری با کاکازاده‌اش در جنگ‌های داخلی ارزگان در سال ۱۳۶۹ کشته می‌شوند. جان محمد فکوری از سرگروه‌های به نام این جنگ بوده است. هادی فکوری در بازار ریگ جوی پشی دواخانه داشته است. مسلط به زبان انگلیسی و یک همکار خوب برای حکیم شجاعی، بازوی راست شجاعی. برای شجاعی مرگبارترین حمله، حمله آخر ارزگان بوده که در آن چهارنفر از بهترین نیروهایش را از دست داده است. خان‌علی پسر یک دهقان فقیر هزاره ارزگان از دیگر همکاران او بود که در این جنگ کشته شده است. جنازه او به تاریخ ۱۸ عقرب از منطقه کندلان به دست نیروهای شجاعی افتاده بود. خان‌علی در ارزگان به دلیل شجاعت‌هایش در جنگ معروف به «وزیر جنگ» شجاعی شده بود. شجاعی وقتی در مورد آنان صحبت می‌کرد، انگار دلش خالی می‌شد. می‌گفت وقت می‌گیرد تا جایگزین آن‌ها را پیدا کند. از ۸۹ تا اواخر ۹۲ که در جنگ و صلح ارزگان دخیل بوده، ۱۱ نفر از همراهانش را از دست داده است. یازده پوسته با ۱۳۰ نفر زیر فرماندهی حکیم شجاعی قرار داشته، تا زمانی که متهم به بدرفتاری نمی‌شود. در تابستان ۹۲ وقتی شکایت‌های مردم ارزگان از شجاعی بالا می‌گیرد، وزارت داخله افغانستان حکم بازداشت او را صادر می‌کند. او به جنگ نمی‌افتد اما ۳۰ نفر از همکارانش به مدت یک ماه در زندان امنیت ملی ارزگان زندانی می‌شوند. شجاعی با اعتماد به کریم خلیلی به کابل می‌آید تا از نزدیک با مقامات وزارت داخله صحبت کند. او با رفتن به وزارت داخله بازداشت می‌شود. مجرم با پای خود به زندانش رفته است اما می‌گوید که وزارت داخله بعد از تحقیقات زیاد و تکمیل نبودن اسناد، او را آزاد کرده است. عبدالله بارکزی در همان زمان ادعا کرد که شجاعی با فشارهای کریم خلیلی از بازداشت آزاد شده است. هرچند شجاعی همکاری رهبران سیاسی هزاره، از جمله کریم خلیلی را رد نمی‌کند اما می‌گوید که چیزهای را که با استناد به آن علیه او پرونده‌سازی کرده بودند، دسیسه مخالفین محلی او در ارزگان خاص بوده و نمی‌شد به عنوان سند از آن استفاده کرد. «این چیزها صرفا یک اتهام است. در مورد من از رقیبان دولتی و یا طالبان و همکاران محلی طالبان تیرسید، چون واقعا با طالبان بد کرده‌ام، بروید از مردم معمولی ارزگان از هر دو قوم ساکن آنجا بپرسید، حتما نظر متفاوت خواهند داشت. من به آنان خدمت کرده‌ام.»

سازمان دیده‌بان حقوق بشر در افغانستان، با نشر یک گزارش با نام: «امروز همه می‌میریم»، در کنار عطامحمد نور والی بلخ آن دوره، اسدالله خالد، جنرال رازق و چند تن دیگر حکیم شجاعی را نیز متهم به جنایت‌های حقوق‌بشری کرد. این گزارش که در ماه حوت ۹۳ نشر شده بود، چهره‌های زورمند دولتی که از سوی مردم متهم به جنایت‌هاب حقوق‌بشری شده بودند را افشا کرد. شجاعی در آن زمان هیچ مسؤولیتی نداشت. در اواخر ۹۲ نیروهایش منحل اعلام شده بود. پوسته‌هایش از سوی دولت جمع شده بود اما قدرت و نفوذ محلی او ماند. وقتی از او پرسیدم که با چه کاروکناری نیروهایش را حفظ کرده است، گفت: «مردم ارزگان از من حمایت کردند. نیروهایم با کمک‌های مردمی از مردم ارزگان دفاع کردند». در کنار پرونده نقض حقوق‌بشری او با ادبیات دولتی نام مسلح غیر مسئول را نیز گرفت. در مصاحبه‌ای با من گفت که نمی‌داند قانون دولت چگونه عمل می‌کند اما می‌داند که آنچه مردم می‌خواهند باید تبدیل به قانون شود. «مردم ارزگان از من خواستند که در کنار آنان بمانم». مردی کوچک با پرونده‌های بزرگ. جنایت حقوق‌بشری، مسلح غیرمسئول و جنگ‌افروز آخرین جنگ ارزگان. مورد اول را می‌گوید نیازی به تحقیق بی طرفانه است، مورد دوم را می‌گوید که خواست مردم را نادیده می‌گیرند و مورد سوم را قبول ندارد.

**آتش زیرخاکستر؛ روایت دوم**

گرفتاری و آزادی دختر فقیرشاه یک اتفاق حساس و برای هر دو طرف دعوا مهم بوده اما چند روز قبل از سفر شجاعی به ارزگان حل‌وفصل شده است. موضوع دوم که در رسانه‌ها به آن پرداخته می‌شد، دعوای زمین اخلاصی با یکی از پشتون‌های محل بوده، البته این دعوا یک بار سال گذشته با شریعت طالبان حل شده و محل جنگ ارزگان نبوده است. روایت درست و قرین به واقع از جنگ آخر ارزگان مساله امنیت ارزگان خاص است. حکیم شجاعی برای یک جلسه امنیتی به ارزگان خاص دعوت شده است. او در خانه اخلاصی نبوده، بلکه در منطقه کاریز، خانه کربلایی غلامعلی از متنفذین ارزگان خاص مهمان بوده است. طبق ادعای حکیم شجاعی، از بهار سال جاری، وقتی قطعه سرخ طالبان در ارزگان خاص فعال می‌شود، چون باقی ۸۰درصد ارزگان خاص در تسلط طالبان بوده، تنها مناطق هزاره نشین آن احتمال می‌رفت که مورد حمله باشند. با گذشت هر روز فشار طالبان بر هزاره‌ها بیشتر می‌شده است. دو مورد از مردم کندلان عشر جمع می‌کنند. آمار دقیق عشر از ۸۰هزار کلدار تا ۱۲۰ هزار بوده است. از مردم حسینی هم یک مورد جمع‌آوری عشر را تایید کردند. عبدالخالق، پیرمرد هفتاد ساله که تیرباران شدن همسایه‌اش، سلمان فرزند محمدعلی را دیده بود، با دلهره از فشارهای طالبان بر مردم حسینی حرف می‌زد. او گرفتن عشر را تایید کرد. او از حمایت دولت ناامید بود به همین دلیل می‌گفت اگر به منطقه برگردند، فشار بیشتر را متحمل می‌شوند. بیشتر از طالبان از همسایه‌های پشتون خود شکایت می‌کرد. می‌گفت: «مال و اموال ما را همسایه‌های ما غارت کردند، حالا هم چیزی به آن‌ها گفته نمی‌توانیم.»

در تابستان سال جاری از امنیت ارزگان به متنفذین محلی هزاره‌های ارزگان خاص تلفن می‌شود که نیروی دفاعی در برابر طالبان تشکیل دهند. مردم ارزگان خاص دو بار تشکیل جلسه می‌دهند و هر دو بار به نتیجه نمی‌رسند. صمدخان آمر امنیت ارزگان این خبر را تایید کرد. او گفت که در ارزگان خاص جای دیگر باقی نمانده بود، پس فعال سازی قطعه سرخ طالبان به دلیل مطیع ساختن هزاره‌ها بود. به همین دلیل آن‌ها از مردم خواسته‌اند که آمادگی داشته باشند. هزاره‌های ارزگان به حکیم شجاعی تماس می‌گیرند و از او می‌خواهند که به آنجا سفر کند. جلسه سوم امنیتی با حضور حکیم شجاعی در منطقه کاریز تشکیل می‌شود. جلسه به پایان نمی‌رسد که حملات طالبان آغاز می‌شود. مردم از شجاعی می‌خواهند که از منطقه بیرون شود. او با افراد خود حرکت می‌کنند. در کوتل حمزه طالبان او را کمین کرده‌اند. سرک را با موتور سد کرده‌اند. او با سه موتر نفر از جنگ‌جویان خود موترهای‌شان را رها می‌کنند و با طالبان درگیر می‌شوند. در جنگ‌وگریز فکوری با شجاعی می‌ماند و بقیه افراد گروه پراکنده می‌شوند. شجاعی وقتی مطمئن می‌شود که از ساحه جنگ خودش را دور کرده‌است، با تلفن صحبت می‌کرده، ایستاده بر سر سنگی و فکوری نشسته بر سنگ دیگری، شلیک می‌شود. پای شجاعی را سوراخ کرده به شکم فکوری می‌خورد.

در جای مثل ارزگان همسایه‌داری هم با تنش‌های قومی روبه‌روست، همیشه طرف‌های درگیر دلیل برای جنگیدن پیدا می‌کنند. در جایی که دولت نه تنها کنترل ندارد بلکه قادر به تامین امنیت تاسیسات خود هم نیست، کوچک‌ترین بهانه هم می‌تواند، بزرگ شود، زیانه بکشد، شعله‌ور شود، طرفدار و حامی پیدا کند. حضور شجاعی در ارزگان خاص دلیل کافی برای طالبان می‌شود تا آتش جنگ را شعله‌ور کنند. به بهانه حضور شجاعی، تسلط خود را بر قلمروهای بیشتر گسترش دهند، عشر بیشتر جمع کنند و در برابر دولت قدرت‌نمایی کنند. قطعه سرخ طالبان در واقع کماندوهای موتورسیکلت‌سوار طالبان است. ماهر در جنگیدن، بی‌رحم در کشتن، آموزش دیده و آشنا با منطقه. مجهز به دوربین‌های شب‌بین، تفنگ‌های لایزری، رنجرو و هاموی. شجاعی در برابر آنان اولین مانع و احتمالا قوی‌ترین مانع است اگر پشتیبانی دولت را داشته

<sup>[1]</sup> در جای مثل ارزگان همسایه‌داری هم با تنش‌های قومی روبه‌روست، همیشه طرف‌های درگیر دلیل برای جنگیدن پیدا می‌کنند

<sup>[2]</sup> در جایی که دولت نه تنها کنترل ندارد بلکه قادر به تامین امنیت تاسیسات خود هم نیست، کوچک‌ترین بهانه هم می‌تواند، بزرگ شود، زیانه بکشد، شعله‌ور شود، طرفدار و حامی پیدا کند





باشد. دارای نفوذ محلی، جنگجویان که سال‌ها در این مناطق جنگیده‌اند، آشنا با منطقه بدون تجهیزات و امکانات خاص. طالبان در این جنگ می‌خواستند اولین مانع‌شان را بردارند. حاجی ظاهرخان سالاری گفت: «ما در سال ۹۵ با طالبان توافق کرده بودیم که به همدیگر کار نداریم». طالبان با فعال شدن قطعه سرخ بارها زیرقول خود زده‌اند. به توافقات محلی بی‌اعتنایی می‌کنند. زمینه برگزاری انتخابات را هم از مردم هزاره ارزگان گرفته‌اند. حاجی سالاری از نامزدان این دور پارلمان در ارزگان خاص بوده و انتخابات را به این دلیل باخته که هوادارانش از رای دادن محروم بوده‌اند. جنگ ارزگان پیش از آن که جنگ طالبان با شجاعی باشد، جنگ طالبان با مردم هزاره بوده است. در میان قربانیان از کودکان تا پیرسالان شامل‌اند. صفر مجاور مسجد کندلان در پیش مسجد تیرباران شده، دو شاگرد مستری در بازار کشته شده‌اند، زنی در خانه‌اش و سلمان جلوی چشم خانواده‌اش تیرباران شده‌است.

### سفر پر مخاطره ۳

هزاره‌های ارزگان در این جنگ بسیار از دست داده‌اند. خان‌ها فقیر شده‌اند، جوان‌ها به سنگر رفته‌اند، زنان و کودکان و پیرمردان که توانسته‌اند، فرار کرده‌اند. مال و اموال، زمین و دارایی، داشته و نداشته خود را رها کرده که جان خود را حفظ کرده باشند. با آن هم، تلفات ملکی منطقه کندلان ۲۰ نفر کشته و ۴ نفر زخمی، از منطقه حسینی ۱۱ نفر کشته و ۳ نفر زخمی، شیرداغ ۱۱ نفر و ۶ نفر زخمی، از منطقه زردک‌زاولی هم ۵ نفر کشته و زخمی داشتند. آوارگان کندلان به ۱۹۷ خانوار می‌رسید و از منطقه حسینی ۲۹۹ خانوار در جمع آوارگان بود. قبل از سفر ما به این منطقه آمار کشتگان و زخمی‌ها و آوارگان بیشتر از آمار موجود گزارش می‌شد. آوارگان چیزی در حدود ۷۰۰ خانوار گفته می‌شد. ما با دقت تمام این موارد را دنبال کردیم. لیست‌های که توسط حکومت محلی و نمایندگان مردمی قابل تأیید بود، همین آمار را می‌رساند. در یک هجوم شبانه طالبان خسارت‌های انسانی و اقتصادی آن ویران‌گر بود. دامن جنگ از آنجا برچیده شده بود و به مرز مالستان و ارزگان خاص ده روز دیگر دوام کرد. در گفت‌وگو با آوارگان تقریباً همه‌ای آنان پیش از هر چیزی درخواست کمک می‌کردند. برای دوا و درمان، برای خوراکی شب، برای سرپناه و چیزهای که بتواند آن‌ها را گرم نگاهدارد.

چهارشنبه شانزدهم عقرب، وقتی از گفت‌وگو با آوارگان فارغ شدیم، نوبت به حکیم شجاعی می‌رسید. او در منطقه نبود، اگر بود هم مخفی بود. یکی می‌گفت در مزار است و دیگری می‌گفت به سمت مابیان رفته است. در منطقه شیرداغ و ارزگان خاص نمایندگان محلی با طالبان وارد گفت‌وگو شده بودند و صلح اعلام شده بود. شب قبیلش در خانه حاجی رضایی شیرداغ بودیم که اسدالله شجاعی فرمانده این جنگ، رضایی قمنندان امنیه جاغوری، عارف رضایی معاون قمنندان امنیه مالستان، جلیل رضایی قمنندان اربکی مالستان به آنجا آمدند. آنان سنگرها و مواضع دولت را تخلیه کرده و برگشته بودند. طالبان از مردم کندلان و حسینی خواسته بودند که به خانه‌های خود برگردند. هیات دولت به سمت پشی رفته بود. صمدخان آمر امنیت ارزگان در مسجد دنیاپیگ مانده بود و تشکیل ارتش محلی را روی دست گرفته بود. او می‌گفت دولت تصمیم جنگ با طالبان را گرفته است و مردم شیرداغ قبول نمی‌کرد. حاجی رضایی، مبارز و حاجی چمران از بزرگان شیرداغ که با طالبان صلح کرده بودند، قبول نداشتند که دولت با طالبان بجنگد. برای تشکیل ارتش محلی هم سرباز نمی‌دادند. به همین دلیل گفت‌وگوهای صلح، جنگ ده روزه با سوی تفاهم‌های همراه بود. در آخرین جنگ سربازان پولیس جاغوری و جغتو کشته شده بودند، ۱۱ نفر. در قرارگاه اسد شجاعی. به صورت غافلگیرانه. حاجی رضایی نمی‌گفت با مولوی مسافر ولسوال نام‌نهاد طالبان در ارزگان خاص بر سر چه چیزی توافق کرده‌اند اما می‌گفت که دولت حق ندارد از مسجد دنیاپیگ به عنوان پایگاه خود استفاده کند. دروازه مسجد را قفل می‌زدند و سربازان دولت قفل را اره می‌کردند. در آنجا روز می‌گذراندند.

از بعد از ظهر چهارشنبه به دنبال شجاعی راه افتادم. پنج‌شنبه ۱۷ عقرب او را در بازار ریگ‌جوی پشی در میان مردم پیدا کردیم. مردم را تشویق می‌کرد که در ارتش محلی سهم بگیرند و ثبت‌نام کنند. قبل از آن با ریاست امنیت ملی در کابل گفت‌وگو کرده بود. تا پایگاه دادی نزدیک به منطقه شیرداغ رفته و آمر امنیت ارزگان را دیده بود، باهم توافق کرده بودند که ارتش محلی تشکیل شود و با طالبان وارد جنگ شوند. او از آنجا که برگشته بود با اطمینان خاطر در بازار میان مردم آمده بود. او یک روز ما را پیچانده بود. از شیرداغ به دادی، شب را در خانه یکی از دوستانش سپری کردیم. در آنجا یکی از سرگروه‌های جنگی او به نام سعیدی نیز حضور داشت و با ما مفصل حرف زد. پنج‌شنبه از صبح تا بعد از ظهر همین جنجال را داشتیم. در جاغوری جنگ خونین راه افتاده بود، مالستان در تهدید بود و شجاعی ناپدید. او در عوض تمام سرگردانی‌های ما، وقت بیشتر گذاشت. از بعد از ظهر پنج‌شنبه تا ۱۰ صبح جمعه. دوباره اضطراب سفر به سمت کابل ما را گرفت. جمعه‌شب در مالستان بودیم که جنگ دیگری از راه رسید. طالبان به سمت مرکز مالستان هجوم آورد بودند.



# فروپاشی جنگ هزاره‌جات



که علی امیری

هزاره‌جات تصویری از خود به عنوان مناطق امن ساخته بود. مهم نیست که این تصویر چقدر با واقع مطابقت دارد، مهم این است که چنین ذهنیتی هم در هزاره جات و هم در بیرون از آن وجود داشت. این تصویر از طریق شبکه‌های اجتماعی و محفل‌ها و حلقات متعدد داخلی بازنمایی شده و در نهایت مورد وفاق و اجماع نسبی همگانی قرار گرفته است. یعنی واقعا هزاره‌ها باور کرده‌اند که در زون امن زندگی می‌کنند. باور به منطقه امن، در کنار باور به علم و پیشرفت، رفته رفته از هزاره‌ها و از هزاره‌جات یک استثنا ساخته است؛ اگر کل وضعیت را چهل و ناامنی تعریف کنیم، هزاره‌ها خود را استثنای برساننده این وضعیت می‌دانند. یعنی آنها خودشان دانا است و مناطق شان امن است. بدیهی است که این تصویر وارونه و کژتاب است. واقعیت را وارونه و مخدوش می‌کند، و چون ناباندام و توهمی است، استثنای آن‌ها را نه به استثنای برساننده و مؤید قاعده، بلکه به استثنای نفرت انگیز و در واقع به بیگانه تبدیل می‌کند. هزاره‌جات رشک و حسرت کسی را بر نمی‌انگیزاند، به عنوان الگو مورد توجه کسی نیست. به عنوان یک وصله ناجور بر این جامه فاخر به نام افغانستان است که ادای استننا در می‌آورد.

حمله اخیر گروه طالبان بر ولسوالی‌های هزاره نشین ارزگان خاص، مالستان و جاغوری این کلیشه استننا بودن را فرو پاشاند. هزاره‌های مستغرق در تصویر استثنای خودساخته، هیچ آمادگی برای چنین وضعیتی نداشت، چون اصلا تصورش را هم نمی‌کرد. آخر چطور ممکن است که زون صلح تبدیل به منطقه جنگی شود؟ وضعیت قابل پیش بینی بود، اما چشمی برای دیدن وجود نداشت. اولاً تصویر هزاره‌ها از استننا بودن شان نادرست بود و در جنگ‌های اخیر در قدم نخست قربانی این تصویر خود ساخته خود شان شدند؛ ثانیاً خطر استننا را درک نمی‌کردند. به لحاظ تاریخی هزاره‌ها نمی‌توانند در افغانستان به عنوان استننا باشد و با جدا کردن خود از کل وضعیت آن را بر سازد، بلکه تنها می‌تواند زایدی اجتماعی و سیاسی باشد که با جدا ماندن عمدی از ساختار، آن را تأیید کند. این بیشتر صورت مسئله را بر عکس می‌کند. یعنی استثنای هزاره، باید استثنای فقر، فقدان خدمات، عمران و رفاه باشد. هزاره‌ها استننا نبود، بلکه همواره یک بیگانه بود. تصویری که جدیداً هزاره‌ها از خود می‌ساخت، از آنان یک استثنای منقطع می‌ساخت که تافته جدا بافته است. این تصویر واقعیت نداشت، اما تاوان داشت. هزاره‌ها تاوان سنگین داد، اما شاید فروپاشی کلیشه زون صلح، سبب شود که هزاره‌ها نگاه واقعی‌تر به وضعیت کنونی خود داشته باشد.

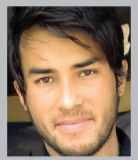
هزاره‌جات در طول سال‌های گذشته همواره قربانی نا امنی بوده است. محصلین هزاره در مسیر راه مکرر توسط طالبان به قتل رسیده‌اند. رئیس شورای ولایتی مابیان نیز در مسیر راه کشته شد. عروس فیروز کوه خوشش در قلب هزاره جات جاری شد. هزاره‌ها در این سال‌های طولانی تنها می‌توانستند در زندان هزاره جات محصور باشند و زنده بمانند. کوتاه‌ترین سفر برای هزاره‌ها خالی از خطر نبود. و تعداد آدم‌هایی که در مسیر بازار و کار از بلخاب و تاله برفک گرفته تا غور جان خود را از دست داده است، لیست بلند بالایی را تشکیل می‌دهد. اما این همه باعث نشد که بر تصویر استننا بودن که هزاره‌ها از خود ساخته بود، خراشی ایجاد شود. اما جنگ‌های اخیر نه تنها این تصویر را خراش داد، بلکه کلیشه استننا را فرو پاشاند. گرچه وضعیت سخت و دشوار است، گرچه هزاره‌ها هزینه‌های سنگین داده‌اند، اما مواجهه عربیان با واقعیت را باید به فال نیک گرفت. این واقعیت خوش آیند نیست. اما متعلق به ماست. باید آن را بپذیریم؛ هزاره جات دیگر امن نیست. خطرهای بسیاری از هر کران در کمین است.

حمله اخیر گروه طالبان بر ولسوالی‌های هزاره نشین ارزگان خاص، مالستان و جاغوری این کلیشه استننا بودن را فرو پاشاند. هزاره‌های مستغرق در تصویر استثنای خودساخته، هیچ آمادگی برای چنین وضعیتی نداشت، چون اصلا تصورش را هم نمی‌کرد. آخر چطور ممکن است که زون صلح تبدیل به منطقه جنگی شود؟ وضعیت قابل پیش بینی بود، اما چشمی برای دیدن وجود نداشت. اولاً تصویر هزاره‌ها از استننا بودن شان نادرست بود و در جنگ‌های اخیر در قدم نخست قربانی این تصویر خود ساخته خود شان شدند؛ ثانیاً خطر استننا را درک نمی‌کردند. به لحاظ تاریخی هزاره‌ها نمی‌توانند در افغانستان به عنوان استننا باشد و با جدا کردن خود از کل وضعیت آن را بر سازد، بلکه تنها می‌تواند زایدی اجتماعی و سیاسی باشد که با جدا ماندن عمدی از ساختار، آن را تأیید کند. این بیشتر صورت مسئله را بر عکس می‌کند. یعنی استثنای هزاره، باید استثنای فقر، فقدان خدمات، عمران و رفاه باشد. هزاره‌ها استننا نبود، بلکه همواره یک بیگانه بود.





# اصابت اولین بيم؛ مالستان را تکان داد



داوود توانا

۲۰ روز پس از جنگ مالستان، بازار «میرآدینه» بیش از آن که در رونق رنگ‌ها و رخت‌ها باشد، به بازاری می‌ماند، اندوه‌ناک و سوگوار؛ نشست و برخاست سربازان بیشتر از مردم به نظر می‌رسید، دیگر آن جوش و خروش سابق نبود، رنگ‌ور گرفته، وارهبیده و بند از بند جدا. وجود موترهای جنگی، پلنگی پوشان مسلح و بوجی‌های خاک در سر بام هتل‌ها، به بازار «میرآدینه» چهره‌ی میدان جنگ و نبرد داده بود.

پیش از شام روز جمعه (۱۸ عقرب) در مالستان گزارش می‌رسد که طالبان از بازار گنداب عبور کرده‌اند و تصمیم حمله دارند. سلطان شکیب، فعال مدنی و یکی از باشنده‌گان محل می‌گوید: «طالبان با ورود به ساحه دهن بوم و گودال قفل دروازه خانه‌ها را شکستند و به تلاشی خانه‌ها آغاز کردند. آن‌ها حتا «کاهدان‌های» مردم را به منظور یافتن اسلحه برهم دادند. تا ساعات ژاله، سرخ بینی موکلی خانه به خانه تلاشی کرده و جابه‌جا شدند. این قریه‌ها تا پایان جنگ، تحت تسلط طالبان بوده و ساحات نیز جنگی بود». سلطان شکیب در لیسه «میرآدینه» معلم است. او رییس نهاد اجتماعی - مدنی اطوار است. این نهاد آمار و ارقام جنایات حقوق بشری جنگ در مالستان را مستند کرده است.

**مقاومت مردمی کم‌رنگ بود**

پیش از جنگ ارزگان و وورد طالبان به ولسوالی مالستان، حکومت در این ولسوالی چندین بار از طالبان نامه دریافت کرده و تهدید شده بود. مردم این ولسوالی پس چندین سال اشتراک پر رنگ در انتخابات، رجوع به مکتب و دانشگاه، این بار برای پاسپانی از قلمرو حکومت گروه «پهره‌داری» محافظت از مالستان را ایجاد می‌کنند.

پس از چاشت روز جمعه، ۱۸ عقرب، وقتی مردم مالستان مطمئن می‌شوند که طالبان وارد مالستان شده‌اند، جلسه فوری می‌گیرند. از درون جلسه به افسران قومندانی امینه ولسوالی مالستان تماس می‌گیرند. از آن‌ها می‌پرسند که گروه‌های محافظت منطقه (خیزش مردمی) چه کار کنند. آن‌ها در جواب می‌گویند «ما تدایبیر را گرفته‌ایم». وقتی از موقعیت شان پرسیده می‌شود، می‌گویند در کوتل خارزار(مرز میان مالستان و ارزگان) هستند و راه را به روی طالبان سد کرده‌اند.

گروه‌های ده نفری «پهره‌داری» محافظت از مالستان به پشتیبانی نظامیان قوماندانی امینه این ولسوالی می‌شتابند. وقتی در کوتل خارزار می‌رسند، هیچ نظامی‌ای نبوده است. نگرانی و ناآگاه بودن از وضعیتی که ممکن است بر مردم مالستان مسلط شود، نیروی خیزش مردمی را ناامید می‌کند و آن‌ها به منطقه بر می‌گردند. این ناامیدی به آواره شدن بیش از ۶۰ فیصد این مناطق انجامید.

**برداشت مردم از جنگ**

عزیز ۳۵ ساله فرزند اسماعیل ازقریه غیبی «میرآدینه»، عضویک خانواده ۲۴ نفری است. حدود ساعت هشت جمعه شب متوجه می‌شوند که مردم سواره و پیاده در حال فرار اند. خانواده عزیز به خاطر مادر پیر و ضعیفاش شبانه رفته نمی‌توانند. صبح طالبان می‌رسند و آن‌ها را اجازه تکان خوردن نمی‌دهند. همسایه عزیز که می‌خواست خانواده‌اش را ببرد، طالبان موترش را متوقف و او را تهدید به مرگ کردند. طالبان خانواده‌های عزیز و همسایه او را وادار کردند تا برای افراد طالب غذا بپزند.

سلطان شکیب رییس نهاد اجتماعی و مدنی اطوار می‌گوید: «در روز دوم درگیری‌ها وقتی بازار از ترس جنگ بسته شد، یک جلسه در ولسوالی ترتیب دادیم و گفتیم که بازار باید باز شود و نیازمندی‌های نیروهای امنیتی رفع شود. خصوصا قصابی و نانواپی. در هماهنگی با نیروهای امنیتی، مردم و دکانداران بازار را روز سوم درگیری باز کردیم. فقط در دو روز آخر جنگ، اردوی ملی با هماهنگی مردم بازار را به دلیل شدت جنگ تعطیل کردند».

یکی از باشنده‌های میرآدینه که نخواست از او نامی برده شود می‌گوید: وقتی در جلسه مردمی که گاهی با نیروهای امنیتی یکجا بودیم، صدیق الله که از اجبرستان است و یکی از قومندان‌های دوران طالب در مالستان بوده، به آقای نادر(یکی از قریه داران میرآدینه) زنگ می‌زد و می‌گفت که شما در فلان جا روی فلاتی موضوع جلسه دارید. تماس تلفنی صدیق الله در میان مردم فضای بی‌اعتمادی را ایجاد کرده بود. در نهایت، در روزهای اخیر جنگ نیروهای امنیتی کشف کردند که کسی بنام شاه باران موقعیت و موضوع جلسه را به صدیق الله می‌داده است. پس از جنگ از زیر زمین هتل شاه باران مواد انفجاری و دو موتر رنجر اسلحه کشف شد. او به زندان رفت، اما با ضمانت یا قید وثیقه و یا وساطت هرکسی دوباره آزاد شده است.

**وضعیت مالستان با ورود طالبان**

بعد از چاشت جمعه ۱۸ عقرب، طالبان از مسیر گنداب ولایت ارزگان (شمال غرب مالستان) وارد مالستان شدند و به طرف میرآدینه حرکت کردند و هیات حقیقت یاب ریاست جمهوری از ناوه پشی (جنوب غرب میرآدینه) به سمت «میرآدینه» پیش ازینکه طالبان در چند صد متری ولسوالی موضع بگیرند، هیات ریاست جمهوری به این ولسوالی رسید. نظامیان قومندانی امینه به طرف کوتل خارزار رفته بودند که راه طالبان را در مرز میان مالستان و ارزگان بسته کنند، اما به جای آن، همه راه فرار را در پیش گرفته بودند. ضامن علی هدایت ولسوال مالستان در گفت‌وگوی با من گفت: «شب ۱۸ بر ۱۹ ماه عقرب ما در ولسوالی بودیم. وقتی مشاورین رییس جمهور از شیرداغ مالستان به ولسوالی آمدند، دیدند که بیش از ۱۴ نفر پرسونل در ولسوالی نیست. قومندان پولیس محلی، معاون اداری قمندان امنیه، آمر تروریزم، آمر جنایی، آمر استخبارات، آمر تعلیم تربیه، در کل افسران قومندانی امنیه پیش از جنگ ساحه را ترک گفته بودند. از جمع افسران، فقط آمر مخابره در داخل ولسوالی باقی مانده بود. آن‌ها نگران شدند و از ترس اینکه طالب آن‌ها را دست بسته بزنند، با ریاست جمهوری در تماس شدند و پیشنهاد نیروی حمایتی دادند. ریاست جمهوری ۴۴ نفر از نیروهای قطعه خاص، ۲۴ نفر اردوی ملی را به مالستان فرستاد.»

بعد از چاشت آن‌روزی که در بازار «میرآدینه» رسیدم، سراغ ولسوال و قوماندان امنیه ولسوالی مالستان را گرفتم. وقتی ولسوالی و قوماندانی امنیه رفتم، گفتند آن‌ها رفته برای نیروهای قطعه خاص جای شب باش فراهم کنند. آن‌ها را پیش تعمیر کوچک و کهنه‌ای سمت شرق ولسوالی و بازار «میرآدینه» یافتم. فرمانده قطعه خاص و تعداد از نظامیان دیگر به شمول بادیگارد‌های ولسوال و قوماندان نیز بودند.

در این میان اما سلطان شکیب، رییس نهاد اجتماعی و مدنی اطوار که یکی از شاهدان عینی بوده و خودش را همکار نیروهای امنیتی در روزهای جنگ قلمداد می‌کند به من گفت: «نیروهای امنیتی ارزگان وقتی با صمد خان از ارزگان رسیدند حدود ساعت ۶:۳۰ شام بود. دروازه ولسوالی قفل بود. نیروهای ارزگان و اردوی ملی موظف برای ارزگان خاص نیز رسیدند و قفل دروازه ولسوالی را شکستاندند. یک گروه اسپیشل فورس را طیاره آورده داخل قومندانی پیاده کرد و اطراف قومندانی چاپجاه شدند».

جنرال صمد شمس، رییس امنیت ملی ارزگان یا ۶۰ الی ۷۰ نفر که در شیرداغ بودند به «میرآدینه» آمدند. آن شب، جنرال صمد شمس، آقای سرچنگ (فرمانده نیروی قطعه خاص)، ضامن هدایت ولسوال مالستان با یکی فرماندهان اردوی ملی نیروها را در اطراف قومندانی امنیه، هتل شاه باران در بازار میرآدینه و مسجد جامع(سمت غرب بازار میرآدینه) جا بجا می‌کنند. آن شب، هیچ در گیری‌ای در کار نبوده است.

**آغاز درگیری میان نیروهای امنیتی و طالبان**

«طالبان در اطراف خانه ما سنگر گرفته بودند. در تپه‌ی روبرو، دو تانک دولتی ایستاد بود. اولین فیر راکت دولتی‌ها پیش روی خانه ما خورد و شیشه‌های خانه ما ریخت. وقتی دیدیم در اطراف خانه ما جنگ در می‌گیرد، خواستیم خانه را ترک کنیم. طالبان مانع شدند. گفتند ما ولسوالی را که زدیم می‌رویم طرف جاغوری. به شما کار نداریم». این گفته‌های زمان رحیمی است. خانه زمان رحیمی، درست پیش روی مسجد قریه موکلی، روبروی ولسوالی و قومندانی امنیه مالستان واقع شده است. جایی که سنگر مقدم طالبان به سمت ولسوالی مالستان بود. وقتی طالبان ساعت ۸ صبح روز شنبه در قریه موکلی می‌رسند، همه گریخته بودند. به جز خانواده زمان رحیمی، برادر، پدر و خانواده دو همسایه دیگر. نیروهایی امنیتی حدود ساعت ۱۰ پیش از چاشت، موقعیت موضع مقدم طالبان را شناسایی کردند که در دور و اطرف مسجد موکلی است. حمله را



بالای مواضع آنان آغاز کردند.

با آغاز جنگ خانواده زمان رحیمی با همسایه‌هایش تقلا می‌کنند که ساحه را ترک کنند، اما با ممانعت طالبان مواجه می‌شوند. تا شام آن روز در خانه‌های شان می‌مانند. وقتی هوا به تاریک شدن می‌گراید، این خانواده‌ها در گروه‌های سه و چهار نفری خانه‌های شان را ترک می‌کنند و در قریه مزار که سمت غرب قریه موکلی واقع شد است می‌روند. در آنجا موتر از «ناوه پشی» می‌آید و این‌ها را به ناوه پشی انتقال می‌دهد. ناوه پشی در جنگ ارزگان و مالستان ساحه امن به حساب می‌رفت. شنبه شب، طالبان حدود ساعت هشت شب بر مواضع نیروهای امنیتی حمله می‌کنند. این جنگ تا ساعت ۱۱ شب ادامه می‌یابد. طی سه ساعت جنگ، ۱ تن از قطعات خاص کشته و هشت تن دیگر زخمی می‌شوند. ولسوال مالستان می‌گوید که در آن شب، طالبان بیش از ۳۰ تا ۴۰ نفر تلفات داشتند. شب دیگر، طالبان ساعت ۳ شب دوباره حمله می‌کنند و تا ساعت ۶ صبح می‌جنگند. پس از آن جنگ‌های پراکنده، روز و شب ادامه داشته است.

**حمله هوایی نیروهای دولتی بر موضع طالبان**

زمان رحیمی و خانواده‌اش پس از تحمل یک روز جنگ، خانه‌ی شان را ترک کردند. خانه‌های آن‌ها رسماً تبدیل به موضع طالبان شده بود. صبح روز دوم درگیری‌ها، نیروهای دولتی می‌خواستند حمله هوایی کنند. بخشی از نیروهای طالبان در قریه موکلی، مسجد این قریه را سنگر ساخته بودند. شورای علمای مالستان فتوا صادر می‌کنند که: طالبان چون بدون اجازه مردم به اموال آنان دست برد می‌زنند سزاوار نابودی‌اند و نیروهای دولتی می‌توانند برای از بین بردن طالبان بالای مسجد نیز حمله هوایی کنند. این را از بلندگوی جامع میرآدینه که در سمت غرب بازار میرداینه واقع شده است و نیروهای دولتی در اطراف این مسجد موضع گرفته بودند اعلان می‌کنند.

نیروهای دولتی بالای مسجد موکلی، خانه حاجی مدد، همسایه سمت چپ خانه زمان رحیمی را بمبارد می‌کنند. در نتیجه، بخشی از مسجد، گاراج و مهمان خانه حاجی مدد تخریب می‌شوند، هیزم درگیران و علف مواشی خانه زمان رحیمی نیز آتش می‌گیرند. ولسوال مالستان می‌گوید که در آن حمله هوایی نزدیک به ۴۰ تن از نیروهای طالبان از بین رفته‌اند. اما صاحبان خانه‌های بمبارد شده می‌گویند که هیچ اثری از خون داخل اتاق‌های تخریب شده ندیده‌اند. بنابراین مدعی‌اند که هیچ طالبی اینجا کشته نشده و آن‌ها قبل از حمله هوایی از اینجا فرار کرده‌اند.

در روز دوم درگیری میان نیروهای دولتی و طالبان، ۱۲ تن از نیروهای طالبان که با موتر نوع فلنکوچ به سمت ولسوالی می‌آمدند در منطقه سرخ بینی میرآدینه توسط نیروی هوایی هدف قرار گرفته و از بین می‌روند. ولسوال مالستان می‌گوید که در همان روز بیش از ۶۰ تن از تجدید قوای طالبان که از سمت ارزگان به طرف مالستان می‌آمدند در کوتل خارزار آماج حمله هوایی نیروی‌های دولتی قرار گرفته و از بین برده شده‌اند.

**تلفات جنگ مالستان - تلفات نظامی**

در شب اول حمله طالبان قطعه خاص یک نفر کشته و هشت نفر زخمی داشته است. در روزهای بعد، اردوی ملی یک کشته و چهار زخمی، پولیس محلی ارزگان دو نفر کشته و یک نفر زخمی، امنیت ملی ارزگان یک نفر کشته و سه نفر زخمی و قمندانی امنیه مالستان یک نفر کشته داشته‌اند. در مجموع تلفات نظامی جنگ مالستان ۶ نفر کشته ۱۶ نفر زخمی بوده است.

**تلفات جنگ مالستان - تلفات ملکی**

با ورود طالبان در مالستان، نیروهای امنیتی ولسوالی مالستان ساحه را ترک می‌کنند. بنابراین، مردم اراده مقاومت علیه طالبان را از دست می‌دهند. دراین صورت، تنها راه برای حفظ جان شان ترک کردن قریه‌های شان بود. در ساحه جنگی اغلب مردم خانه‌های شان را ترک کرده بودند و درگیری میان طالبان و مردم محل رخ نداده است. با آن هم، طالبان دو فرد ملکی را زخمی و یک تن دیگر را کشته است. سلطان حسن شکیب، یکی از معلمان لیسه میرآدینه و فعلا مدنی می‌گوید: «طالبان هرکسی که بالاتر از بازار(به سمت غرب ولسوالی و نزدیک به موضع طالبان) راه می‌رفتند هدف گلوله قرار می‌دادند».

انور صوفی، یکی از باشنده‌های قریه موکلی بود که با خانواده‌اش از ساحه جنگی فرار کرده بودند. پس از یک روز جنگ، آوازه می‌افتد که طالبان به مردم ملکی کار ندارند، به شرطی این که از سرک‌های عمومی عبور کنند. انور صوفی با یک نفر همراه‌اش سوار بر موتر سایکل به طرف خانه برای آب و علف دادن گاو و گوسفندانش می‌رود. طالبان او را روی سرک عمومی پایین‌تر از بازار کهنه میرآدینه(سمت شمال غرب ولسوالی) ایست می‌کند. انور صوفی پس از ایستادن، تا می‌خواهد پشت سرش نگاه کند، طالبان چشم او را هدف گلوله قرار می‌دهند. کسی که همراه انور صوفی بوده، خود را در جوی آب می‌اندازد و خودش را از ساحه زیر تسلط طالبان بیرون می‌کشد. طالبان تا ختم جنگ (۱۰ روز) به مردم قریه موکلی اجازه برداشتن و دفن کردن جنازه انور صوفی را نمی‌دهند.

**خسارات مالی جنگ**

بیشترین آسیب مستقیم جنگ ناشی از حملات هوایی و استفاده از سلاح‌های



# جنگ طالبان در دایکندی؛ تنها ۸۰ خانواده از ولسوالی پاتو آواره شدند

که سرور سروش



**اشاره:** هزاره جات سرزمین امن افغانستان به حساب می‌آید. از آغاز حکومت کززی تا نیمه‌های حکومت وحدت ملی ما شاهد جنگ، درگیری و حمله‌های گروه‌های تروریستی به صورت تاکتیکی و هدفمندانه در زندان جغرافیایی افغانستان نبودیم که در نتیجه آن مردم مجبور به آواره‌گی و ترک خانه‌های شوند. بعد از شکل‌گیری حکومت وحدت ملی تحلیل‌های امنیتی‌ای وجود داشت که احتمال انتقال جنگ از جنوب به شمال و هزاره جات امکان پذیر است که بایستی هزاره‌ها آماده‌گی حمله طالبان و گروه‌های تروریستی را داشته باشند. دقیقاً چند ماه قبل جنگ در هزاره جات با حمله‌ی طالبان به ارزگان خاص، جاغوری و مالستان کلید خورد که اکنون در ولایت دایکندی جریان داشته و به مردم ملکی آسیب جدی وارد کرده‌اند.

ملا سنگل پیش از این به صورت آزادانه در شهر نیلی و سایر ولسوالی‌ها و ولایات گشت و گذار می‌کرد بدون این که نام فرمانده یک گروه جنگجو بر او پرچسب زده شود؛ اکنون نیروهای امنیتی، تحرکات آنان را به شدت تحت تعقیب دارد و در ادامه عملیات شان خانه این فرمانده طالبان را که در سر تمزان موقعیت دارد تصرف و بازرسی کردند. نیروهای امنیتی از این مخفیگاه، دو عراده موتر زرهی با مقدار زیادی از مهمات بدست آورده و ماین‌های کارگذاری شده را نیز خنثی کردند.

یکی دیگر از باشندگان ولسوالی پاتو، عامل اصلی ناامنی در این ولسوالی را ملا سنگل با برادرانش می‌داند. او می‌گوید که ملا سنگل پیش از این با باشندگان پاتو ارتباط داشتند و مردم نیز از این کارشان اطلاع داشتند. به گفته‌ی این باشنده محل، ملا سنگل تجهیزات زیادی نظامی در اختیار دارند و با استفاده از این تجهیزات نیروهای امنیتی را هدف قرار می‌دهند.

## نیروهای حمایتی

ولسوالی پاتوی ولایت دایکندی به تاریخ ۲۴ سرطان همین سال افتتاح شد. این ولسوالی از بدنه‌ی ولسوالی گیزاب ولایت ارزگان جدا شده است. این ولسوالی پس از افتتاح گواه نبردهای سنگین بوده و شماری زیادی از سربازان و نیروهای مردمی کشته شدند.

برای امنیت این ولسوالی شمار زیادی از نیروهای مردمی به کار گماشته شده است، در زمان افتتاح ولسوالی پاتو نیروهای خیزش مردمی بیشترین نقش را در تأمین امنیت این ولسوالی به عهده داشتند. در هر حمله گروه طالبان بیشترین آسیب را این نیروها متقبل شده است.

در این حمله و اولین قربانی ماین‌های کارگذاری شده در ولسوالی پاتو نیز همین نیروها بوده است؛ در انفجار ماین هفته‌ی گذشته در منطقه‌ی برمنی ولسوالی پاتو که از سوی طالبان جاسازی شده بود چهار تن از نیروهای خیزش مردمی کشته و یک تن دیگر مجروح شدند.

تشکیل اردوی منطقه‌ای که یکی از وعده‌های رییس جمهوری افغانستان در سفرش به ولایت دایکندی بود نیز در حال اجرا است و قرار است در حدود ۱۰۰ تن از این نیرو در ولسوالی پاتو گماشته شود. کار سوق این نیروها که بیشتر از مردم محل استخدام می‌شود چندی قبل شروع شده بود. قرار است این نیروها، پس از این با هماهنگی ارتش به تأمین امنیت بپردازند.

## بیجا شدن ۸۰ خانواده

با شدت گرفتن نبردها شماری از باشندگان ولسوالی پاتو از خانه‌های شان بیجا شدند تعدادی از آن‌ها با آرام شدن اوضاع به خانه‌های شان برگشت کرده و شماری از آن‌ها اکنون در مرکز ولایت دایکندی بسر می‌برند.

در اولین روزهای درگیری، مسوولان عودت و مهاجرین اعلام کردند که آمار ۶۵ خانواده بیجا شده را آنان به ثبت رسانده است. به دنبال آن چندی پیش نیز در حدود ۱۵ خانواده به دلیل درگیری در برمنی به نیلی رسیدند.

پس از استقرار آنان در مرکز نیلی، اداره محلی دایکندی به همکاری ارگان‌های مربوط شمار بیجا شدگان را تثبیت و به آنان مساعدت‌های غذایی و غیر غذایی نمودند. از این رو، در این مدت، امریت عودت و مهاجرین، ریاست هلال احمر و ریاست مبارزه با حوادث طبیعی به این خانواده‌ها کمک‌های غذایی و غیر غذایی توزیع نمودند.

ولایت دایکندی در مرکز افغانستان یکی از ولایت‌های نسبتاً آرام گفته می‌شد؛ اما حملات اخیر نگرانی‌ها را برای شهروندان این ولایت نیز ایجاد کرده است. ولسوالی‌های کجران و نوه میش نیز از ولسوالی‌های ناامن دایکندی است. این ولایت با مناطق ناامن ارزگان، هلمند و قندهار مرز مشترک دارند که سازماندهی بیشتر حملات هم از آن مناطق صورت می‌گیرد. با این حال سیدانور رحمتی والی دایکندی پنجشنبه ۲۰ جدی گفت که منطقه برمنی، تمزان، پاتوی بالا و پایین و استیجک از وجود گروه طالبان پاکسازی گردیده است؛ گروه طالبان پیش از این در این مناطق حاکمیت داشتند. آخرین عملیات نیروهای امنیتی به کمک نیروی خیزش مردمی صبح روز چهارشنبه ۱۹ جدی آغاز شد و پس از اندک درگیری گروه طالبان متواری گردیدند.



از حمله‌ی طالبان بر ولسوالی پاتوی ولایت دایکندی دست کم یک ماه می‌گذرد؛ اما با آن هم این ولسوالی از وجود طالبان پاکسازی نشده است. گروه طالبان در حمله بر منطقه تمزان ولسوالی پاتو در مرز با نیلی مرکز دایکندی بیش از هشت تن از نیروهای امنیتی را شهید کرده و چندین پاسگاه آنان را تصرف کرده‌اند. نیروهای قطعه خاص و کماندوهای اردوملی در مدت چند روز بخش‌های از دست رفته‌ی ولسوالی پاتو را دوباره در دست گرفته و چندین روستا را از وجود طالبان پاکسازی کردند.

یکی از باشندگان محل می‌گوید که اوضاع در ولسوالی پاتو پس از چند سال به حالت نیمه عادی برگشته بود. ولی این باشنده محل که نمی‌خواهد از او نام گرفته شود می‌گوید که در دو سال گذشته هر از گاهی درگیری‌ها در برخی مناطق پاتو اوج می‌گرفت و راه‌های مواصلاتی نیز مسدود می‌شد. اما او اضافه کرد که هم اکنون دو ساحه‌ی از ولسوالی پاتو هنوز در تصرف طالبان قرار دارد.

یکی از باشندگان منطقه‌ی که هنوز نیروهای امنیتی موفق نشده‌اند آن ساحات را از کنترل گروه طالبان خارج سازد خواستار سرعت بخشیدن عملیات نیروهای امنیتی است. آنان که در تیررس حملات هر دو طرف درگیر در جنگ است در دو راهه‌ی از ابهام قرار دارند، سردی زمستان و بیم از تشدید حملات خواب را از چشمان آن‌ها ربوده‌اند و مردم نگران حفظ جان شان هستند. همچنان در سراسر ولسوالی پاتو در حدود ۸۰ خانواده به این دلیل خانه‌های شان را ترک نموده و به نیلی بیجا شده‌اند که نیاز به کمک‌های فوری دارند. براساس گزارش‌ها از آغاز درگیری تا اکنون، در حدود ۲۷ تن از نیروهای امنیتی به شمول خیزش مردمی در ولسوالی پاتو کشته و زخمی شده‌اند.

## آغاز درگیری

گروه طالبان ۲۴ قوس، شب هنگام از چندین استقامت بر پاسگاه‌های نیروهای امنیتی حمله تهاجمی را آغاز کردند. همچنان نیروهای امنیتی یک روز قبل از این حمله اطلاع حاصل کرده بود؛ این درگیری تا نزدیک‌های صبح، به شدت ادامه داشت به گفته مقام‌های امنیتی در آن حمله نزدیک به ۱۰ تن از نیروهای امنیتی کشته شدند. همچنان گروه طالبان چهار پاسگاه نیروهای امنیتی را تصرف کرده و تعدادی آن را به آتش کشیده بودند.

در آن حمله، بیش از ۴۰۰ تن از جنگجویان طالبان اشتراک داشتند و در حدود ۱۳ تن از این گروه نیز کشته و زخمی شدند.

به دنبال آن حمله و نگرانی شهروندان دایکندی از گسترش و کشانیده شدن دامنه‌ی جنگ به شهر نیلی، مقام‌های امنیتی خواستار اعزام نیروهای کمکی و تجهیزات شدند؛ پس از حدود یک هفته به تاریخ ۳۰ قوس با رسیدن چند واحد از نیروهای ارتش از کابل و بامیان عملیات پاکسازی جهت سرکوب گروه طالبان در پاتو به خصوص منطقه تمزان آغاز گردید.

سیدانور رحمتی والی دایکندی با شروع عملیات اعلام کرد که کار پاکسازی گروه طالبان، تا تصفیه کامل ولسوالی پاتو، باز شدن راه این ولسوالی به مرکز و رفع هرگونه مزاحمت ادامه دارد. وی هم چنان گفته بود که شماری از اعضای کلیدی شورای کویت پاکستان نیز در درگیری‌های تمزان حضور داشتند.

در ادامه این عملیات، نیروهای امنیتی ۱۰ تن از جنگجویان طالبان را بازداشت کردند. از نزد این گروه چهار میل سلاح مختلف النوع، ۱۲ فیر مرمی راکت انداز، مقدار مهمات و سه عراده موتر بدست آمده است.

به تاریخ ۵ جدی، نیروهای امنیتی موفق شدند که راه مواصلاتی پاتو و تمزان که پیش از این مسدود بود بروی رفت و آمد مردم باز کنند. همچنان نیروهای امنیتی مرکز ولسوالی پاتو، قریه قخور، پاتوی بالا و پایین و ساحه استیجک را از وجود گروه طالبان تقریباً پاکسازی کرده‌اند.

براساس اعلامیه دفتر مطبوعاتی پولیس دایکندی در این عملیات به صورت کل، در حدود نزدیک به ۵۰ تن از گروه طالبان کشته شدند.

## ملا سنگل؛ عامل اصلی ناامنی

دفتر مطبوعاتی پولیس دایکندی از ملا سنگل، به‌عنوان فرمانده گروه طالبان نام برده است؛ او از چهره‌های شناخته شده در میان شهروندان دایکندی بود؛



سنگین بوده است. ضامن هدایت، ولسوالی مالستان می‌گوید: «ساحه میرادینه حدود هزار خانه است. ازین میان، حدود ۱۵ الی ۲۰ خانه مستقیم و حدود ۳۰۰ خانه غیر مستقیم آسیب دیده‌اند».

در این جنگ چندین خانه آوار شد، شیشه‌های خانه‌های ساحه جنگی ریخت و مواشی از بین رفتند. عزیز فرزند اسماعیل، یکی از باشندگان منطقه غیبی میرادینه می‌گوید: «طالبان پیش ازینکه عقب نشینی کنند، از سنگر شان طرف خانه ما فیر کردند. چند مرمی در دیوار و دروازه خانه ما اصابت کرد و یک گاوی که ۳۰ تا ۴۰ هزار افغانی می‌ارزید در پیش روی خانه مرمی خورد و حرام شد. در وقت عقب نشینی، طالبان یک موتر سایکل ۲۰۱۸ نوع هوندای جاپانی مرا بردند. مردم که فرار کرده‌اند، هیچ چیز خود را محکم یا پنهان کرده نتوانسته‌اند. طلا و پول نقد زیاد برده‌اند».

خانه عزیز و آثار فیر را دیدم. یک مرمی کلاشینکوف درست در کنار چهارچوب دروازه بیرون خانه که در انتهای یک راهزین بود به دیوار فرو رفته بود. اکثریت مطلق مردم محل پیش از رسیدن طالبان خانه‌های شان ترک کرده بودند. طالبان با ورود در مالستان، در قریه‌های دهن بوم، گودال، زاله، سرخ بینی، موکلی، مینکل قفل دروازه‌ها را شکسته و وارد خانه‌ها می‌شوند. در جریان جنگ، هیچ مدارای با اموال مردم نمی‌شود. نیروهای طالب وقت درون خانه بوده‌اند، در یک اتاق غذا می‌خورند و در اتاق دیگر رفع ضرورت می‌کردند. حتا در مخزن آرد ادرا کرده‌اند. لحاف‌ها، موتر سایکل‌ها و دیگر وسایل خانه‌های مردم را با خود برده‌اند.

## پس از جنگ

در ۲۸ عقرب، ۱۰ روز پس از ورد طالبان به مالستان، نیروهای قطعات خاص از قرار گاه دارل‌امان کابل در ولسوالی مالستان تجدید نیرو کردند. از مرکز غزنی و ولایت بامیان نیز نیروهای پولیس و امنیت ملی به کمک نیروهای امنیتی به مالستان آمدند. طالبان وقتی فضا را برای تنگ می‌بینند، عقب نشینی کرده و از راهی که آمده بودند بر می‌گردند. باشینده‌گان قریه‌های تحت تسلط طالبان می‌گویند که طالبان دسته دسته به از سمت ولسوالی بر می‌گشتند. بشکه‌های مواد انفجاری در دست داشتند و مسیر راه ولسوالی به طرف مرز ارزگان را ماین گذاری کرده بودند. هفته طول می‌کشید که ماین‌ها کشف و با مرمی انفجار داده شود.

لوی درستی افغانستان، جنرال احساس معین وزارت داخله و عبادی که معاون ریاست عمومی امنیت ملی کابل است به تاریخ ۲۹ برای بررسی جنگ به مالستان می‌آیند. جنرال صمد رییس امنیت ملی ولایت ارزگان وضعیت جنگ را برای آنها توضیح می‌دهد، و از تخطی وظیفوی نظامیان ولسوالی مالستان برای آن‌ها می‌گوید. جنرال احساس هدایت می‌دهد که آنده از نظامیان که فرار کرده‌اند باید به سارنوالی معرفی شوند و کسانیکه باقی مانده‌اند باید برای دریافت پاداش به قمتدانی امنیه غزنی معرفی گردند.

مردم مالستان اما می‌گویند که هیات بررسی جنگ مالستان نظامیانی که فرار کرده بودند را منفک کرده بودند، اما آنها دوباره سر وظیفه‌های شان برگشته‌اند و این تنبیه و پاداش عملی نشده است. ولسوال مالستان می‌گوید: «ما دل خوش کرده بودیم که این تطبیق خواهد شد. ولی متأسفانه با وساطت بعضی از وکلا و صاحبان نفوذ این‌ها دوباره منظوری خود را می‌گیرند و دوباره میانند طرف قمتدانی امنیه».

## تدابیر احتیاطی

هیات بررسی جنگ به شمول لوی درستی افغانستان به مردم مالستان و مقامات این ولسوالی وعده داده بود که ۵۰ نفر در تشکیل امنیت ملی به منظور تدابیر احتیاطی اضافه می‌شود. پیش از این تشکیل امنیت ملی در این ولسوالی ۱۰ نفر بود. این هیات تشکیل ۱۰۸ نفره اردوی محلی را نیز به مردم وعده کرده بود، ولی بخش سوق هنوز در منطقه نیامده بود. این رقم با پنجاه نفر پولیس محلی، پنجاه و چند نفر پولیس ملی که قبل در تشکیل قومندانی امنیه بود، مجموعاً حدود ۲۶۰ نفر تشکیل نظامی می‌شود.

در این جنگ چندین خانه آوار شد، شیشه‌های خانه‌های ساحه جنگی ریخت و مواشی از بین رفتند. عزیز فرزند اسماعیل، یکی از باشندگان منطقه غیبی میرادینه می‌گوید: «طالبان پیش ازینکه عقب نشینی کنند، از سنگر شان طرف خانه ما فیر کردند. چند مرمی در دیوار و دروازه خانه ما اصابت کرد و یک گاوی که ۳۰ تا ۴۰ هزار افغانی می‌ارزید در پیش روی خانه مرمی خورد و حرام شد. در وقت عقب نشینی، طالبان یک موتر سایکل ۲۰۱۸ نوع هوندای جاپانی مرا بردند. مردم که فرار کرده‌اند، هیچ چیز خود را محکم یا پنهان کرده نتوانسته‌اند. طلا و پول نقد زیاد برده‌اند».





## حکیم شجاعی: خواست مردم تبدیل به قانون شود

گف گتوگو از خالق ابراهیمی با حکیم شجاعی فرمانده محلی در ارگان خاص

شماره: ۲۳ سال جنگیده است. بیشتر در گمنامی و کمتر با شهرت و اعتبار، نام او در سال‌های اخیر روی زبان‌ها افتاده است، آن هم با ارگان خاص. جایی که در وضعیت کنونی و پیش از آخرین جنگ، ۸۰درصد آن را می‌توان «منطقه آزاد نامید. نه دست دولت به آنجا می‌رسد و نه طالبان می‌توانند در آنجا حکم برانند. حکیم شجاعی و نیروهایش با حمایت و خواست مردم بدون برخورداری از امکانات و امتیازات، از مردم ارگان در برابر طالبان دفاع می‌کنند. او تنها یک جنگجو نیست، مرد متنفذ مردمی در ارگان خاص که از دعواهای ناموسی و قومی و حقوقی گرفته تا حل مسایل عمومی مردم هزاره دخیل است. از سال ۸۶ تا ۹۳ فرمانده پولیس محلی ارگان خاص بوده، که در آن زمان برعکس امروز ۸۰درصد خاک آن ولسوالی در کنترل دولت بوده و ۲۰ درصد آن در گرو گروه طالبان بوده است. نام حکیم شجاعی از همین جا با ارگان خاص گره خورده است. یک گره کور و مستحکم، مردی با چند پرورنده بزرگ. در سال ۹۳ از سوی سازمان دی‌هدبان حقوق بشر افغانستان در کنار جنرال رازق، عطامحمد نور و اسدالله خالد متهم به جنایت‌های حقوق بشری شده است، مردم اما او را سردار می‌گویند. در یک سال ۶۳ حمله تهاجمی طالبان بر ارگان خاص را دفع کرده است. از چندین کمین طالبان جان سالم به در برده، آخرین مورد در جنگ آخر ارگان که در آن معاون او فکوری، خانعلی معروف به وزیرجنگ شجاعی، عبدالخالق سرگروه جنگی او کشته شده‌اند، خود او با پای زخمی خودش را از معرکه بیرون کشیده است. بیشتر در مورد خودش و آنچه اتفاق افتاده را در این مصاحبه بخوانید.



ابراهیمی: شجاعی کیست؟

شجاعی: شجاعی فردی ناثوان و ضعیف، مدافع مردم، شخصاً به این لحاظ خانوادگی؛ پدر چه کاره بوده؟ شما چگونه رشد کردید؟

شجاعی: پدر من یکی از مردم نیمه غربی همین وطن بوده، در همین دیار به دنیا آمده‌ام، کلان شده‌ام، خانواده ما اینکه پرشور و ابراب بوده باشد هم نبوده، البته پدرها بوده.

شجاعی: تحصیلات شما در چه حد است؟ درس خوانده اید یا خیر؟

شجاعی: من در سه رسمی خوانده‌ام فقط درس دینی خوانده‌ام، آن هم بسیار کم.

ابراهیمی: چه شد که بر جنگ روی آوردید؟

شجاعی: به خاطر مجبوریت و مظلومیت مردم و جنگ‌های تحمیلی که در آن دوره علیه مردم ما به راه انداخته می‌شد. ابراهیمی: غیر از جنگ چه حرفه‌ی دیگری بلیدید؟

شجاعی: از جنگ که بگذریم، من از دهقانی تل خیاطی، موتروائی، مستری، و بعضی کارهای دیگر را در حد استادی بلدم.

ابراهیمی: سوابق فعالیت حزبی شما چگونه است؟

شجاعی: از سال ۷۷ تا بعد که ما مسلح شدیم تا یک مدت در گروه‌های انفرادی بودیم، بعد حزب وحدت تشکیل شد و تا زمان سقوط حزب وحدت در کنار این حزب بودهام.

ابراهیمی: شما عضو حزب اسلامی نیز بودید، درست؟

شجاعی: به مدت سه سال به‌!

شجاعی: در آنجا پست شما سر بود؟

شجاعی: من در عنوان یک منسجر محلی در حزب اسلامی فعالیت می‌کردم.

ابراهیمی: در حال در کجاها جنگیده اید؟

شجاعی: شرایط افغانستان مشکلات زیادی دارد، در سطح کشور نقاط بسیار کسی مانده باشد که ما در آن نجنگیده باشیم، خصوصاً در نوارمرزی مناطق هزاره نشین.

ابراهیمی: چه وقت وارد چوکات دولت شده‌اید؟

شجاعی: من از وقتی که دولت موفق تشکیل شده تا سال ۸۷ درچوکات دولت بوده‌ام که در ساجات دایوچیان، بولک و این‌جاها وظیفه داشتم.

ابراهیمی: حدوداً چند سال شد که در چوکات دولت به عنوان یکی از منسویب دولت وظیفه اجرا کردید؟

شجاعی: از شروع دولت انتقالی تا سال ۹۳ در چوکات دولت بودهام.

ابراهیمی: در کل فعالیت‌های نظامی شما چند سال می‌شود؟

شجاعی: حدوداً ۳۲ سال می‌شود.

ابراهیمی: در ارگان از کجا شروع کردید و به کجا انجامید؟

شجاعی: کار ما در ارگان از زمانی شروع شد که گروه طالبان به خانه‌ای کسی به نام عبدالعزیز تجاوز کردند، مردم از ما کمک خواستند، در کنار مردم خود ایستاد و شدم و تا حال در کنار همان مردم هستم. حامی و پشتیبان آن‌ها.

ابراهیمی: در خانه عبدالعزیز چه اتفاق افتاده بود؟

شجاعی: در خانه‌ای عبدالعزیز از طرف طالبان و مخصوصاً از طرف قومندان‌ی ملا شجاعی حمله صورت گرفته بود که یک دختر جوان عبدالعزیز را به عنوان گروگان برده بودند، سوت هشت یا نه زور دختر در گروگان آن‌ها بود، بعداً توسط فکشرهای که از کل فعالیت‌های نظامی ما شنیده بودند، مردم و پشتیبان آن‌ها، کمین و با خود بیابوریم.

ابراهیمی: در آن زمان مسئولیت شما چه بود؟

شجاعی: همان‌طور که قبلاً گفتیم در آن زمان مسئولیت خاصی نداشتم فقط مسئولیت مردمی بود.

ابراهیمی: حکومت شما را مسلح غیرمستول می‌خواند، جواب شما چه بوده؟

شجاعی: کارکنار حکومت را من نمی‌دانم و نمی‌فهمم که دولت طبق کدام

قانون افراد مثل من را یا خودم را مسلح غیر مسئول می‌داند، آنچه را من انجام می‌دهم چیزستی که مردم از من خواسته یا مردم وارد می‌کنند که از آنان دفاع

۸

حاجه‌بریده

● سال سوم ● شماره ۱۲۲ ● شنبه ۱۵ جدی ۱۳۹۷ ● ۵ جنوری ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی

۹

نام اسدالله شجاعی که فرماندهی نیروهای دولتی در این جنگ را به عهده داشته شاکي اند، شما چه می‌گویید؟

شجاعی: شاهد صحنه‌های جنگ مردم بوده، مردم می‌فهنمد، مردم شرایط را درک می‌کنند، زمانی که فمندان امنیت‌جاغوری بود و با نیروهای مالستان بودند، یک هماهنگی خوبی میان این نیروها بود، زمانی که اسدالله شجاعی آمد، برای مردم هم چیزی مشخص است و برای دولت هم شاید چهره اش مشخص شده باشد، یک ناهماهنگی را به وجود آورد که مردم دچار مشکل شد و نفاق هم بیشتر شد.

ابراهیمی: یک تعداد از شما گل‌ناهند بودند که جنگ با شما آغاز شده ولی بعداً جبهه را ترک کردید، دلیل اصلی ترک جبهه چه بود؟

شجاعی: ترک جبهه، مصلحت مردم به همین شکل شده بود، یک تعداد بزرگان از من خواستند که فاصله بگیرم، فمندان ها و سرگروپ‌هایم بودند تا این که آن‌ها را شخصی به نام اسدالله شجاعی از صحنه کشید و این اتفاقات پیدا شد.

ابراهیمی: شما چقدر نیرو دارید و از کجا تمویل می‌شوند؟

شجاعی: نیروی من نیروی مردمی است و معاش ندارند.

ابراهیمی: کمک‌های مردمی به شما رسیده؟

شجاعی: کمک‌های مردمی بسیار کم رسیده که برای تهیه امکانات و مهمات به مصرف رسیده است.

ابراهیمی: بحث این که دولت می‌خواهد شما را بازداشت کند چقدر جدی است؟ تا به حال حکمی به دست کسی افتاده؟

شجاعی: در این مورد گزارش دقیق ندارم، کار دولت است و من چیزی گفته نمی‌توانم، اگر روحیه مردم این‌گونه باشد، ما در کنار مردم هستیم و ما مردم همگام حرکت می‌کنیم.

ابراهیمی: اختلافاتی که بین مردم به وجود آمده این‌ها را ناشی از چه می‌بینید و پیامش چیست؟

شجاعی: اختلاف هم به آن صورت بین مردم وجود ندارد، بعضی دل‌خوری‌های هم که خواه ناخواه بوده، زیادتر روی حکومت بوده.

ابراهیمی: اما که دراین منطقه بودیم به این نتیجه رسیدیم که اختلاف روی صلح با طالبان بوده، بزرگان منطفه شیرداغ با طالبان وارد گفت و گو و صلح شدند، آیا شما از این صلح پشتیبانی کردید؟

شجاعی: من در جریان آن صلح نیستم، آن صلح مربوط چند شخص می‌شود، آن کار بیشتر یک کار سری و مخفی‌ست، خلاصه، مربوط خود آن مردم می‌شود.

ابراهیمی: آینده جنگ در مناطق هزاره‌نشین چه خواهد شد؟ شما و مردم توانایی مقابله با طالبان را دارید؟

شجاعی: ما مجبوراً باید مقابله کنیم، از این که مردم دست بسته و پایسته در پیش دروازه خانهای‌شان قتل عام می‌شوند، بهتر این است که در سنگر و جبهه باید دفاع کنند.

ابراهیمی: نیروی شما چند نفر تلفات داشتند؟

شجاعی: از نیروی مسلح خود ما ۶ نفر تلفات داشتیم.

ابراهیمی: کجا بودند و وظایفی داشتند؟
شجاعی: فکوری بود که معاون من بود، خانعلی غلامی که یکی از قومندان های نظامی من بود، معروف به وزیر جنگ بود، عبدالخالق هم یکی از سرگروه‌های ما بود که همان ساحات زیر نظر ایشان بود و او خود کندلان بود، عبدالخالق یکی از سربازهای ما بود که او هم شهید شد.

ابراهیمی: این جنگ چند روز دوام کرد؟

شجاعی: تقریباً شش روز که ما در محنه جنگ بودیم، عملیات‌ها ما موفقانه بود، دشمن تلفات زیادی هم داشت، بعد از آن که دولت دخالت کرد، به ما گفتند که ساحه را به ما تحویل بدهید که ما قانونی هستیم و شما غیر قانونی هستید، بعد از اُنی که فرماندهی جنگ و پیش‌برد جنگ را دولت گرفته است، تلفات نیروهای ما

دولتی و مردمی هم بالا رفتی است.

ابراهیمی: به نظر شما چرا دولت با دادن این همه تلفات نتوانسته پیش‌روی کنند؟ و شما بعد از این که جنگ را شروع کردید تا کجا پیش رفتید؟

شجاعی: نیروی من تا خانه‌های او کلندلان را وارد شده بود، بعد خود مقامات بالایی دولت به ما دستور دادند که نیروهای خود را جمع کنیم که هواپیما می‌آید و آن مناطق را بمباران می‌کند، بعد از آن نیروهای من در ساحه‌ای که جپی بی‌اس شده بود جمع شدند، دوام براسمیه‌گی که نیروهای دولت به وجود آوردند، خصوصاً تعدادی از وظیفه‌داران خاصی باعث شکست شد.

ابراهیمی: چرا نیروهای دولت در آن‌جا پیش‌روی نتوانستند و شکست خوردند؟
شجاعی: کم‌کاری‌های وجود داشت، خلاصه یک هماهنگی مناسب را ایجاد نتوانستند، به آن صورت که علاقه‌مند دفاع از این مناطق می‌بودند هم نبودند.

ابراهیمی: تا حال که ما بین مردم گشتمیم و صحبت کردیم، مردم از کسی به



## سیما سمر: هزاره‌ها باید در گفت‌وگوهای صلح یک طرف قضیه باشد



گف گتوگو از محمد احمدی با دکتر سیماسمر رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان

شجاعی: نهایت خوشحالم که به ما فرصت صحبت و مصاحبه دادید باتوجه به مصروفیت‌های زیاد و مشغله‌های کاری که دارید، گفت‌وگو را با این سوال آغاز می‌کنیم که وضعیت «حقوق بشری» هزاره‌ها در سال‌های اخیر و خصوصاً در زمان حکومت وحدت ملی چگونه بوده‌اند؟

سیما سمر: تشکر از شما. فکر می‌کنم وضعیت «حقوق بشری» هزاره‌ها نمی‌تواند جدای از وضعیت «حقوق بشری» تمام مردم افغانستان باشد، اگر ناامنی آن‌ها را شخصی به نام اسدالله شجاعی از صحنه کشید و این اتفاقات پیدا شد.

احمدی: حملات انتحاری و تهاجمی که در سال‌های اخیر بالای هزاره‌ها صورت گرفت، مثل جنبش روشتایی، میرزااولنگ، فاجعه موعود و حمله به مساجد هزاره‌ها و اهل تشیع نشان داد که هزاره‌ها هدفمندانه مورد حمله قرار می‌گیرند. پس مردم هزاره نسبت به سایر مردم افغانستان در یک وضعیت «استثنا» قرار ندارد؟

متأسفانه در سال‌های اخیر حملات بالای مردم هزاره تشیع آگاهانه صورت گرفته است، ولی در مجموع بالای هزاره‌ها نمی‌شود، در هرات و گردیز بالای مسجد حمله شد که نمی‌توانیم از آنها چشم پوشی کنیم و نادیده بگیریم، اما حملات که در کابل مثل کلنه سخی، باقرالعلوم، مسجد امام زمان، کورس موعود...و حمله که در جریان ماه محرم در مزار شریف بالای هزاره‌ها صورت گرفت متأسفانه نمایان‌گر این است که مردم هزاره تشیع به صورت مشخص هدف استند، و این یک واقعیت است، ملاًگروگان گیری‌های که در راه غور، راه بلخاب به سمتگان یا سرپل اتفاق افتاد این‌ها نشان دهنده این است که این مردم هدف است، البته با تأکید این مساله که گروگان‌گیری غیر مردم هزاره در قندوز، بخار و در قسمت‌های جنوب افغانستان مثل فرات و قندهار نیز صورت گرفت، ولی هزاره‌های را که در زابل گروگان گرفتند که یک تعداد شان سربریده شد، ما‌ها طول کشید تا باقی مانده‌های شان آزاد شود نشان دهنده این است که هزاره‌ها به صورت خاص هدف گروه‌های تروریستی استند.

احمدی: به نکات مهم اشاره کردید، پس شما هم قبول دارید که مسایل «حقوق بشری» هزاره‌ها به صورت استثنا نقض شده است.

سیما سمر: البته حملات مرگبار که سر مناطق هزاره شده چه در ورزش‌گاه چه در جریان توزیع تذکره، نجمات مدنی...، به صورت مشخص هزاره‌ها مورد هدف بود، و این قابل‌تکراری است، البته نباید فراموش کنیم که دشمن در تلاش این است که جنگ سیکارستی یا جنگ قومی و مذهبی را در افغانستان دامن بزند، اما می‌خواهم بگویم که حکومت به صورت مشخص متکلف و موظف است که از مردم حمایت کند و خصوصاً قوم که به صورت مشخص هدف قرار می‌گیرد، مثلاً در اواخر گشت‌وگذار هزاره‌ها محدود شده است، اما آیا قید این که به همین میزان مردم جلال‌آباد در نهنپدیده، نهنپدات که در جلال‌آباد در طول سال‌های اخیر بنام داعش و طالب صورت گرفته است، در چند ماه گذشته تقریباً هر ماه در جلال‌آباد حمله تروریستی رخ می‌داد؛ این‌ها جز تخطی‌های بسیار جدی «حقوق بشری» است.

احمدی: حملات اخیر نشان داد که هزاره‌ها به لحاظ قومی و مذهبی هدف است، خود حمله هدفمندانه به جلال‌آباد و نهنپدیه و تفیقه نقض «حقوق بشری» گفته می‌شود، این‌ها نقض «حقوق بشری» هزاره‌ها نزد نهاده‌ای‌های بین‌المللی که در راستای حقوق بشری کار می‌کند پذیرفته شده است؟

سیما سمر: بله؛ به صورت مشخص شما هم در گزارش سرمنشی ملل متحد و هم در گزارش کمیساری عالی ملل متحد در حقوق بشر، می‌توانیم بگوییم که به صورت مشخص یکی از گروه‌های اقلی که در افغانستان مورد حمله قرار می‌گیرد هزاره‌های تشیع است.

احمدی: کمیسون در این مورد چه کار کرده است؟

سیما سمر: البته تمام تلفات ملکی را ثبت می‌کنیم و گزارش می‌دهیم، مثلاً حمله که در ارگان خاص صورت گرفت هیتت کمیسون در مالستان رفت و با فامیل‌های بیجا شده مانند جم‌حاجه کردند و تعداد افراد ملکی که تلف شده بودند تمام شان را لیست کردیم بودند، لیست افراد ملکی را که لیست می‌کنیم تنها از هزاره‌ها نیست ولی هر حادثه که به هزاره‌ها باشد هم لیست می‌کنیم، در رابطه با اقوام دیگر افغانستان هم که باشد لیست می‌کنیم، مثل تلفات ملکی که در گذشته به کُتر صورت گرفت همکاران ما رفتند و ثبت کردند که از طرف کمیسیون تحقیق برای هزاره‌ها نبوده است.

احمدی: از نظر کمیسیون حقوق بشر کدام گروه‌ها شامل ناقضین «حقوق بشری» مردم افغانستان به حساب می‌آیند؟

سیما سمر: هر گروه که مردم ملکی را هدف حمله و کشتار قرار بدهند، جز سیماسمر؛ پس طالبان در فهرست اول این گروه‌ها قرار دارد.

سیما سمر: بله؛ یک واقعیت است، تلفات ملکی، اهداف ملکی حمله حمله که پیش‌روی سفارت آلمان و پیش‌روی وزارت خار‌جه صورت گرفت و از امبولانس استفاده شد این حرکت‌ها مخالف با قوانین بین‌المللی جنگ است، هر زمان که تخطی‌های بسیار جدی از قوانین بین‌المللی جنگ صورت بگیرد، جز «جرایم جنگی» و «جرایم بشری» محسوب می‌شود.

احمدی: در همین روزها گفت‌وگوهای صلح با طالبان به شدت جریان دارد.

باتوجه به سخنان شما که طالبان جزء گروه استند که مرتکب «جرایم جنگی» و «صد بشری» شده‌اند، آیا دولت افغانستان می‌تواند با یک گروه جنایت‌کار وارد مذاکره شود؟

سیما سمر: متأسفانه تاریخ همین را نشان می‌دهد که نه تنها در افغانستان بلکه تاریخ منازعات دیگر کشورها را وقتی ببینید بالاخره مجبور استند که طرفین منازعه روی یک میز مذاکره جمع شوند و گفت‌وگو کنند، ولی طبیعی است که حکومت افغانستان مجبور است که به خاطر خاتمه دادن جنگ هرچند خاتمه دادن صلح نیست اما باید ببینند و چنانچه که نتشستند، در سال‌های اخیر یک گروپ مشخص به کابل آمده و گروه‌های قبلی آمدند، ششستند و به یک توافق رسیدند که یک نیاز است، ولی هرزمان که ارزش‌های «حقوق بشری» و عدالت در معاملات صلح نادیده گرفته شود، بدون اشتراک مردم، اشتراک قربانیان و اشتراک معنادر زنان و قربانیان در معامله؛ او صلح صلح پایدار نیست، یک معامله سیاسی و یک فراراده است.

احمدی: وقتی دولت مجبور است که برای خاتمه جنگ با طالبان وارد گفت‌وگو شود پس حکومت باید چه مواردی را در گفت‌وگوها در نظر بگیرد مثل حقوق زنان، حقوق اطلاق و حقوق اقلیت‌های قومی که بیشترین قربانی را در جنگ داده‌اند.

سیما سمر: چند مساله را باید حکومت به خاطر خاتمه دادن جنگ بکند اگر قرار باشد صلح بکنند، اولیین کار که حکومت می‌کند باید مصداق و متحد با افراد

سیما سمر: مردم هزاره طرفدار امنیت، زندگی باکرامت، ارزش‌های «حقوق بشری» و آزادی‌های شان استند، و بیشتر از این چیزی نمی‌خواهند که یک فوق العاده‌گی بخوابند، بنهء هزاره‌ها طرفدار اشتراک معنادر شان در پروسه صلح استند، هزاره‌ها باید در گفت‌وگوهای صلح یک طرف قضیه باشد، اما باید اینکه قربانی از هر قومی که باشد باید حد، حق شان در نظر گرفته شود، مثلاً در قضایای جوز جان مردم ازبیک قربانی‌اند، حق قضایای قریاب بر مردم ازبیک قربانی می‌شوند، این‌ها باید سهم برابر باشند و در جلال‌آباد و پکتیا و پکتیکا مردم پشتون قربانی می‌دهند، قربانی‌ها باید جزء مذاکره و ففاهم‌نامه صلح باشند.

احمدی: به عنوان سوال آخر؛ گفت‌وگوهای صلح که فعلاً با طالبان جریان دارند تا چه اندازه مورد قبول کمیسیون حقوق بشر و مردم افغانستان است.

سیما سمر: البته ناخاله که نه نتیجه خاص سرپه‌انده‌اند، گپ‌های که تا حالا جریان دارد مذاکره برای مذاکره است، تا زمان که طرف مردم افغانستان و حکومت افغانستان نباشد و طالبان به عنوان مخالفین حکومت افغانستان، مخالفین سیستم در افغانستان با حکومت افغانستان نشینند، مذاکره نیست، مذاکره اصلی زمان صورت می‌گیرد که مردم افغانستان تصمیم گیرنده اصلی باشند.



# نقش سمبولیک هزاره‌ها در روند گفتگوهای صلح



کهنه انور رحیمی

در آمد منازعه برای بقا امر طبیعی و از پدیده‌های همزاد نسل بشر است. اما جنگ و ستیز گروهی یکی از عناصر اساسی زندگی اجتماعی به شمار می‌رود زیرا ریشه در کنش‌های اجتماعی انسان‌هایی دارد که از بعضی جهات با هم متفاوت‌اند اما از نظر اقتصادی منافع مشترک دارند. بدین ترتیب، در مواردی جنگ میان گروه‌های انسانی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید اما یک همزاد دیگر به نام صلح دارد یا به دیگر سخن، جنگ و صلح همواره در پی یکدیگر مطرح می‌شوند بدین معنا که هر زمان نخبگان سیاسی و اقتصادی جوامع بشری جنگ گروهی را ابزاری برای تأمین منافع شان تشخیص دهند به راحتی عامه مردم را به گروه‌های متخاصم دسته بندی می‌کنند و در صورت لزوم به جان هم می‌اندازند تا از این طریق به اهداف خود شان برسند.

به همین جهت، ویلفردو پاره تو تحرک تاریخ را چرخش نخبگان قلمداد می‌کرد. با این تعبیر؛ تاریخ جولانگاه شیران تیز دندان و روبهان مکاری است که برج و باروی عظیم نفوذ و قدرت شان را بر غفلت و ساده اندیشی گوسفندان بنا می‌کنند، سرگذشت خوش بختی شان را در برگ‌های سرنوشت تلخ و غمبار محرومان می‌نویسند و بر خوی و خصلت ستم پذیرانه آنان فرمان می‌رانند. از این رو، هرگاه نخبگان دریابند که دوام جنگ به نفع شان نیست، با اتکا به تدابیر سیاسی با دشمنان شان وارد مذاکره و گفتگو می‌شوند و به راحتی پیش شرط‌هایی برای تأمین صلح ارائه و راه حل‌هایی برای ختم منازعات و تضمین صلح پیدا می‌کنند. بنابراین، نخبگان سیاسی جامعه هزاره هم از این قاعده مستثنا نیست و با توجه به موقعیتی که دارند؛ اگر بخواهند می‌توانند در گفت‌وگوهای صلح نقش هرچند کم‌رنگ داشته باشند اما آنچه که در جریان یک و نیم دهه شاهد بوده‌ایم، رهبران سیاسی هزاره نتوانسته‌اند نقشی در گفت‌وگوهای صلح ایفا کنند دلایل ذیل می‌تواند تأییدی بر مدعای ما باشد:

الف: به یک معنا صلح یکی از پیامدهای جنگ است و معمولاً صلحی که بعد از ستیزه‌های دوامدار و از طریق گفتگو و مذاکره میان طرف‌های متخاصم اتفاق می‌افتد، به کسانی که در جریان جنگ نقش تعیین کننده‌ای بازی نکرده‌اند، در گفت‌وگوهای صلح هم به عنوان سر پیاز یا ته پیاز نقش و حقی در نظر گرفته نمی‌شود. بدین سان اگر با این رویکرد هر چند واقع‌گرایانه اندکی هم‌رأی نشان دهیم باید به این حقیقت نیز اقرار کنیم که بزرگترین شتابه سیاسی رهبران هزاره، زمانی شروع شد که با برنامه خلع سلاح یکسویه -دی آر- همراه شدند و آنچنان گوش مردم هزاره را از رویاهای دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و قانون اساسی انباشتند که آنان حتی چاقوی میوه خوری شان را هم به حکومت کرز و نیروهای ناتو تحویل دادند. بدین ملحوظ مردم بی سلاح، قربانی بی تدبیری رهبران ذوق زده، تازه به دوران رسیده و کم تجربه شدند و به همین دلیل مردم و نخبگان سیاسی جامعه هزاره نتوانستند یکپارچگی نسبی خود را در برابر دیگران حفظ کرده و برای تأمین منافع جمعی خود شان متحدانه عمل نمایند. در نتیجه، کنش‌های سیاسی فرد گزرایانه و نسنجیده برخی از رهبران منفعت طلب و کوتاه فکر منافع جمعی هزاره‌ها را قربانی کردند و در نتیجه نخبگان سیاسی هزاره در جنگ علیه هراس افگنان هم نتوانستند نقش تعیین کننده ایفا کنند. لذا نخبگان سیاسی‌ای که تدبیری متناسب با اوضاع و احوال سیاسی روزگار خود شان نداشته باشند و قدرت شمشیر شان در میدان جنگ پشت سپاه خصم را نلرزانیده باشد، چگونه می‌توانند پشت میز مذاکره و گفتگوهای صلح مقتدرانه تکیه بزنند، قدرت چانه زنی بیشتر داشته باشند، خواست‌های اساسی شان را به کرسی بنشانند و نقش تعیین کننده هم داشته باشند؟! به تعبیر هگل: «جنگ عاملی است که می‌تواند آگاهی اجتماعی هر ملت را، با حراست از وحدت معنوی آن، در برابر هرگونه فردگرایی استحکام بخشد». از این رو جنگ صورت برتر فعالیت سیاسی شمرده می‌شود و کسانی که در جنگ نقش برانزده‌ای نداشته باشند و در پشت معرکه زمین گیر شوند در تأمین صلح هم نمی‌توانند شرایط تعیین کنند.

ب: همانگونه که دوام جنگ در افغانستان بیشتر وابسته به عوامل بیرونی است، تأمین صلح نیز بدون توافق کشورهای دخیل در جنگ، امکان پذیر نیست. از این رو، نخبگان سیاسی هزاره به دلیل هم‌رأیی همه جانبه با روند سیاسی کنونی؛ چنانکه باید نتوانسته‌اند در نزد کشورهای همسایه، اعراب حوزه خلیج، روس‌ها و غیره اعتبار لازم را کسب نمایند و به نحوی در پیشبرد اهداف آنان در افغانستان نقش تعیین کننده بازی کنند. اما مقامات عالی رتبه افغانستان هر کدام صاحبان قدرتمند خارجی دارند و کنش‌های سیاسی که انجام می‌دهند، ربط وثیقی با منافع اربابان شان دارد. این در حالی است که هیچ یک از نخبگان سیاسی هزاره به عنوان چهره تاثیرگذار برای تأمین منافع بیگانگان در افغانستان بروز نکرده است. استاد خلیلی را به عنوان زیرک ترین سیاستمدار هزاره می‌شناسیم یا دست کم پیروان او لقب رهبر خردمند را به ایشان اهدا کرده‌اند اما واقعیت این است که او نیز در مقایسه با نخبگان سیاسی سایر اقوام؛ دستش از امکانات بی حساب آمریکا، دستر خوان چرب اعراب و حکومت ولایت فقیه کوتاه است. پاکستانی‌ها و هندی‌ها و روس‌ها هم برای خلیلی نقش چندانی در فرایند بازی‌های پیچیده سیاسی در افغانستان قابل نیستند به طور مثال؛ زمانی که مذاکرات صلح در مسکو و امارات متحده عربی برگزار شد، استاد خلیلی به عنوان رئیس شورای عالی صلح هیچ نقش و حضور ولو نمادین در روند گفت‌وگوها نداشت. در اداره شورای صلح هم قبلاً اکرم خیلواک و فعلاً عمر داود زی به عنوان نمایندگان رسمی اشرف غنی صاحب اختیار و اراده اند و در مورد صلح میان نخبگان سیاسی پشتون تصمیم می‌گیرند و در این اداره برای استاد خلیلی هیچ نقشی تعیین کننده‌ای داده نشده است تا شاهد تاثیر گذاری او در روند گفتگوهای صلح رسمی و غیر رسمی باشیم بلکه وی هیچ دخل و غرضی به بگیر و ببندهای مبتنی بر تحکیم هژمونی تباری و زد و بندهای قومی سازی صلح سفارشی ندارد، فقط معاش خود را می‌ستانند و زیرکانه لب فرو می‌بندد و سر نگه میدارد و هیچ رازی را افشا نمی‌کند گویی در تمام عمرش شتر ندیده است. البته اگر یکی دیگر از نخبگان سیاسی هزاره به جای آقای خلیلی رئیس شورای صلح می‌بود باز هم نمی‌توانست گره کور صلح را که از یکسویه اراده خارجیان و کشورهای همسایه گره خورده است و از سوی دیگر پیوند معنا داری با برنامه‌های تبار گرایانه غنی و دستیاران فاشیست وی دارد، باز کند.

ج: هیچ تردیدی وجود ندارد که هزاره‌ها قربانیان اصلی ستیزه‌های موجود در افغانستان اند البته این بدان معنا نیست که سایر اقوام هرگز قربانی این منازعات نمی‌شوند بلکه واقعیت این است که اقوام دیگر یا به عنوان یکی از طرف‌های اصلی جنگ، مستقیماً در نا امنی‌ها نقش دارند یا آتش بیار معرکه‌های پیچیده‌ی منازعه بر سر منابع اقتصادی و سیاسی‌اند اما هزاره‌ها در عین حالی که با تمام توان از دوچنانکه قبل از این ذکر شد، در جنگ هیچ نقشی ندارند اما هم‌زمان از سوی حکومت و مخالفان حکومت با محرومیت مضاعف و نسل کشی سیستماتیک مواجه‌اند. حتی گاهی حکومت و هراس افگنان برای کشتار هزاره‌ها با هم تباخی می‌کنند. آگاهان مسایل سیاسی حوادثی مانند حمله به مظاهره کنندگان هواداران جنبش روشنائی، حمله به مراکز فرهنگی و آموزشگاه‌های خصوصی، ورزشگاه‌های غرب کابل و مساجد شیعیان را نمونه‌هایی از تباخی حکومت اشرف غنی با طالبان/داعش برای کشتار دسته جمعی هزاره‌ها می‌دانند. از این رو، نخبگان سیاسی هزاره باید به عنوان قربانیان اصلی جنگ؛ نقش تعیین کننده‌ای در گفت‌وگوهای صلح داشته باشند. واقعیت این است که سهم‌گیری قربانیان جنگ، در فرایند گفتگو گوه‌های صلح مستلزم دادخواهی سراسری و وابسته به انسجام دسته جمعی ستم دیدگان است زیرا تا زمانی که هزاره‌ها برای دادخواهی علیه ستم سیستماتیک تباری منسجم نشوند، هرگز نمی‌توانند داعیه‌ی خود شان را مبنی بر اینکه آنان قربانیان اصلی منازعات جنگ‌های زرگری میان پشتونی هستند اثبات کنند.

با این حال، آنچه که از کنش‌های سیاسی دو دهه پسین نخبگان سیاسی هزاره در حافظه تاریخی ما باقی مانده است، آنان همواره به عنوان عاملان اصلی حکومت، برای خنثا سازی ایده‌های جنبش‌های مدنی متعلق به مردم هزاره، به میدان آمده‌اند و به موازات آن تمام رشته‌هایی را که به نحوی با مبارزه علیه ظلم و ستم پیوند داشته است، پنبه کرده‌اند. موضع‌گیری رهبران هزاره در برابر اراده هواداران جنبش میلیونی تبسم و جنبش روشنائی گواہ روشنی بر مدعای ما تواند بود. بدین سان، صلح و جنگ دو



پاکستانی‌ها و هندی‌ها و روس‌ها هم برای خلیلی نقش چندانی در فرایند بازی‌های پیچیده سیاسی در افغانستان قابل نیستند به طور مثال؛ زمانی که مذاکرات صلح در مسکو شد، استاد خلیلی به عنوان رئیس شورای عالی صلح هیچ نقش و حضور ولو نمادین در روند گفت‌وگوها نداشت. در اداره شورای صلح هم قبلاً اکرم خیلواک و فعلاً عمر داود زی به عنوان نمایندگان رسمی اشرف غنی صاحب اختیار و اراده اند و در مورد صلح میان نخبگان سیاسی پشتون تصمیم می‌گیرند و در این اداره برای استاد خلیلی هیچ نقشی تعیین کننده‌ای داده نشده است تا شاهد تاثیر گذاری او در روند گفتگوهای صلح رسمی و غیر رسمی باشیم بلکه وی هیچ دخل و غرضی به بگیر و ببندهای مبتنی بر تحکیم هژمونی تباری و زد و بندهای قومی سازی صلح سفارشی ندارد، فقط معاش خود را می‌ستانند و زیرکانه لب فرو می‌بندد و سر نگه میدارد و هیچ رازی را افشا نمی‌کند گویی در تمام عمرش شتر ندیده است.

پدیده‌ای است که در چارچوب اختلافات سیاسی نخبگان پشتون تبار و ارتباط آن‌ها با اربابان خارجی شان معنا پیدا می‌کند. در چنین وضعی بعید می‌دانم که نخبگان سیاسی هزاره بتوانند نقش معینی در ارائه پیش شرط‌های صلح و حضور عادلانه‌ای در گفت‌وگوهای صلح میان طالبان و حکومت داشته باشند.

د: پاسخگویی به خواست‌های منطقی مردم هزاره به عنوان یک گروه قومی همواره قربانی، تنها در حیطه مسی‌ولیت نخبگان سیاسی هزاره تبار قابل پیگیری نیست بلکه جامعه بین المللی در وهله نخست و حکومت وحدت ملی که متشکل از دو «تیم تحول و تداوم» به رهبری دکتر غنی و «اصلاحات و همگرایی» به رهبری دکتر عبدالله می‌باشد، در وهله دوم در قبال تمام قربانیان و به ویژه قربانیان نسل کشی سیستماتیک قوم هزاره باید پاسخگو باشد. اما اینکه حکومت تاکنون در قبال نسل کشی هزاره‌ها سکوت اختیار کرده است، حتما ریگ‌های فراوان در کفش دارد زیرا تا هنگامی که ادارات کلیدی/امنیتی تمام و کمال در اختیار قوم مسلط باشد و مهاجمان و هراس افگنان بی استثنا پشتون باشند، شخص نخست مملکت یک پشتون قوم‌گرا باشد و نماینده ایالات متحده در فرایند مذاکرات صلح بین الپشتونی یک پشتون گرای معلوم الحال باشد، بعید می‌دانم که توجهی به خواست‌ها و پیش شرط‌های قربانیان هزاره تبار در فرایند گفت‌وگوهای صلح شود. از این رو، خواست هزاره از نخبگان سیاسی هزاره که شریک قدرت‌اند به ویژه معاونان غ و و رئیس شورای صلح این است که مصلحت‌های ملی را با درم‌اندگی و جیونی و یا تأمین منافع خانوادگی/حزبی اشتباه نگیرند و سکوت منفعلانه شان را در قبال قربانیان نسل کشی توجیه نکنند بلکه با استفاده از شرایط پیش آمده با مردم و قربانیان اصلی که علی القاعده فرزندان و خویشاوندان آنان نیستند، مشوره کنند و پیش شرط‌های منطقی آنها را از طریق نهادهای دخیل در پروسه صلح و جامعه جهانی، در قرار دادهای صلح شامل کنند و اگر مسایلی هست که اعضای جامعه جهانی به دلایلی با حکومت تباخی می‌کنند و روی حوادث هزاره کشی سرپوش می‌گذارند، یا اینکه سران حکومت جامعه جهانی را فریب می‌دهند و به چشم مردم خاک می‌باشند، واقعیت‌ها را به مردم اطلاع دهند و در صورت لزوم با اتکا به اراده مردم و منطق دادخواهانه آنان برای تضمین حق زندگی، حکومت را تحت فشار بگذارند و خواست‌های اساسی مردم هزاره را به عنوان یک گروه قومی قربانی که شامل تضمین دسترسی قربانیان به تمام موارد حقوق بشری پس از تأمین صلح می‌شود، با روشنی و جدیت مطرح کنند و چنین اقدامی نیازمند حرکت هماهنگ احزاب سیاسی، نخبگان سیاسی و سایر گروه‌های اجتماعی/سیاسی جامعه هزاره در راستای تأمین منافع عمومی است که در چارچوب همدلی نخبگان سیاسی میان خود شان و مردم میسر می‌گردد.



# شرح ما چرا! «گزارش شاهد عینی» قضیه علی پور در لعل

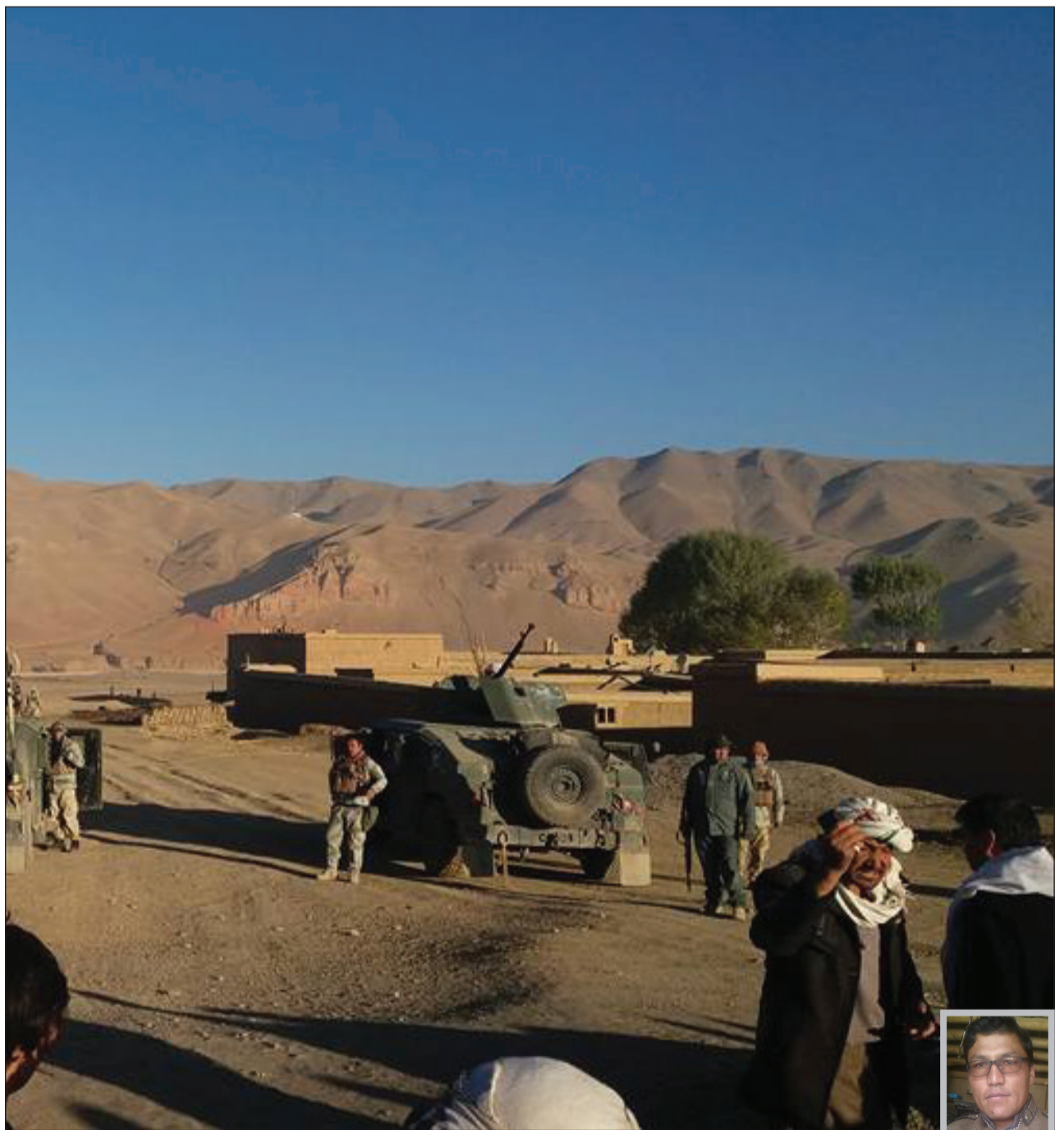
نام افراد که به تاریخ ۱۴ میزان ۱۳۹۷ در پیوند به حمله نیروهای امنیتی غور برای دستگیری علی پور در قریه اسد آباد ولسوالی لعل و سر جنگل کشته و زخمی شده اند.

قربانیان:

اسحاق	ابراهیم
بومان	علی رضا
علی اکبر	آمنه
غلام حسین	صادق
حاجی محمد علی	موسی
	خلیفه محمد علی
حسن	روبابه
علی ظفر	قاسم
سید محمد رضا	سید محمد علی
	زخمی‌ها:
محمد بیک	بومان بیک
جمعه	موسی
علی مردان	خدیدجه
جمعه	قمبر

یاسین	ناظر
آصف	احمد
حیدر	رجب علی
محمد علی	غلام علی
علی	دولت
نادر	گل احمد
غلام حیدر	خدایش
امیر	محمد رضا
علی رضا	محمد اسلم
گلاب	عاشورعلی
محمد علی	علی
صفدر	حسن علی
رضا	ابراهیم
ظاهر	میرزا علی

حدود ساعت ده بجه به همراه جمعیت یکجا شده و به سوی قریه اسد آباد حرکت نمودیم. وقتی به قریه رسیدیم تعداد اندکی جلو تانگها باقی مانده بودند. تصمیم بر این شد که آهسته آهسته حرکت نماییم، خوشبختانه اینبار تعداد موی سفیدانی که در این کار تجربه داشتند نیز با ما همراه بودند. بلاخره آرام آرام به سوی تانکها پیش رفتیم، تعداد جوانانی که عزیزان شان را از دست داده بودند، احساساتی بودند می خواستند سنگ اندازی کنند، اما جلو آنها گرفته شد. از نظامیان خواسته شد که عقب نشینی نمایند، نظامیان مقاومت می کردند، اما چون جمعیت زیاد بود، در آخر مجبور گردیدند، عقب نشینی نمایند. تانکها آرام آرام پس می رفتند و جمعیت الله اکبر گویان پیش، تا اینکه ساحه محاصره شده کاملاً از دسترس نظامیان خارج گردید. مردم که در محاصره قرار گرفته بودند، آزاد گردید و نیروهای که بخاطر دفاع از مردم آمده بودند نیز به منطقه رسید و ساعت ۱۱:۳۰ با فیر نظامیان ساحه را ترک نموده و به خانه‌های اقوام مان در قریه اسدآباد پناه بردیم.



عبدالکریم نورزاد

آنچه که از اوایل بامداد شنبه ۱۳-۷-۱۳۹۷ شروع و در اواخر عصر خاتمه یافت. یک حادثه‌ی عادی نبود، بلکه فاجعه بود که قوم گرایان و فاشیستان برای همیشه رو سپاه تاریخ شدند.

ساعت پنج صبح بود که با تعدادی از همسایه‌ها رد صدای شلیک را دنبال و از قریه شهرک مهاجرین به سوی قریه اسدآباد روان گردیدیم. به محض رسیدن به قریه با تعدادی از مردمی که در آنجا جمع گردیده بود یکجا شده و باهم پیش تانگهای حکومتی رفته و محترمانه از سربازان خواستیم که ساحه ملکی است و با فیر نمودن باعث تشویش اهالی ساحه نگردند، با بلند شدن صدای اعتراض، سربازان شروع نمودن به فیر نمودن، اما نه هوایی بلکه مستقیماً جمعیتی که شامل زن و مرد می‌شد را، هدف قرار دادند. در دو متری من یکی از جوانان مری به چشم‌اش اصابت کرد و چشم‌اش از حدقه بیرون شد. مردم متفرق شدند و از کوچه پهلو صدا آمد که چهار نفر شهید و تعدادی هم زخمی داریم. اوایل صبح برای انتقال شهیدان و زخمی‌ها نه موتور وجود داشت و نه موتور. پس از کمی روشنایی از مردمی که پراکنده بودند توسط بلندگوی مسجد خواسته شد که منسجمتر شوند. در طی یکی دو ساعت که هوا روشنتر و گرم‌تر شد، بارها با کاندیدا و کلا و دیگر بزرگان لعلی تماس گرفته شد، تا برای اینکار چاره بسنجند، اما هیچکدام اقدام نکردند و جواب هم ندادند. گفتند که نیرو از بامیان و کابل آمده‌اند. اما سربازانی که تشنه خون مردم بودند و عمداً به سوی جمعیت فیر می‌کردند، هیچکدام هزاره نبودند. پسان معلوم

گردید که سربازان هزاره‌گی را برای حفاظت از قومندانی گماشته بودن و سربازانی از دیگر اقوام را برای کشتن به قریه اسدآباد روان نموده بودند. ساعت هفت و نیم صبح خبر آمد که نیروهای مسلح مردمی بخاطر دفاع از ناموس مردم از مناطق سر جنگل، گرماب و تلخک به سوی مرکز در حرکت هستند. صدای گلوله باران بطور مداوم ادامه داشت. تلفن‌ها قطع گردیده بود، و سه شهیدی که از شهرک مهاجرین بودند به قریه شان انتقال داده شدند. به خانه بازگشت نمودم تا آخرین حرف‌هایم را به خانواده انتقال بدهم و پس از آن با موتور به قریه اسدآباد برگشتم. اهالی محل و باقی مردم واقعاً از خود رشادت به خرج می‌دادند و جلو تانک‌ها را برای لحظه هم رها نمی‌کردند. خواستار مذاکره با سید ضیا حسینی (سرپرست آمریت امنیت ملی غور) شدیم اما او قبول نکرد. ساعت نه بجه هم مردم منتظر نیروهای کمکی بودند تا آنها را از محاصره نجات بدهند و هم نیروهای دولتی منتظر کماندو. کسی خبر داد چون موتور داری صحنه را ترک کن که نیروهای مسلح مردمی نزدیک هستند، با موتور به قریه شهرک مهاجرین برگشتم. یک ساعت منتظر نشستیم، اما هیچ خبری نشد. در جلو قومندانی افراد زیادی جمع شده بودند. حدود ساعت ده بجه به همراه جمعیت یکجا شده و به سوی قریه اسدآباد حرکت نمودیم. وقتی به قریه رسیدیم تعداد اندکی جلو تانگها باقی مانده بودند. تصمیم بر این شد که آهسته آهسته حرکت نماییم، خوشبختانه اینبار تعداد موی سفیدانی که در این کار تجربه داشتند نیز با ما همراه بودند. بلاخره آرام آرام به سوی تانکها پیش رفتیم، تعداد جوانانی که عزیزان شان را از دست داده بودند، احساساتی بودند

می‌خواستند سنگ اندازی کنند، اما جلو آنها گرفته شد. از نظامیان خواسته شد که عقب نشینی نمایند، نظامیان مقاومت می‌کردند، اما چون جمعیت زیاد بود، در آخر مجبور گردیدند، عقب نشینی نمایند. تانکها آرام آرام پس می‌رفتند و جمعیت الله اکبر گویان پیش، تا اینکه ساحه محاصره شده کاملاً از دسترس نظامیان خارج گردید. مردم که در محاصره قرار گرفته بودند، آزاد گردید و نیروهای که بخاطر دفاع از مردم آمده بودند نیز به منطقه رسید و ساعت ۱۱:۳۰ با فیر نظامیان ساحه را ترک نموده و به خانه‌های اقوام مان در قریه اسدآباد پناه بردیم. سربازان باز هم مستقیماً غیر نظامیان را هدف قرار میداد. چرخال‌ها در اسرع وقت همراه کماندوها به ساحه رسیدند، تا قدرت شان را برای مردم بی دفاع ما به نمایش بگذارند. چرخال‌های که بارها سربازهای اردو بی سلاح و بی غذا در سنگرهای شان روزها در محاصره ماندند و اقدام نکردند، اما در کوتاه‌ترین مدت در ولسوالی دور افتاده لعل و سر جنگل رسیدند. وقتی نیروهای مسلح مردمی بخاطر دفاع از ناموس شان به ساحه رسیدند، تانک‌ها و نیروهای ویژه و کماندو که شجاعانه غیر نظامیان را به گلوله می‌بستند، در مقابل نظامیان خود منطقه، فرار را بر قرار ترجیح دادند، اما در هنگام فرار نیز ناجوانمردانه دو نفر انسان بیگناه یکی از قریه گبرداولنگ و دیگری از قریه مختار را به شهادت رساندند. مجموع شهیدان ۹ نفر و زخمیان این عملیات ۱۹ نفر اعلام گردید، در این بین حتی یک نفر نظامی هم وجود نداشت. بعداً تعداد شهیدان به ۱۱ نفر و زخمی‌ها به بیست و یک نفر رسیدند.



# حزیر تریز صدای تاریخ

متن فتوای تکفیر مردم هزاره  
توسط امیر عبدالرحمن



کچر اسد بودا

ده هزار نفر بر هرات، و ده هزار نفر بر بلخ و ده هزار بر قطغن، و دوهزار سوار بر بدخشان، و دو هزار نفر بر کهمرد و سیقان، و البته ده هزار نفر از توابعات دارالسلطنة و سه هزار نفر از میمنه مقرر شده است، سر رشته نقری الوسی می باشد. سر رشته فوجی علی حده می باشد، که لشکرهای جرار نظامی و توپخانه و جبهه خانه های کامل از سمت ترکستان به سرکردگی غلام حیدر خان سپهسالار بهادر و از سمت قطغن به سالاری جرنیل کتال خان و از سمت میمنه به سرکردگی برگد رحمت خان، و از سمت دارالسلطنة به سرکردگی عالی جاهان جرنیل میر عطاخان و جرنیل شیرمحمدخان مقرر گردیده اند که قریب «یک لگ پیاده و بیست هزاره سواره از مردم الوسات و قریب چهل پلتن و ده هزار سواره رساله و یک صد ضرب توپ با جبهه خانه های بسیار از فوجی نظامی شود، زیرا طغیان سخت را که جماعی کفار اشرا هزاره نموده، بر مسلمانان حکم کفر کرده اند، جزای سخت و سزای درست لازم است تا که در صحفه روزگار جزادادن آن ها بادگار بماند. فقط.

امضا و مهر امیر عبدالرحمن خان

## صدایی قربانیان تاریخ

۱. سراج التواریخ نه فقط از نظر ذهنی و روانی همدم و همزاد من است، بلکه به صورت فیزیکی نیز مرا در هر کجا روم تنها نمی گذارد. بارها این کتاب را خریده ام. پس از هر کوچی از دست داده ام و تنها شده ام. این همدم تنهایی اما مرا پیدا کرده است. پس از مدت ها دور بودن، دقیقن، چند ساعت پیش این کتاب به دستم رسید. غم انگیزترین ملاقاتم با سراج امشب است، نه به

معطل بدارد و از رسیدن خود در سرحدی آن کفار اشرا به حضور اطلاع داده، آن چه در وعده حرکت و کوچ نمودن ایشان امر شد در همان وقت حرکت کند، زیرا که سرکار اعلی چنین مقرر فرموده اند که بعد از آن که ربوت (راپور) جمع آوری نقری و غله ی خوراکه ی ایشان را حاکم ها به حضور انور برسد، بعدها آن موکب مسعود همایون هم از راه راست میان هزاره به خیریت نهضت فرما می شود، در آن جا و آن وقت از برای حرکت کردن از هر طایفه ی از الوسات به جهت حاکم شان فرمان کرده می شود که به همان قرار حرکت کنند، و بر سردار عبداللہ خان امر است که بعد از رسیدن همین فرمان مسعود و اشتہار اولاً، اشتہار را در بازار نصب بکند، بعد آن ملککان و معتبران و ریش سفیدان الوسات و امامان مساجدهای هر قوم را جمع نموده، تقسیم شان را در بین شان نموده حواله دار مقرر می کند که نقری شان همراه غله ی خوراکه ی شان سر رشته و جمع کند و ربوت (راپور) تقسیم نقری و غله ی خوراکه ی شان را آن قدر که جمع شود، در هر داک ارسال حضور بدارد و تقسیم نقری اقوام که می شود، اگر چنین شد که حبه و دیناری به رشوه و مهلتانه گرفته شده بود، از شخص وجه گیرنده و رعایت کننده و مهلت دهنده بازخواست بسیار سخت خواهد شد، و چنین نیز نشود که در نقری انداز قوم، نقری در عوض خود وجه داده دیگری را مقرر کند، زیرا که «اغوا ی آن طایفه ی کفار اشرا هم ملتی است و قتل و تاراج آن ها نیز لازم است که به طریق ملتی شود، و در غزای ملتی دفع و قتل اشرا کفار موافق شرع شریف غرابر هر نقری از مسلمانان لازم است» که به سر خود دفع آن را نمایند.

این جمعیت که ده هزار نفر بر قندهار، و ده هزار نفر بر پشت رود و فراه،

چون کفر اشرا هزاره ی دایه و فولاد و زاوولی و سلطان احمد و آرزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان مسلمان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی دینان که اثری از ایشان در در آن محال و خلال جبال نماند، و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و ڈرانی تقسیم شود، چنین سر رشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب دولت خداداد آن چنان در خاک طوایف باغیبه ی هزاره جات جمع شوند که نقری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور به دست هر نقری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشند. بنا بر آن در نقری الوسی افغانستان تقسیمی شده است که داخل اشتہارات به تفصیل می باشد و از آن جمله در حصه ی قندهار تعلقه ی حکومت سردار عبداللہ خان ده هزار نفر مقرر گردیده که چیزی از جمله ی ده هزار سواره بوده، باقی پیاده باشد و همان قدر نقری پیاده و سواره رسانیدن غله ی خوراکه ی دو ماهه ی ایشان نیز بر ذمه ی خود نقری مذکور می باشد که همراه خود برسانند، و در جمع آوری تقسیم نقری سواره و پیاده بر ایشان سر رشته چنین است که ملککان و معتبران قوم و ملایان مساجدها را که بشمار نفوس شماری اقوام را کرده اند، جمع نموده تقسیم نقری مذکور و خوراکه ی ایشان دو ماهه بوده باشد بنمایند، و بعد از علم تقسیم محصل ها مقرر نموده، جمع آوری آن ها را در جایی که نزدیک کلیه ی اقوام باشد خواه یک جا و خواه دو جا و سه جا شود سان آن ها را دیده، به خیریت به سرکردگی خود سردار عبداللہ خان در سر حد تعلقه ی خود که نزدیک ملک های هزاره جات کفار اشرا باشد، رسیده



# حزین تریخ صدای تاریخ

متن فتوای تکفیر مردم هزاره  
 توسط امیر عبدالرحمن



چون کفر اشرار هزاره‌ی دایه و فولاد و زاولی و سلطان احمد و ارزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان مسلمان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند، و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود، چنین سررشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب دولت خداداد آن چنان در خاک طوایف باغیه‌ی هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشند.

قطعات تلخ وجود دارد ولی این تکفیرنامه، یکی از تلخ‌ترین قطعاتی زبان فارسی و سند شرعی بزرگ‌ترین قتل عام این حوزه‌ی تمدنی، در چند قرن اخیر است. مواجهه با این متن، فقط بازخوانی نیست، شنیدن و دیدن هم هست. صداهایی را می‌شنویم و صحنه‌هایی را می‌بینیم. وقتی تایپ کردن آن، در نور کمرنگ شمعکی، جیغ و داد کشتگان در گوشم طنین انداز بود. ناخودآگاه از عالم آوارگی به گذشته و صحنه‌ی جنگ و قتل عام پرتاب شدم و ناگهان حس کردم که در ارزگانم. از کلکین به بیرون نگاه کردم، به جنگل‌های سرد و تاریک، انگار جنگل نبود، لشکری بیش از صد هزار نفری را می‌دیدم که به سوی ارزگان روان‌اند و آهنگ غارت و چپاول هزارستان را در سر دارند. همزادتر از سراج‌التواریخ، درد، شکنجه و خاطرات دردناک قتل عامی است که در هرکجای جهان آن را با خود می‌برم و در هر ساعت از روز و شب مرا، آتش می‌زند، می‌سوزاند و خاکستر می‌کند، درست همچون زنی که به صورت زنده در دشت ارزگان آتش زده و خاکستر شد. نه جنگ ارزگان هنوز تمام شده است و نه نه خاطرات قتل عام‌ها را می‌توانیم از روح و ضمیر خود پاک کنیم. کتاب، در طلیعه‌ی تکفیر نامه نوشته است: «چون آتش فتنه‌ی هزاره به غایت ملتهد گردیده، شراره‌اش بیشی گرفته، هوا خواهان دولت را کار شگفت روی داد، از جمله میراحمدشاه‌خان، خامه‌ی خدمت دولت به بنان بیان گرفته، بعینه این کلمات را رقم کرده و به مهر آثار پادشاهی رسانیده و در اطراف و اکناف ولایات انتشار داد.»

۲. تشکر از بار غار و هم‌سلولی گرمی‌ام، حسین، که کتاب مستطاب سراج‌التواریخ را از افغانستان برابم آورد. ملاقات سراج، در جهان آوارگی با احساس شادی و دلنگی هم‌زمان همراه است. سراج، خانه و بی‌خانگی است، اشک و لیخند و نور و تاریکی، هرگز نمی‌توانم شور و شادی‌ام را از ملاقات کردن و در آغوش فشردن این کتاب پنهان کنم و هم‌زمان هرگز ممکن نیست دیدن صحنه‌های خون‌بار تاریخ در این کتاب دلم را به درد نیاورد و با صدای بلند های‌های گریه نکنم. تشکر از آقای زیرک و فرزند محترم شان و همین‌طور دهبوهای شمی، که پس از دریافت کتاب به زودترین فرصت ممکن این امانت تاریخی کتاب را به دستم رسانیدند. از دیگر دوستان خارج‌نشین هم عاجزانه استدعا داریم که وقتی به افغانستان می‌روید، به جای آوردن قروت و روغن زرد و جل و پلاس و غجری و پیراهن و تیان رنگارنگ و چرمه‌دار، کتاب‌های تاریخی، به‌ویژه سراج‌التواریخ با خود بیاورند. سراج‌التواریخ، تاریخ تمامی مردمان کشورمانست. کمترین سخن در این کتاب در باره هزاره‌ها گفته شده است. محال است اگر کسی تصور کند بدون این کتاب می‌شود افغانستان را فهمید. سراج، معاصرترین کتابی است که تا هنوز در باره‌ی افغانستان نوشته شده است. سرنخ و سرنمون فرهنگی و تاریخی تمامی شورش‌ها و آشوب‌هایی را که در حال حاضر تبااهی و دربه‌دوری می‌آفرینند، می‌توان در این کتاب پیدا کرد، خواند و دید.

۳. فتوای تکفیر هزاره‌ها پیرنگ روایی است که به صورت ضمنی و یا پاره‌پاره بارها و بارها در سراج تکرار شده است. متنی را که با شما شریک می‌کنم از جلد سوم سراج‌التواریخ برگرفته‌ام. در متون فارسی بی‌شمار

خاطر در آغوش کشیدن و بوسیدن و اشک‌ریختن بر صفحات این کتاب در عالم آوارگی و پس از مدت‌ها، بلکه به خاطر مصادف شدن دیدار من و سراج با ۲۵ ام سپتامبر، شب سقوط ارزگان پس از صدور فتوای تکفیر هزاره‌ها توسط امیر عبدالرحمن. به روایت گزارش قندهار فتوای تکفیر یک‌سال پیش صادر، در ۶ اگوست ۱۹۹۲ به قندهار رسید و از آن‌جا در سراسر کشور پخش گردید. این فتوا در سراج بارها و بارها تکرار شده است. سراج آوای حزین تاریخ است ولی امشب حزین‌ترین صدای تاریخ آدمی ازان شنیده می‌شود. از تمامی دوستان هزاره و غیر هزاره و افغانی و غیر افغانی‌ام، خواهش می‌کنم که یک‌بار بدون خشم و کین و عشق و نفرت، با خون‌سردی و تأمل این فتوا را که به قتل عام ۶۴٪ هزاره‌ها منجر شد، بخوانند و اگر مطبوعات رسانه‌ی چاپی و یا اینترنتی دارند و یا عضو شبکه‌های اجتماعی هستند، آن را نشر و تکثیر نمایند. عبدالرحمن با نشر و تکثیر این فتوا، جنگ پایداری را در افغانستان پایه‌گذاری کرد که بیش از یک قرن است نمی‌توانیم به آن پایان دهیم. بازخوانی دقیق و نشر و تکثیر این تکفیرنامه، کمترین خدمتی است که می‌توانیم به تکفیرشدگان و قربانیان، انجام دهیم. نشر و تکثیر این تکفیرنامه معیار پای‌بندی ما به اخلاق و عدالت و برابری است. هم‌صدایی با قربانیان تاریخ. نوعی برخورد ما با این تکفیرنامه نشان خواهد داد که تا چه حد در مقام عمل به ادعاهای روشنگرانه و مدنی خود صادق و متعهد و با کشتن انسان‌های بی‌گناه مخالف هستیم. از دوستان فیس‌بوکی‌ام خواهش می‌کنم که به جای لایک آن را شریک نمایند و از دوستانش نیز بخواهند که با همه‌گانی‌سازی این تکفیرنامه یاد قربانیان تاریخ را زنده و گرمی بدارند.



# فرماندهان محلی؛ تکثیر قلمرو جنگ



غلام سخی حلامیس

گیری‌ها در دره میدان نیز باعث شد؛ مقاومت مردمی کجاب به رهبری قومندان شمشیر شکل گیرد. اما فرماندهان محلی از این دست، در وضعیت که؛ افغانستان میدان رقابت استخباراتی ابر قدرت‌ها است؛ ره به جایی نمی‌برند. به جای دفاع از جان انسان هزاره؛ جنگ را به هزاره جات می‌کشاند و آن‌ها را به دم تیغ طالب و داعش قرار می‌دهند.

نیروهای استخباراتی کشورهای زیادی در کشور ما حضور دارند. آمریکا، روسیه، چین، ایران، پاکستان و... در این جا سرپازگیری می‌کنند. طالبان، یک گروه تروریستی بی پشتوانه نیست، توسط قدرت‌های خارجی، تجهیز و پشتیبانی می‌شوند. در این جنگ نابرابر، شکست کسانی که با هیچ قدرت خارجی رابطه ندارند و با تفنگ‌های زنگ زده در برابر راکت‌ها و سلاح‌های پیش رفته می‌جنگند؛ حتمی است. لیلیاس همیلتون، مهم‌ترین دلایل شکست هزاره‌ها در دوران عبدالرحمان را نیز بر خوردار نبودن از سه گزینه ذیل می‌داند: ۱- تفنگ ۲- پول ۳- پشتوانه خارجی. عبدالرحمان به این دلیل بر هزاره‌ها پیروز شد که توسط انگلیس حمایت مالی و تسلیحاتی می‌شد.

در این که نفس مقاومت مردمی در برابر لشکریان جنون و جنایت یک امر پسندیده و قابل دفاع است، تردیدی وجود ندارد. اما کنش‌های نا سنجدیده، دست کم گرفتن طرف مقابل، به اجراء در آوردن مانورهای کمیک و خنده دار و تهییج احساسات مردم با هیچ عقل و منطقی جور در نمی‌آید. قومندان شمشیر، می‌خواهد خلیلی و محقق دیگری شود و از این راه بر شانه‌های مردم هزاره سوار گردد. او اگر واقعاً می‌خواست از مردم‌اش دفاع کند؛ نخست، نباید هویت اصلی اش را افشاء می‌کرد. ملا عمر، خطرناک‌ترین جریان تروریستی را رهبری کرد، اما یک بار هم مردم چهره‌اش را ندیدند، خیلی از چریک‌ها را مردم بعد از مرگ‌اش می‌شناسند. اما جناب قومندان شمشیر، چنان هیاهو به راه انداخت، که اکنون پیر و جوان و دولتی و غیر دولتی، چهره مبارک ایشان را می‌شناسند. افشاء نکردن هویت واقعی چریک، خوبی‌اش این است که اگر در متن شهر هم بیاید، کسی از وجودش خبر نمی‌شود. شمشیر نباید علی پور می‌شد. او باید همان قومندان شمشیر باقی می‌ماند. و با هویت مرزوم و ناشناخته، لزه بر اندام بسیاری‌ها می‌انداخت. مطمئناً دولت هم آن وقت از او می‌ترسید و به آسانی نمی‌توانست اقدام به دست‌گیری‌اش کند. علی پور اما با مانورهای خنده دارش هم جان خودش را به خطر انداخت و هم زمینه دست‌گیری‌اش را فراهم کرد. رفتن به لغل و سپس پخش ویدیو از جاغوری و همین طور با پای خود رفتن به پایتخت، چیزی جز یک کنش کمیک-تراژیک نیست. اکنون نه طالبان از او می‌ترسد و نه هم هیچ گروه تروریستی دیگر.

بخش دیگری مسئله به خبرنگاران غیر حرفه‌ای و فیسبوک نویسان احساساتی بر می‌گردد، خیلی‌ها به جای نقد و بررسی وضعیت دنبال بت سازی‌اند. از علی پور و فرمان دهان محلی، بت ساخته‌اند. هر گونه نقد و نظر مخالف با دشنام بدرقه می‌شود. با بت سازی می‌شود موج سواری کرد و مردم را به خیابان‌ها کشانید. اما نمی‌شود، از جان مردم دفاع کرد. یگانه راه دفاع از جان انسان هزاره بر خوردار شدن این مردم از پول و اسلحه و لابی گری در سطح جهانی است.

هزاره‌ها، تاریخ تلخ و تراژیک دارند. از غصب سرزمین تا کشتار دسته جمعی، آواره گی و برده گی را تجربه کرده‌اند. عبدالرحمن با قتل عام مردم هزاره، یکی از سیاه‌ترین فصل تاریخ دنیا را رقم زد. کشتار هزاره‌ها توسط سپاهیان امیر عبدالرحمان کم‌تر از «اشویتس» و «هلوکاست» نیست. تفاوت این دو کشتار در این است؛ که روشنفکران یهود؛ آشویتس را تبدیل به مساله اساسی تاریخ، فرهنگ، فلسفه و ادبیات در اروپا ساختند. اما روشنفکران هزاره از «ارزگان» فاصله گرفتند و نتوانستند روایت رنج و قتل عام هزاره را در تاریخ مکتوب سازند. سراج التواریخ، یگانه کتابی است که انسان ستم دیده در محور آن قرار دارد و تمام اتفاقات بر اطراف او می‌چرخد. دیگران تکه‌ها را به هم پیوند می‌زنند، تا بتوانند تصویر قابل دیدتری از حوادث ترسیم نمایند. فیض محمد کاتب اما تاریخ افغانستان را آن قدر تکه تکه و پاره پاره کرد که دستگاه جلاذ فاشیسم امیر عبدالرحمانی به آسانی نتوانند، مسئله کاتب را درک و ستم دیدگان را از صفحات تاریخ تبعید نمایند. اما پروژه کاتب پی گرفته نشد. کم‌تر روشنفکری را می‌یابیم، که بتواند با «سراج التواریخ» ارتباط برقرار نماید؛ چه برسد که داستان نا تمام قتل عام را تکمیل بنماید. نود درصد روشنفکران هزاره «سراج التواریخ» را نخوانده‌اند. بنا بر این دشوار است، که مساله کاتب درک، فهم و تفسیر شود. سراج التواریخ، داستان ناتمام مردمی است، که طبیعت با آن‌ها خشن بوده و حکومت‌ها دشمن. اما سراج التواریخ، روایت تمام آن چه بر مردم هزاره رفت، نیست. کاتب در زیر ذره بین دستگاه حاکمه فقط شمه ای از این قتل عام خطرناک را نوشته است.

با توجه به این که، به لحاظ زمانی از عصر عبدالرحمان گذشته‌ایم؛ اما ماهیت جنگ و سیاست در افغانستان تغییر نکرده است. کوچی هنوزهم هزارستان را «قلمرو رمه»‌هایش می‌داند و همه ساله به بهسود و ناور حمله می‌کند. راه‌های مواصلاتی نا امن است و شاه راه کابل-بامیان «گلگاه مرگ. جلریز، قربان گاه مسافران هزاره است. کافی است، یک بار از جلریز بگذریم. این منطقه تصویر تام و تمام وضعیت کنونی هزاره‌ها است. در دوران حکومت ملی، جنگ از مناطق جنوب و شرق به شمال و مرکز افغانستان انتقال یافت. مناطق هزاره نشین نا امن شد و السوالی‌های جاغوری و مالستان سقوط کرد. در مناطق کندلان و حسینی ولایت ارزگان نیز هزاره‌ها کشته و آواره شدند. چند سال پیش در ولسوالی میرزا اولنگ ولایت سرپل نیز هزاره‌ها را با عبدالرحمانی‌ترین روش قتل عام کردند. این وضعیت، سبب شد که گروه‌های نظامی، تحت عنوان نیروهای خیزش مردمی در روستاهای هزارستان شکل گیرد و فرمان دهان محلی در صدد دفاع از مناطق شان بر آیند. جنگ در ارزگان به دست شجاعی تفنگ داد و پای او را به سنگر کشانید. گروگان

# شام رهایی؛ روایت آزادای علی پور از قید ریاست امنیت ملی کابل

کج رضاعلی



آفتاب تمام نقاط شهر را تسخیر کرده بود. خیابان‌های کابل آرام و زندگی مردم به شکل عادی جریان داشت. چندین روز شده بود که در شهر کابل، هیچ انتحار صورت نگرفته بود. مردم خوشحال و امید وار بودند. این آرامی دوامی نیابد، روز چهارشنبه ۴ قوس، ساعت‌های ۹ صبح نوشته در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد که از دستگیری قومندان علی‌پور مشهور به «قومندان شمشیر» خبر می‌داد. کسی که محبوبیت بسیار در میان هزاره‌ها دارد. موتوروان و کسانی که از دره میدان عبور می‌کنند، او را تنها حامی و امید خود تلقی می‌کردند. این خبر به زودی سرخط تمام رسانه‌های کشور گردید. شایعات زیاد از نوع دستگیری و این‌که در وقت دستگیری‌اش به مردم پیام داشته، نشر و پخش گردید. در یکی از نوشته‌ها در فیسبوک آمده بود: «دو موتر کرولا قومندان علی پور را در وقت آمدن به کابل تعقیب کرده است. به محض که در قلعه قاضی دشت برچی رسیده، از آن دو موتر چند نفر امنیتی پایین می‌گردد. دست‌های قومندان را بسته و سر شان را پوشانده و داخل موتر می‌برد. علی پور در وقت دستگیری با صدای بلند می‌گوید که او مردم من علی پور هستم. مرا دستگیر کردند، نمائید که مرا بی‌برد.» دستگیری این قومندان محلی، برای هواداران اش، شوک آور بود. موج از اعتراضات علیه حکومت به زودی تمام شهر را فرا گرفت. در یک بیانیه که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد، تمام مردم را جهت اعتراض به «پل خشک و مسجد رسول اکرم» فرا خواندند. این تجمع مردمی به طرف پل سوخته حرکت کرد. تظاهرات کنندگان مسیر اصلی را طرف ارگ ریاست جمهوری مشخص کردند. خواست اصلی معترضین رهایی علی پور از بند امنیت ملی بود.



فرمانده محلی است که برای دفاع و در واکنش به هجوم طالبان به مناطق بهسود و خشونت که از سوی گروه طالبان در دره میدان علیه مردم هزاره اعمال می‌شود، دست به اسلحه برده است. به گفته ساکنان محل، علی پور در سال ۱۳۷۱ از اعضای حزب و حدت به رهبری مزاری بوده و بعد از غرب کابل در بامیان و بهسود علیه طالبان جنگ کرده و یک سال را در اسارت طالبان نیز به سر برده است. بعد از سال ۱۳۸۰ به پروسه «دی دی آر» پیوسته و تمام اسلحه‌اش را به دولت تسلیم کرده است. بعد از آن علی پور به عنوان یک فرد عادی جامعه به شمار رفته و راننده یک موتر تونس و در راه بهسود و کابل مصروف کار و شغل مسافر بیری بوده است. اما بعد از هجوم کوچی‌ها به منطقه کجاب و بهسود و سربریدن چندین مسافر در راه دره «میدان وردک» این قومندان را مجبور می‌کند که برای دفاع خودی اسلحه بردارد و جبهه‌ای را علیه نا امنی و خشونت که بر مردم می‌رود، شکل بدهد. جبهه‌ای که علی پور رهبری می‌کند به نام «جبهه مقاومت معروف است. این جبهه در سال ۲۰۰۷ و در اولین در گیری میان ساکنان بهسود و کوچی‌ها شکل گرفت. این درگیری بر سری تصاحب چراگاه‌ها و منابع آبی آغاز شده است. این منازعه ریشه تاریخی دارد. کوچی‌ها سالها می‌شود که با مردم محل درگیر چنین منازعات است. علی پور ابتدا سرکرده یک گروه ده نفری بوده و جبهه را قومندان صفا رهبری می‌کرد. صفا چند سال قبل در یک جنگ علیه تهاجم کوچی‌ها کشته شده است. به دنبال صفا، علی پور رهبری جبهه را به عهده دارد. او مدعی شده که در طول ۸ الی ۹ سال گذشته ۱۶۳ نفر بی‌گناه و از افراد ملکی در دره میدان یا سربریده شده و یا به رگبار بسته شده است. این که چرا خود را شمشیر نام گذاری کرده است؛ گفته می‌شود که نام مخایره علی پور، شمشیر بوده است.

## علی پور چگونه آزاد شد؟

دامنه اعتراضات برای رهایی علی پور از شهر کابل فراتر رفت. در ولایت بامیان و در نتیجه تظاهرات مردم یک نفر کشته و چند زخمی بر جای گذاشتند. در ولایت دایکندی دروازه ولایت را به مدت یک روز بسته کردند. در هرات مرز تورغندی به مدت چند ساعت بسته شد. در مزار نیز اعتراض بسیار گسترده و فراگیر به وجود آمدند. اما در کابل به مدت دو روز بخش از شهر به کلی فلج شد. مردم به شکل بسیار خشن به خیابان آمدند. پر خاشگری و خشونت که در مدت دو روز در غرب کابل نشانه رفت، خطر را متوجه امنیت تمام شهر کرده بود. همه در یک وضعیت نا معلوم به سر می‌برد. با توجه به شکل گیری موج از خشونت و خشم، آینده نا معلوم بود. مردم از رهبران مثل محقق و خلیلی نا امید بودند. اعضای رهبری جنبش روشنائی هم فقط موج سواری می‌کرد. مردم را تشویق به اعتراض کردند. تنها امید مردم و هواداران قومندان شمشیر، استاد دانش معاون دوم رییس جمهوری بود. چندین بار بزرگان بهسود به دفتر معاون دوم مراجعه کرد. در اولین روز دستگیری از دفتر استاد دانش با علی‌پور صحبت تلفنی صورت گرفت. علی‌پور در آن گفتگو مردم را دعوت به آرامش کرد.

به دنبال جلسه که میان بزرگان بهسود، امنیت ملی و استاد دانش صورت گرفت و خبرنگارهای که از طرف دفتر معاونت دوم به نشر رسید، آمده بود که: «به زودی قضیه علی پور به شکل قانونی حل می‌گردد» در آن بیانیه مردم را به صبر و خون سردی دعوت کردند. اما در میان معترضین گروه‌های فرصت طلب نیز حضور داشتند که از این فرصت به دنبال تخریب و باج گیری بوده و از افراط‌گری در خشونت سود می‌بردند. اما شام روز دو شنبه سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری در اثر تلاش و فشار بالایی نهادهای امنیتی، علی پور را از زندان رها و در حضور مردم در دفتر کار اش «صدارت عظمی» به مردم تسلیم کردند. در خبرنگارهای که از طرف دفتر معاونت دوم به نشر رسید از مردم خواستند که به خانه‌های شان برگردند و به اعتراضات شان نقطه پایان بگذارند. علی پور نیز در جمع از بزرگان و معاون ریاست جمهوری تعهد کرد و گفتند که: «همان طور که درگذشته از حکومت دفاع کرده و در آینده نیز به عنوان یک سرپاز در برابر گروه‌های تروریستی ایستاد شده و می‌جنگد. در گذشته نیز چندین بار از حکومت در خواست کمک کرده ام که به وضعیت مردم رسیده گی شود، ولی به خواست من جواب داده نشده. من به عنوان یک شهروند حق اعتراض دارم. من مخالف کشتار مردم در دره میدان، کجاب، بهسود، هزارجات و در مجموع افغانستان هستم. برای دفاع از امنیت جمعی، در کنار حکومت هستم و از مردم دفاع می‌کنم».

## واکنش‌ها بعد از رهایی قومندان شمشیر

یکم: بعد از آزادی علی‌پور، موج از سرور و خوشحالی فضای برچی را گرفت. من ساعت ده آن شب از پل سرخ به طرف برچی آمدم. شلیک گلوله‌های هوای را از نزدیک دیدم. وقتی به نزدیکی مسجد الزهرا رسیدم. چندین جوان با اسلحه، کارد و برچه به طرف موتر ما حرکت کرد و گفت: «کجا میرین، از موتر پایین شو. ما گفتیم که جنرال آزاد شد. با خوشحالی راه ما را رها کرد.» تمام موتر ها را تلاشی می‌کرد. فیرهای هوایی و شادبانه فضای برچی را دگرگون کرده بودند. رسام‌ها به شکل‌های مختلف به آسمان برچی می‌رقصید.

دوم: فردای آن روز، گروه از دختران و جوانان برای پاک کاری و ترمیم جاده برچی به خیابان آمده و با پوشیدن لباس‌های شاروالی تمام اشغالی‌های روز تظاهرات را جمع کرده و پوسته‌های پولیس را نیز ترمیم کردند. زندگی از سر گرفته شد و مردم با خوشحالی از رهایی قومندان به کار و فعالیت شروع کردند. هر چند در این تظاهرات ده‌ها تن به دلیل اعمال خشونت دستگیر و چند فرد زخمی شده است.

قومندان شمشیر، می‌خواهد خلیلی و محقق دیگری شود و از این راه بر شانه‌های مردم هزاره سوار گردد. او اگر واقعاً می‌خواست از مردم‌اش دفاع کند؛ نخست، نباید هویت اصلی اش را افشاء می‌کرد. ملا عمر، خطرناک‌ترین جریان تروریستی را رهبری کرد، اما یک بار هم مردم چهره‌اش را ندیدند. خیلی از چریک‌ها را مردم بعد از مرگ‌اش می‌شناسند.





## مارهای درون آستین؛ خون‌هایی که برای دستگیری علی پور در «لعل» ریخته شد



دکتر محمد احمدی

فاجعه‌ی غم‌انگیز قربانی شدن مردم بی گناه لعل و سرچنگل از جایی کلید خورد که حیدرعلی اعتمادی تنها بازیگر صحنه و چریک فراموش شده محمد کریم خلیلی پای علی پور (یک فرمانده محلی بهسود) را به خاطر کمپاین انتخابات پارلمانی اش در لعل و سرچنگل کشتاند.

انتخابات پارلمانی ۲۸ میزان آخرین و مهم‌ترین حیات سیاسی اعتمادی، بحر، قدسی و پسر مراد بود که باید به کرسی پارلمان در شورای هفدهم تکیه می‌زدند. حرص قدرت و ثروت سبب شد که مراد به خاطر پسرش، بحر و قدسی به خاطر خودشان کمپاین علی پور را به حمایت از اعتمادی در لعل تحمل نتوانند. شریف مرادی پسر مراد علی مراد یکی از کاندیدان پارلمانی در ولایت غور و ولسوالی لعل و سرچنگل بود. مراد تازه در سمت فرماندهی گارتیزون کابل تکیه زده بود و به خوبی می‌توانست فرمان رییس جمهور مبنی بر دستگیری علی پور را دنبال کند. اولین مصاحبه‌ی صوتی که علی پور پس از فرار با رسانه‌ها مطرح کرد این ادعا و اتهام را تایید می‌کند که دستور حمله بالای او کار مراد و سید نادر شاه بحر بوده است. علی پور متهم به آزار و اذیت مردم، اخاذی و سایر موارد در ولسوالی بهسود ولایت میدان وردک گفته می‌شد که رییس جمهور غنی فرمان دستگیری اش را صادر کرده بود. هر چند روابط بحر و مراد چندان خوب نبود؛ چند سال قبل سید نادر شاه بحر با چند نفر از مردم لعل و سرچنگل در کابل علیه مراد علی مراد تظاهرات راه اندازی کرده بود. خواست مظاهره کننده‌گان این بود که جنرال مراد زمین‌های مردم غریبی ساحه سرچنگل ولایت غور را غصب کرده است.

ولی از کمپاین انتخاباتی علی پور در لعل به نفع حیدرعلی اعتمادی همه خوش نبودند. مراد به خاطر نفوذ و صلاحیت که در نهادهای امنیتی داشت به خوبی می‌توانست حکم رییس جمهور را دنبال کند. سید نادر شاه بحر نماینده مردم غور در شورای شانزدهم هم و یکی دیگر از کاندیدان پارلمانی در غور به لحاظ تباری با سید ضیاء آمر امنیت ولایت غور میانه خوبی داشت. حرف بحر می‌توانست بالای سید ضیاء اثر بگذارد تا دستور حمله بالای علی پور را به اسرع وقت صادر و اجرا کند. سید ضیاء فرزند سید ابراهیم شاه حسینی از قومندانان وقت حزب حرکت اسلامی فرماندهی دستگیری قومندان علی پور را در لعل و سرچنگل به عهده گرفته بود.

بحر در دوران جهاد از حزب محمد اکبری در لعل و سرچنگل نمایندگی می‌کرد. او مدتی ولسوال نام نهاد طالبان در لعل و سرچنگل نیز بود. بحر در دوره شانزدهم شورای ملی نماینده مردم غور شد و در این مدت یکی از اعضای گروه پارلمانی اعتماد بود. موضع‌گیری‌های این گروه پارلمانی در شورا نشان می‌داد که میانه و روابط خوبی با ایران دارد؛ محمد اکبری، سید عبدالقیوم سجادی، صادقی زاده نیلی، فکوری بهشتی و برخی دیگر از اعضای اصلی این گروه پارلمانی بودند. سید ضیاء حسینی با دوازده تانک، زره و رینجر طرف مرکز لعل حرکت می‌کند که قبلاً محل بود و باش علی پور برایش گزارش و شناسایی شده بود. اما بدون اینکه مردم را در جریان بگذارد ساعت ۳:۳۰ بجه شب ۱۴ میزان ۱۳۹۷ جنگ را در قریه اسد آباد مرکز لعل آغاز می‌کند که تا ده بجه روز ادامه داشته است. صبح همان شب نزدیک به ۳۰ نفر پولیس باتانک و رینجر از بامیان در حمایت از نیروهای امنیتی غور برای دستگیری علی پور در لعل آمده بودند ولی بالای مردم حمله و شلیک نکرده بودند، چندین چرخال از کابل نیز در لعل رفته بودند که گفته می‌شد مراد پسرش را با چرخبال به کابل انتقال داده است.

مردم لعل و سرچنگل در دفاع از علی پور در برابر نیروهای امنیتی ایستاده‌گی و مقاومت کردند. مردم از اکثر قریه‌های ولسوالی به مرکز سرازیر شده بودند. به گفته شاهدان محل نخست مردم با نیروهای امنیتی وارد گفتگو می‌شود و آنها را به آرامش و سازش دعوت می‌کنند. ولی نیروهای امنیتی بالای مردم ملکی و بی گناه شلیک می‌کنند که تا ساعت ده بجه در اثر زد و خورد مردم با نیروهای امنیتی چندین نفر ملکی کشته و زخمی می‌شوند. حادثه تا شام همان روز ادامه پیدا کرد، پولیس موفق به دستگیری علی پور نشد. او به کمک مردم موفق شد تا از صحنه فرار کند، اما قربانیان مردم ملکی به ۱۱ نفر و زخمی‌ها به ۲۱ تن رسیده است.

۱۱ نفر برای یک فرمانده محلی جان باختند که نه توانایی نظامی دارد و نه توان جنگ با دشمن. مردم هزینه سنگین مالی و جانی را نه برای یک فرمانده واقعی بلکه برای یک قهرمان ساخته شده‌ی افکار عمومی و... متحمل شدند. حکومت با فرستادن هیئتی در لعل هیچ درد و زخم قربانی‌ها را دوا نکرد، اما سید ضیاء که قبلاً سرپرست آمریت امنیت ملی غور بود بعد از آن حادثه به صورت رسمی در سمت آمریت امنیت ملی غور تقرر حاصل کرده است.

در مجموع شکل‌گیری فرماندهان محلی که غیر قانونی فعالیت می‌کنند و آله دست رهبران سیاسی و بی‌گانگان قرار می‌گیرند، می‌تواند دامن جنگ را به هزاره‌جات کشانده و گروه‌های تروریستی را وادار به حمله کند. هزاره‌ها باید آماده‌گی جنگ و حمله دشمن را داشته باشند، اما نه با دزدان سرگردنه. زیرا این‌ها به آسانی می‌تواند هزاره‌جات را از جزیره‌ی امن به جزیره‌ی جنگ تبدیل کند. همانگونه که لعل و سرچنگل در زمان جهاد به مرکز شرارت، نفرت و برادر کشی مبدل شده بود. این سرزمین دور افتاده و فراموش شده بدست چند نفر شارلاتان شریر و شرارت پیشه افتاد که تمام دغدغه‌شان دزدیدن «نان و نام» مردم غریب بود. بی شرمی، بی غیرتی، حقارت و سرافنگنده‌گی بیشتر از این نمی‌شود که تفنگ را به خاطر کشتن همدیگر و گرفتن نان یک کارگر غریب شانه کنی و نام خود را هم بگذاری مجاهد که در راه خدا جهاد می‌کند.

گروهک‌های محلی جهادی در حقیقت به جای جهاد جنگ خانه به خانه راه انداختند و در میان مردم کینه و نفرت خلق کردند. راه‌گیری سرگردنه و قطاع‌الطریقی را همین نسل به اصطلاح جهاد در لعل و سرچنگل اساس گذاشتند که تا امروز بقایای شان جیب مردم را می‌زنند و نان غریب را می‌خورند. اگر زنده‌گی فرصت داد باید قصه‌های جنگ و جنایت و دزدی شارلاتان جهادی را از حافظه مردم روستاهای لعل و سرچنگل جمع کرد و به حافظه تاریخ سپرد تا عبرتی باشد برای نسل‌های بعدی که سودای عدالت، آزادی و پیشرفت در سر و سینه دارند.

سید نادر شاه بحر، حیدرعلی اعتمادی، خدایار قدسی، مراد علی مراد از همین نسل جهاد استند. بحر از طرف محمد اکبری (فرد مورد اعتماد طالبان در هزاره‌جات عصر جهاد) و حیدرعلی اعتمادی چریک فراموش شده محمد کریم خلیلی در لعل و سرچنگل بیشترین جنگ و جنایت را مرتکب شدند. خدایار قدسی و مراد علی مراد که در زمان حکومت جدید به پست‌های بلند و کلیدی نظامی کار کرده‌اند، در زمان جهاد فرمانده چند نفر به اصطلاح مجاهد در ولسوالی لعل و سرچنگل بود که کارنامه‌های عجیب و غریبی دارند؛ بازکردن آن، زمان دیگر و فرصت دیگری می‌خواهد.

در عین زمان فراموش نباید کرد که در آسمان تاریک لعل و سرچنگل خورشیدی مثل عزیز طفیان نیز طلوع کرد تا در شب‌های تاریک دهقان و کارگر روشنایی خلق



در مجموع شکل‌گیری فرماندهان محلی که غیر قانونی فعالیت می‌کنند و آله دست رهبران سیاسی و بی‌گانگان قرار می‌گیرند، می‌تواند دامن جنگ را به هزاره‌جات کشانده و گروه‌های تروریستی را وادار به حمله کند. هزاره‌ها باید آماده‌گی جنگ و حمله دشمن را داشته باشند، اما نه با دزدان سرگردنه. زیرا این‌ها به آسانی می‌تواند هزاره‌جات را از جزیره‌ی امن به جزیره‌ی جنگ تبدیل کند. همانگونه که لعل و سرچنگل در زمان جهاد به مرکز شرارت، نفرت و برادر کشی مبدل شده بود. این سرزمین دور افتاده و فراموش شده بدست چند نفر شارلاتان شریر و شرارت پیشه افتاد که تمام دغدغه‌شان دزدیدن «نان و نام» مردم غریب بود. بی شرمی، بی غیرتی، حقارت و سرافنگنده‌گی بیشتر از این نمی‌شود که تفنگ را به خاطر کشتن همدیگر و گرفتن نان یک کارگر غریب شانه کنی و نام خود را هم بگذاری مجاهد که در راه خدا جهاد می‌کند.



کند و حرفی برای رهایی مردم تحت ستم یک کشور داشته باشد، در تاریخ سیاه لعل خال سفیدی همانند عوض علی خان نیز داشتیم که به جای دوز دیدن نان دهقان سر سفره‌ی کاگر «بی‌نان و نام» می‌نشست و لب‌هایش به ارمغان می‌آورد، از میان دود و باروت نسل جنگ و تفنگ اسد بودا پا به گیتی گذاشت که کلام‌اش ذهن و ضمیر یک نسل را تسخیر کرد و قلم‌اش در میدان متن یکه تاز جولان می‌کند.

ختم کلام اینکه در دوران جدید نیز مردم لعل و سرچنگل قربانی‌های زیادی دادند؛ تیر باران شدن چهار ده نفر به شمول یک نو عروس در ساحه «بادگه» ولسوالی دولتیار ولایت غور برای همیشه قلب، روح و روان مردم را جریحه دار کرد، پنج نفر محصل غریب و بیچاره مردم لعل از مسیر دولتیار اختتام شد که از هیچ‌گونه ستم بالای آنها دریغ نکردند، خانه‌های مردم گرسنه و فقیر نو اسپند به آتش کشیده شد و دار و ندار شان را به غارت بردند. ولی در ساحات لعل و سرچنگل بعد از تشکیل حکومت جدید فاجعه به بزرگی ۱۴ میزان رخ نداده بود که به گفته مردم لعل و سرچنگل شارلاتان شرارت پیشه دوران جهاد آن را سازماندهی کردند. به باور مردم، بحر، اعتمادی و مراد در آخرین حیات سیاسی شان نیز دامن مردم لعل و سرچنگل را به خون آلوده کردند.



نام افراد قریه‌های شیرداغ، پشی و زردک ولسوالی مالستان که در ماه عقرب ۱۳۹۷ در پیوند به حمله طالبان کشته و زخمی شده‌اند.

قربانیان:

حیات الله	ناصرعلی
محمد حسین	چمن
خداد	محمد علی
سلمان	حسین
جان علی	محمد جان
عبدالحسین	محسن
ناصرعلی	غلام علی
عبدالحسین	علی رحمان
محمد امین	حسین علی
عبدالحمید	محمد
بابا ولی	

زخمی‌های قریه پشی ولسوالی مالستان:

غلام حسین  
محمد انور  
محمد حنیف  
اسحق  
رحمت الله  
غلام نبی

اسم افراد قریه کوندلان ارزگان خاص که در ۱۶ عقرب ۱۳۹۷ مبنی برحمله طالبان کشته و زخمی شده‌اند.  
قربانیان:

قمبرعلی	محمد اسحق
عبدالخالق اخلاصی	محمد اسحق
احمد شاه	محمد نبی
عبدالخاق	بوستان
ملا داوود	باز محمد
خان محمد	علی حمزه
جان علی	عسکر
سخیداد	خان علی
محمد عیسی	باز محمد
عبدالصمد	حیدر
محمد رضا	غلام سخی
شیر محمد	غلام علی
اختر محمد	عبدول
خداداد	نوروز
اسحق جعفری	جامی
محسن	علی جان
خان علی	غلام
امیرخان	شاه حسین
اسحق	غلام حسین
سید غلام حسین	سید صفدر

زخمی‌های قریه کوندلان ارزگان خاص:

داد محمد نبی  
سید موسی سید عبدالحکیم  
کامله نادر علی  
استاد جانان

قربانیان قریه حسینی ارزگان خاص:

ابراهیم	مامی
سلطان	سمیع
شیر محمد	مدد
محمد علی	عید محمد
سلمان	عزیز
محمد علی	قمبر
سلمان	حسین علی
عبدالله	غلام رضا
امیر خان	شاه حسین
خادم	غلام علی
محمد علی	حاجی یاسین محمد

زخمی‌های قریه حسینی ارزگان خاص:

اسماعیل محمد علی  
محمد علی جان علی  
عبدالرزاق چمن

شماره تماس: ۰۷۰۵۷۹۳۸۳۳  
سردبیر: رحمان رضایی  
عکاس: آصف یوسفی  
صفحه آرا: موسی آتین

مدیر مسول: محمد احمدی  
شماره تماس: ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷  
ایمیل: mahmady888@gmail.com  
رضالعلی: معاون و دبیر سیاسی

یادنامه یادرفندگان  
**جاده‌پیش**  
هفتاد و نهم  
سال سوم • شماره ۱۲۳ • شنبه ۲۲ جدی ۱۳۹۷ • ۱۲ جنوری ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی